

الخصائص

في مناقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه

المنسوب الى

الامام ابي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى

المتوفى سنة ٣٠٣

طبع

في كلكته باللات مطبع مظهر العجايب المعروف بارنو كاثيد پريس

في

سنة ١٣٠٣ هجرية = سنة ١٨٨٦ عيسوية



كتاب

خصائص در مناقب علي بن ابي طالب رضي منسوب بامام ابو

عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي رح المتوفى سنة ٣٠٣

در سنة ١٣٠٣ هجري مطابق سنة ١٨٨٦ ع

در شهر كلكته

بمطبع مظهر العجايب معروف بارنو كاثيد پريس چاپ شد

جملة حقوق طبع اين كتاب محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله على نعمائه العظيمة و نصلي على رسوله الكريم - و على
الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم*
و بعد

يقول احقر عبد الله الصمد - كبير الدين احمد - انه اصغر علي من
له. وله في حب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له
صدارة و سيادة في احبائه الممجد - الرئيس البوهاري البردراني
السيد صدر الدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب
الجالب - الى حب علي بن ابي طالب - المسمى بالخصايص -
مزبلا عنه النقايص - فسمعت في تصحيح متنه على قد الامكان -
و تركت ترجمته كما كان - و اجو (بي العفو و الغفران - بما
وقع مني من الزلل و النسيان *



بنام ابژد بخشوده داور • فروز مابده هو گونه گوهر .
درود بی پایان - اریاکت یزدان - بر پیشرو و خشوران - جاویدان باد
صد هزاران آفرین بر جانسان • بر روان پاک فرودان شان
سپس ابن داکس کهترین - احمد کبیرالدین - میگوین - که دوستم سید
والا نژاد - صدرالدین احمد فرخ بهاد - که همه بیگانش در مرز بوم بوهار
بردوان فرسان راه ویا دیش و داد بودند - بمن بیخوای نابکار نمار فرمودند -
که خصايص نامده سائی را که در فروزش اسم الله الغالب - پور ادی
طالب - است - چاپ کردم - و در درستی راستی و کاستی آن دست و پائی
زیم • هرچند که این کار ارجمند از نیروی این مستمند بس ناکشود بود -
ناهم کام و ناکام کام درین چام چام نهادم - و در پارسی ورشیم آن و نژده ها را
بدشیم ناریزه ها نشاندم - مگر پارسی همسیراز آن را بر همان پیشین
اندار بگذاشتم • خدا را لغزشهای مرا در گذار - و من اهرمن زده را
بوز راه راستی و راستبازی نگهدار •

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال النسائي

عن تيسير الوصوا

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بحر بن
سنة خمس عشرة و مائتين و مائت بمكة سنة ثلاث و ثلثة اية و هو
احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن
حشرم و اسحاق بن ابراهيم و محمد بن بشر و ابي داود السجستاني
وعبرهم و اخذ عنه خاق كثير و له كتب كثيرة في الحديث و كان
شافعي المذهب و له مداسك على مذهب الامام الشافعي و كان
ورعا متحريرا * قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي
مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع به جماعة من

الحفاظ والشيوخ منهم عبد الله بن أحمد بن حنبل بطرسوس
وثابوا دلمم بافتخانه * وسأله بعض الامراء عن كتابه السنن اكله
صحيح فقال فيه الصحيح والحسن و يقارلها قال واكتب لنا
الصحيح منه مجردا فوضع المجتبي فهو المجتبي من السنن
قرب كل حديث تكام في اسداده بالتعليل هذا قليل من كثير *

عن وفيات الاميان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان
بن بحر النسائي الحافظ كان امام عصره في الحديث وله كتاب
السنن وسكن مصر و اناشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال
محمد بن اسحق الاصبهاني سمعت مشايخنا بمصر يقولون ان ابا
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمرة و خرج الى دمشق فسئل
عن معوية و ما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية
راما براس حتى يفضل و في رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا
لا اشبع الله بطاىك و كان يتشيع فما زالوا يدفعون في حضه حتى
اخرجوه من المسجد و في رواية اخرى يدفعون في خصبته و داسوه
ثم حمل الى الرملة و مات بها * و قال الحافظ ابو الحسن الدارقطني
لما امنحن النسائي بدمشق قال احملونى الى مكة فحمل اليها
فدفن بها وهو مدفون بين الصفا و المررة و كانت وفاته في شعبان
سنة ثلث و ثمانمائة * و قال الحافظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه

دمشق ما من سبب ذلك الدوس وهو مدقول . ال وكان قد صدق
 كتاب الخصائص في فعل علي بن ابي طالب عليه السلام واهل
 البيت عليهم السلام و اكثر رواياتها فيه عن احمد بن حنبل فقول انه
 الا تصنف كتابا من فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت
 دمشق و انصرفت عن علي عليه السلام كثير فارت ان يهدىهم
 الله تعالى بهذا الكتاب * و كان بصوم يوما و يفطر يوما و كان موصوفا
 بكثرة اجماع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساكر الدمشقي
 كان له اربع زوجات يتقسم لهن و سراري * و قال الدار فطحي رحمه الله
 منحن بدمشق فتدرك الشهادة رح و توفي يوم الاثنين لثلاث عشرة
 ليلة خلت من صفر سنة ثلاث و ثمانمائة بمكة حوسها الله تعالى
 و قيل بالرملة من ارض فلسطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن
 الذسائي قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة تيقنا
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنى عشر و ثمانمائة
 و رايت بخطي في مسوداتي ان موادة بنسب في سنة خمس
 عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم * و نسبته الى ابي بنام
 الذون و فتح السين المهمة و بعدها همرة و هي مدينة حراسان
 خرج بها جماعة من الايمان *

در اشعة اللمعات شرح مشکوٰۃ نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و مدره بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جایز الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مستخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - اخذ بمجتبی بنون و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان ازو پرسیدند همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نی پس آن امیر امر کرد او را بنویسند صحیح مجدد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکام کرده و معلل داشته اقد از آن کتاب اسقاط نمود چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتاب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاکم ابو عبد الله بيشاپوري گوید شنیدم از ابو عالی نیشاپوری حافظ ده چهار دفتر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم استقواست که شنیدم از ابی الحسن عالی بن عمر دارقطنی درش از یک دو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث ز بر جرح

و بعد از رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت درج نومی
بیانی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین داین طریق
میکنند که فریعی علیه و ادا اسمع و در روایت از وی نمیگوید حدیثا
و اخبارا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود میگوید و
گفتند اند که سبب این طریقه روایت کردن از آمدت که میان
حارث و نسائی خشونتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث
فتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان
میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی
استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر
بود و نسائی روایت حدیث دارد از دوازده مشایخ مثل متیبه بن
سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و
ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارد از وی جماعتی از کبار
مانند ابو جعفر طحاری و ابوبکر بن السنی و ابو القاسم طبرانی
و سایر جمال الدین محدث می گوید از شیخ عبد الله یامعی منقول
است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن
شعیب الدسانی صاحب منصفات و مقادای زمان خود در مصر
مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار
از احو و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و
اهل آن ناحیه بویستی در مسجد با او گفتند چه می گویی در حق
معاونه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب مائل گفت
اما پرضی معویه ان یخرج راس نراس حاتی بعضال روایای آنکه

گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الله بطنه پس مردم
 بوخواستند و در وی پیچیدند و بیگرمیها کردند و چندان زدندش که
 تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و ازان جهت بیمار
 شد و دران بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندس
 و آنرا جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و سرود
 مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر
 المومنین علی و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرد تا
 او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من
 دران تصنیف آن بود که چون در دمشق در آمدم مردم ان ناحیه
 را منصرف یافتم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی
 ایشان را براه راست آرد بهسبب آن کتاب مذکور را قالیف
 کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود
 بکسرت جماع و چهارزوجه داشت میان ایشان قسم میکرد و وزای
 ان سرایبی نیز میداشت • ولادت نسائی در سال دویست و پانزده
 ار هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه *

عن خلاصة تذهیب تہذیب الکمال

احمد بن شعیب بن علی بن سنان بدوفین بن بحر بن دینار
 النسائی ابو عبد الرحمن القاضی الحافظ صاحب السدن واحد
 الایمة المبرزین و الحفظ الاعلام طوف و سمع بخراسان و العراق و

الجمال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خلق مذكورين في
 تراجمهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حوضي الحافظ و
 الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و
 ابن عدي و ابن الهيثم و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا
 السائي الامام في الحديث بلا مدافعة توفي بفلسطين (٤) و قيل
 بالرملة (٥) و دفن ببیت المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلثمائة
 شهيدا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة *



(٤) قال ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلاثمائة •
 (٥) قال الحاکم ابو عبد الله حسده مشايخ مصر فخرج الى الرملة
 فسئل عن فضائل معاوية فامسك عنه فغضبوه فمى الجماع فقال اخرجوني
 الى مكة فاخرجوه عليك فمات بها شهيدا و قال الحاکم عن مشايخ مصر انه
 خرج منها آخر عمرة الى دمشق فسئل بها عن معاوية و فضائله فقال الا
 يرضى راسا براس حتى يوصل فما رالوا يدفعون في حضنيه حتى اخرج
 من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها •



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد
و آله اجمعين * و بعد فهذه خصائص على بن ابيطالب رضه *
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي *

ذکر صلوة اميرالمومنين على بن ابيطالب رضه

۱ - اخبرنا محمد بن المثنى قال انبانا عبد الرحمن اعني
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا روزی دهسند مومنانرا و کافرانرا.

در دنیا و بخشنده مومنان را که کافران را در آخرت

جمع شکر ثابت است برای خدا پرورش کننده تمام عالم و درود و سلام
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام * و بعد حمد
و صلوة پس ابن خاصه هاي علي پسر ابي طالب است خشنود شود خدا
برتر از او * گفت شيخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي *

این ذکر نماز علی پسر ابيطالب است خشنود شود خدا از او

۱ - خبر داد ما را محمد پسر مثنی خبر داد ما را عبد الرحمن مراد
میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حدیث کرد ما را
شعبه از سلمه پسر كهيل گفت سلمه شلیدم حید عرفی را - عرب نام

حیة العرنی قال سمعت علیاً کرم الله وجهه یقول انا اول من
صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم *

۲ — انبأنا محمد بن المثنی قال انبأنا عبدالرحمن قال
انبأنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن زید بن ارقم
رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلعم علی رضه *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر
عن غندر قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن
زید بن ارقم رضه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم عنی
بن ابي طالب رضه *

شهریست . گفت حیة عرنی شنیدم علی را بزرگ کند خدا ذات او را میگفت
من اول آن کس ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریسد خدا
بر او درو آل او و سلام فریسد .

۴ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد خبر داد ما را عبدالرحمن
گفت عبدالرحمن خبر داد ما را شعبة از عمرو پسر مرة از ابي حمزة از زید
پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه
پیغمبر خدا درود فریسد خدا بر او و سلام فریسد علی است خشنود شود خدا از او *

این ذکر مختلف شدن لفظ می نقیص کنندگان است

۳ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد ما را
محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد ما را شعبة از عمرو پسر
مرة از ابي حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن
کسی که اسلم آورد همراه پیغمبر درود فریسد خدا بر او و سلام فریسد
علی پسر ابي طالب است خشنود شود خدا از او .

۴ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة موالی الانصار قال سمعت زید بن ارقم يقول اول من صلی مع رسول الله صلعم علي رض و قد قال في موضع آخر اسلم علي رض *

• — (خبرنا محمد بن عبید بن محمد قال حدثنا سعید بن خثیم عن اسد بن عبیده البجلي عن يحيى بن عقیف عن عقیف قال جئت في الجاهلية الى مكة فنزلت على العباس بن عبد المطلب رض فلما ارتفعت الشمس و خلقت في السماء و انا انظر الى الكعبة اقبل شاب فرمى ببصره الى السماء ثم استقبل الكعبة فقام مستقبلا فام بلبث حتى جاء غلام فقام عن

۴ — خبر داد مارا عبدالله پسر سعید گفت عبدالله حدیث کرد مارا پسر ادریس گفت پسر ادریس شدیدم ابا حمزة ازاد کرده شد! انصار را گفت ابا حمزة شدیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کس که نماز بخواند همراه پیغمبر خدا درود فرسند خدا بر او و سلام فرسند علی است خشدود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علی خشدود شود خدا از او •

• — خبر داد مارا محمد پسر عبید پسر محمد گفت محمد پسر عبید حدیث کرد مارا سعید پسر خثیم از اسد پسر عبیده البجلي از یحیی پسر عقیف از عقیف گفت عقیف آمدم در زمان جاهلیت طرف مکه پس فرود آمدم بر عباس پسر عبدالمطلب خشدود شود خدا از او پس هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان یعنی وقت نماز ظهر شد و من نظر می کردم طرف کعبه پیش آمد جوانی پس انداخت بیدائی خود را طرف آسمان پس پیش آمد کعبه را پس ایستاده شد پیش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اینکه آمد طفلی پس ایستاده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ

یمنه فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب
فركع الغلام و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلام و المرأة فخر الشاب
ساجدا فسجدا معه فقلت يا عباس امر عظیم فقال قدري من
هذا الشاب فقلت لا فقال محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هذا
ابن اخي هل قدري من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي
بن ابي طالب بن عبدالمطلب هذا ابن اخي هل قدري من
هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد
زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربه رب السموات و الارض امره
بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض (ن -) ولا والله على
ظهر الارض) كلها احد على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة *

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس
رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده
شد طفل و زن پس افتاد آن جوان دران حاله که سجده کند بود پس
سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار
کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس
گفت عباس محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است این پسر برادر من
است ایا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت این علی
پسر ابي طالب پسر برادر من است ایا میدانی کیست این زن چنین زن
که پس آن هردو است پس گفتم نه گفت این خدیجه دختر خویلد زوجه
پسر برادر من است این پسر برادر بعدی محمد علیه السلام حدیث کرد او
مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار
او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا نیست
بر زمین (ن -) و نیست قسم خدا بر پشت زمین) همه زمین کسی بر این دین
سواء آن کسان هر سه *

۶ — انبانا احمد بن سليمان الهاوي قال حدثنا عبدالله بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال قال علي رضه انا عبدالله و اخو رسوله (ن -) (سول الله صلعم) و انا الصديق الاكبر لا بقول (ن -) لا يقولها) ذلك بعدي (ن- غبري) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين *

ذکر عبادۀ اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب رضه

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابوفضيل (ن -) ابن فضل) قال حدثنا الاصلح عن عبدالله بن ابي الهذيل عن علي رضه قال ما اعرف احدا من هذه الامم عبد الله تعالى بعد نبي (ن- نبيها)

۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث كرد مارا عبدالله پسر موسى گفت عبدالله حديث كرد مارا علاء پسر صالح از منهال پسر عمرو از عباد پسر عبدالله گفت عباد گفت علي خشنود شود خدا از من نهدد خدا ام و برادر (- پيغمبر خدا ام درود فرسد خدا بر او و سلام فرسد) پيغمبر او ام و من راست گو كالان ام نخواهد گفت اين سخن را (ن - نخواهد گفت آنرا) بعد من (ن - سواي من) مگر دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال *

اين ذکر عبادت اميرالمؤمنين علي پسر ابيطالب

است خشنود شود خدا ازو

۷ — خبر داد مارا علي پسر منذر کوفي گفت علي حديث كرد مارا ابو فضيل (ن - پسر فضل) گفت پدر فضيل حديث كرد اصلح از عبدالله پسر ابي هذيل از علي خشنود شود خدا از او گفت علي نهي شفا سم کسی را از اين است عبادت كرد خدا ذمالي را پس پيغمبر درود فرسد خدا

صلعم غازی عبدت الله قبل ان یعبده احد من هذه الامة تسمع سنین *

ذکر منزلة علی بن ابیطالب کرم الله وجهه

۸ — اخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن

خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن

سملد (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد رض قالت سمعت ابي

يقول سمعت رسول الله صلعم يوم الجحفة و اخذ بيد علي فخطب

فحمد الله و انثنى عليه ثم قال ايها الناس ابي وليكم فالوا صدقت

يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المؤدي

علي و ان الله موالي من ولاة و معادي من عداة *

بر او و بر آل او و سلام فریست سواي من عبادت كردم خدا را پیش اینكه

عبادت كند او را کسی ازین امت نه سال *

این ذکر مرتبه علی سر ابیطالب است بزرگ کند

خدا ذات او را

۸ — خبر داد مارا هلال پسر بشر البصري گفت هلال حدیث كرد مارا

محمد پسر خالد گفت محمد حدیث كرد مارا موسی پسر یعقوب گفت موسی

حدیث كرد مرا مهاجر پسر سملد (ن - مسمار) از عائشه دختر سعد

خشدود شود خدا ازو گفت شنیدم پدر خود را می گفت شنیدم پیغمبر خدا

را درود فریست خدا بر او و سلام فریست روز جحفة (جحفة موضعیست دو میل

از مکه) و گرفت دست علی را پس خطبه خواند پس حمد كرد خدا را و ثنا

كرد بر او پسر گفت ای مردمان تحقیق من دوست شما ام گفتند مردمان

دوست گفتی ای رسول خدا پسر گرفت دست علی را پس گفت این دوست

دوست و گذارنده است احكام الهی را از طرف من بوی خلق و تحقیق

خدا دوست دارنده است آن کسی را كه دوست داشت علی را و دشمن

دارنده است آن کسی را كه دشمن داشت ما را *

۹ — اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا الحسن بن حماد قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن السدي عن انس بن مالك رضي ان النبي صلعم كان عنده طاير فقال اللهم انني باحب خلقك ياكل معي هذا الطائر فجاء ابوبكر و جاء عمر ثم جاء علي فاذن له *

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد البلخي و هشام بن عمار الدمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن رصاص عن ابيه قال امر معوية سعدا فقال ما يمنعك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن له رسول الله صلعم فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا حسن بن حماد گفت حسن بن خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى پسر عمر از سدي از انس پسر مالك خشنود شون خدا از او تحقيق يبي درود قريسد خدا برو و بر آل او و سلام فريسد بود نزديك او جائور (پرده) پس گفت اي باري تعالي بفرست نزد من محبوب تر خلق خود را بجورده همراه من اين جائورا پس آمد ابوبكر و آمد عمر پس آمد علي پس ادن داد براي علي •

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد بلخي و هشام پسر عمار دمشقي گفت قتيبة و هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير پسر مسمار از عامر پسر سعد پسر ابي رصاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاوده سعد را پس گفت چه چیز منع ميكند تو از اينكه زبون گوئي ابا تراب را پس گفت سعد اما ياد نميداري سه چیز را گفت ان سه چیز را براي او پيغمبر خدا درود نازل كند خدا بر او و بر آل او و سلام نازل كند پس هرگز زبون نخواهم گفت او را هر ايده اينكه باشد براي من يك اراں سه چیز دوست تر است آن چیز طرف من از قطار شتران سوخ شديدم پيغمبر خدا را هرود

رسول الله صلعم يقول له و قد خلعه في بعض مغازبه فقال له
 علي يا رسول الله اتخلفني مع النساء و الصبيان فقال له رسول
 الله صلعم اما ترضى ان تكون مني كهالون من موسى الا انه
 لا ينبي (ن - لا نبوة) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لا عطين
 الراية رجلا بحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطاروا
 لها فقال ادعوا لي عليا فاتي بارمد (ن - فاتي به ارمد) فبصق
 في عينه و دفع الراية اليه و اما نزلت انما يريد الله ليجذب
 الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله صلعم عليا
 و فاطمة و حسدا و حسيننا فقال اللهم هؤلاء اهلي *

فرستد خدا هر او و بر آل او و سلام فرستد میگفت برای او و حال آنکه تحقیق
 خلیفه کرد او را در بعض جنگهای خود در مدینه پس گفت برای او علی ای
 پیغمبر خدا را میگذاری مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود
 برای او پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و آل او و سلام فرستد ابا
 راضی نمیشد و اینک باشی از من بدمزله هارون از موسی مگر تحقیق شان
 اندست که دست نبی بعد من و شنیدم ارا می گفت روز جنگ خيبر هر آنکه
 هر آنکه خواهم داد علم را مرد را که دوست میدارد خدا تعالی را و رسول
 او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کردیم برای آن
 علم پس فرمود بطلبید برای من علی را پس آمد با درد و سرخی چشمان
 (ن - پس آورد کسی علی را با درد و سرخی چشمان) پس آب دهن انداخت
 آن حضرت در مرد و چشم علی و داد بوزه را طرف او و هرگاه که نازل
 شد این آیه سواء این نیست که اراده میکند خدا اینک دور کند از شما
 ناپاکی را اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردن طلبید پیغمبر خدا درود
 فرستد خدا بر او و سلام فرستد علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را
 پس فرمود ای بار خدا ابا آنها اهل من هستند *

۱۱ — انبأ حرمي بن اوس بن محمد الطرسوسي قال حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام عن موسى الصغير عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد رض قال كنت جالسا فتدقصوا علي بن ابي طالب رض فقلت لقد سمعت رسول الله واعم يقول ان له خصالا ثلثا لان بكرن ابي واحدة منهن احب ابي من حمر النعم سمعته يقول انه صبي بمزلة هارون من موسى الا انه لا ابي بعدي و سمعته يقول لا اعطين الراية خدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه *

۱۲ — اخذتني زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثنا نصر بن علي قال انبأ عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ابي

۱۱ — خبر داد مارا حرمي پسر اوس پسر محمد الطرسوسي گفت حدث کرد مارا ابو غسان گفت حدث کرد مارا عبد السلام از موسى صغير از عبد الرحمن پسر سابط از سعد (خ . و) گفت بودم نشيسته پس رفصان بيان کردند مردم علي پسر ابي طالب را (خ . و) پس گفتم هراينه تحقيق شديدم پيغمبر خدا را (د . خ . م . و) ميگفت تحقيق براي او خصلتها سه ايد هراينه باشد براي من بعدي براي سعد يكي از آنها دوست تر است طرف من از قطار شتران سرخ شديدم او را ميگفت تحقيق علي از من بمزلة هارون است از موسى مگر تحقيق شان اذنت كه بيست يبي بعد من و شديدم او را ميگفت هراينه هراينه خواهم داد بيره را فردا مرد را كه دوست مي دارد خدا و پيغمبر خدا را و دوست مي دارد او را خدا و پيغمبر و شديدم او را ميگفت آنكس كه باشم دوست او پس علي است دوست او •

۱۲ — خبر داد مارا زكريا بن يحيى سجستاني گفت زكريا حديث کرد مارا نصر بن علي گفت خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد

عن ابيه ان سعدا رفا قال قال النبي صلعم لا تدفعن الراية الى رجل
يجيب الله ورسوله و يحب الله ورسوله يفتح على يديه فاستشرف
لها اصحابه فدفعها الى علي *

۱۳ — حدثنا احمد بن سليمان الرحاري (الرهاوي) قال
حدثنا عبدالله قال انبانا ابن ابي ليلى عن الحكم و المنهال عن
عبدالرحمن بن ابي ليلى عن ابيه انه قال لعلي و كان يعير معه
ان الناس قد انكروا منك انك (ن - ان تخرج) تخرج في
البرد في البلاء و تخرج في الحر في العشو و الثوب الغليظ (ن -
الخشن) قال او لم تكن معنا بخبير قال بلى قال فان رسول الله

پسر ايمون از پدر خود تحقيق سعد (خ . و) گفت گفت پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م . ه) هواينده خواهم داد فيزة را طرف مرد كه دوست ميدارد
خدا و رسول خدا را و دوست ميدارد او را خدا و پيغمبر خدا فتح خواهد
كرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند كرد براي ان نيزه اصحاب
پيغمبر پس دفع كره آن نيزه را طرف علي *

۱۳ — حديث كود مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث
كود مارا عبدالله گفت عبدالله خبر داد مارا پسر ابي ليلى از حكم و منهال
از عبدالرحمن پسر ابي ليلى از پدر خود تحقيق ابي ليلى گفت براي
علي و بود ابوليلي سيرا ميكرد همراهه علي تحقيق مردم تحقيق انكار كردند
و تعجب كردند از تو تحقيق تو بيرون مي آئي (ن - اينكه بيرون مي آئي)
در سردي در جامه كهنه و بيرون مي آئي در گرمي در پوشاك پنبه دار و
پارچه اكبه (گنده) فرمود حضرت علي ايا نبودي تو همراهه ما در جنگ
خبر گفت ابوليلي اري بودم فرمود حضرت علي پس تحقيق پيغمبر خدا

صلعم بغث ابابکر و عقد له الراية (نه - لواء) فرجع و بعث عمرو
و عقد له لواء فرجع بالناس فقال (سول الله صلعم لاعطين الراية رجلا
يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرا لیس بفرار فارسل
ای و انا ارمم فقلت انی ارمم فتقل فی عینی و قال اللهم اكفه
اذی الحر و البرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك و لا بردا *

۱۳ — ابانا محمد بن علی بن حرب المروزي قال ابانا

معان بن خالد قال ابانا الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة
قال سمعت ابي بريدة رض يقول حاصرنا خیبر و اخذ اللواء ابوبکر

(د . خ . م .) فرستاد ابابکر را و بست برای او علم پس رجوع کرد
ابوبکر و فرستاد انحضرت عمر را و بست برای او علم را پس رجوع کرد همراه
مردمان پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . م .) هر اینه خواهم داد نیزه را
مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او
را خدا و رسول او بسیار حمله کننده است نیست گریزنده پس فرستاد
انحضرت کس را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیان وقت
پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن
مبارک خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کذابت کن
تو علی را اذیت گرمی و سردی را گفت علی علیه السلام پس نیافتم گرمی
را بعد فرمودن انحضرت ان کلام را و نیافتم سردی را *

۱۴ — خبر داد ما را محمد پسر علی پسر حرب مروزي گفت محمد

خبر داد ما را معان پسر خالد گفت معان خبر داد ما را حسون پسر واقد از
عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله شنیدم ابي هريرة را (خ . و) می گفت
حصار کردیم و کرد گشتیم خیبر را و گرفت علم را ابوبکر صدیق پس

قلم یفتح له و اخذہ من الخد عمر فانصرف و لم یفتح له و اصاب
الناس نوسئذ شدة و جهد فقال رسول الله صلعم انی دافع اوائی
غدا الی رجل یحب الله و رسوله و یحبہ الله و رسوله لا یرجع حتی
یفتح له و بتنا طلبة انفسنا ان الیتم غدا و اما اصبیح رسول الله صلعم
صلی الغداة ثم قام قائما و دعا باللواء (ن - اللواء) و الناس علی
مصافهم فما منا انسان له منزلة عند رسول الله صلعم الا و هو یرجوا
ان یرجع الی صاحب اللواء فدعا علی بن ابیطالب و هو ارمق فتبل
فی عینہ و مسح عنہ و دفع الیه اللواء و فتح الله علیه و قال

فتح نکرد خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر (فردا) عمر پس بازگشت
و به فتح کود خدا برای او و رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس
فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا
طرف مرد دوست میداد خدا را و رسول خدا را و دوست میداد او را
خدا و پیغمبر خدا به رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا
برای او خفیم در آن حالیکه خوش بود ذات ما اما که تحقیق فتح فردا
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا (د . خ . س .) دعا خواند صبح را
بستمر برخواست آن حضرت در آن حالیکه راحت ایستاده بود و مردم برصفا
خود بودند پس نبود از ما مردم که برای او مرزبانی بود نزدیک پیغمبر خدا
(د . خ . س .) مگر و آن مرد امید میداشت اندک باشد صاحب علم پس
طلبیب علی بن ابیطالب را و حال اینکه او سرخی و درد چشمان میداشت
پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح
کرد آن آب را از او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی
مالید و دفع کرد آنحضرت طرف حضرت علی علم را رفیع کرد خدا در
او و گذشت ابو بریده راوی حدیث من در آن کس بودم که دست دراز کرد

اذا فممن تطاول لها (ن - و قالوا خيرنا فممن تطاول لها) *
 ۱۵ — انبأنا محمد بن بشار بن دار البصرى قال حدثنا
 محمد بن جعفر قال حدثنا عوف عن ميمون ابن عبد الله ان
 عبد الله بن بردة حدثه عن ابيه بردة الاسلمى قال لما كان
 خيبر نزل رسول الله صلعم بحضرة (ن - بحضرة) اهل خيبر
 اعطى (رسول الله صلعم اللوا) عمر فنهض معه من نهض من الناس
 فلقوا اهل خيبر فانكشف عمر واصحابه فرجعوا الى (رسول الله
 صلعم فقال (رسول الله صلعم لا تطعن اللوا) جلا يحسب الله و رسوله
 و يحسبه الله و رسوله فلما كان من العدة تبار (ن - فصادر) ابوبكر
 و عمر فدعا عليا و هو ارمم فتئل في منببه و نهض معه من الناس
 برأى علم (ن - و گفتند مردم بهتر ماست مرتضى علي دران كس كه دست
 دراز كرد برأى علم) *

۱۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصري گفت محمد حديث
 كرد مارا محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حديث كرد مارا عوف از
 ميمون ابى عبد الله پسر بردة حديث كرد او را از پدر خود بردة اسلمى
 گفت هرگاه بود خيبر فرود آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م .) در ميدان
 و حضور (ن - بنقله) اهل خيبر داد پيغمبر خدا (د . خ . م .) علم را
 بعمريس برخواست همراه او انكس كه بر خالت از مردمان پس ملاقات
 كردند اهل خيبر را پس منكشف و ظاهر شد عمر و اصحاب او پس رجوع
 كردند طرف پيغمبر خدا (د . خ . م .) پس گفت پيغمبر خدا (د . خ .
 م .) هر ايدى هر ايدى خواهم داد بيزه را مرد را كه دوست ميدارد او خدا
 را و رسول او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه كه شد از
 فردا سبقت كرد (ن - پس آمد) ابوبكر و عمر پس طلبيد انحضرت علي را و
 حال انكه حضرت علي درد و سرخي چشمان ميداشت پس اب دهن

من فهض فلقى اهل خيبر فاذا مر حجب يرتجـزو هو يقول
 قد علمت خيبر انى مر حجب * شاكى السلاح بطل مجرب
 اطعن احيانا و حينذا اضرب * اذا الليوث اقبلت تلهب
 فاختلف هو و على ضربتين فضربه على على هامته حتى عض (ن-
 مضى) السيف منها البيض و انتهى (اسه و سمع. اهل العسكر
 صوت ضربته فما تنام اخر الذاس مع على حتى فتح الله له و لهم *
 ۱۶ — انبانا قتيبة بن سعيد قال حدثنا يعقوب بن
 عبدالرحمن الزهري عن ابي حازم قال اخبرنى سهل بن سعد (رض
 ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لا عطين هذه الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در هر دو چشمان او و برخاست همراه او از مردم انكس
 كه برخاست پس مالقات كرد اهل خيبر را پس ناگاه مر حجب پهلو ان شعر
 ميخواند كه منضم بر دليري و شجاعت او بود و او ميگفت تحقيق دانست
 اهل خيبر تحقيق من مر حجب هستم پر كلنده آلات جنگ شمشير و غيره و
 پهلو ان ام تجرته كنده ام ديژه ميزنم گاهي و گاهي ميزنم و قتيكه شيرها پيش
 آمدند در حاليكه شعله زنده اند پس اختلاف كردند مر حجب و علي هر دو
 ضربه را پس زد او را علي بر سر او تا اينكه قطعه كرد (ن - و گذشت) و
 گريد شمشير از آن سر خود را و منتهي شد سر او را و شديد اهل لشكر او از
 زدن او پس نه تمام شد آخر مردم همراه علي تا اينكه فتح كرد خدا براي
 علي و براي مردم همراهي او *

۱۶ — خبر داد ما را قتيبة پسر سعيد گفت قتيبة حديث كرد ما را
 يعقوب پسر عبدالرحمن زهري از ابي حازم گفت ابي حازم خبر داد مرا
 سهل پسر سعد (خ . و) تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ل . م .) گفت روز
 جنگ خيبر هرآنكه هرآنكه خواهد داد اين ديژه را فردا مرد را فتح خواهد

یفتح الله علیه یحبب الله و رسوله و یحببه الله و (رسوله فلما اصبح
الناس غدوا علی رسول الله صلعم کلهم یرجوا ان یعطی فقال ابن
علی بن ابی طالب فقالوا یا رسول الله یشتکی عینیہ قائل فاذسلوا
الیہ فاتی به فبصق رسول الله صلعم فی عینیہ و دعا له فبرأ ان -
فبداء كما كان) کان لم یکن به وجع فاعطاه الرابۃ فقال علی یا
رسول الله افائناهم حتی یكونوا مثلنا فقال اغد (ن - انغد) علی
رساک حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم الی الاسلام و اخبرهم بما
یجب علیهم من حق الله تعالی . والله لان یهدی الله بک رجلا
واحدا خیر (ن - خبرا من ان یكون) لک من حمر النعم *

کرد خدا بر دوست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبیح کردند مردمان باعداد کردند
نزدیک پیغمبر خدا (د . خ . س .) تمام مردم آمدند میداشتند اندک دانه
شود ان علم مارا پس فرمود کجاست علی پسر ابیطالب پس گفتند ای
پیغمبر خدا درد میکند هر دو چشم او فرمود پس بفرسید ظرف او کسی
را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا
(د . خ . ل . س .) در هر دو چشم او و دعا کرد برای او پس قدرست شد
گویا که نبود او را درد (پس ظاهر شد چنانکه بود) پس داد او را علم را
پس گفت علی ای پیغمبر خدا حدک خواهم کرد کافران را تا اندک خواهند
شد مثل ما پس فرمود برو (برو) - بر طریق خود تا اندک نزول خواهی
کرد بمیدان ایشان پسز دعوت بکن تو ایشانرا طرف اسلام و خنده ایشان
را بالچبر که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا
است هرآنکه ای که اگر هدایت خواهد کرد - تا سبب تو یک مرد را بهتر
است (بهر است از ابان باشد) برای تو در رخ شتروں •

ذکر اختلاف الفاظ الناقلين لخبر ابي هريرة رضه في ذلك (فيه)

۱۷ — امانا ابوالحسنين احمد بن سلمان الرهاوي قال
حدثنا يعقوب بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن ابي حازم
عن ابي هريرة رضه قال قال رسول الله صلعم لا دفعن الراية اليوم
الي (جل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله فتطاول لها
القوم فقال اين على بن ابي طالب فقالوا يشتكى عينيه قال
فبزق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني عاب و دفع اليه
الراية ففتح الله تعالى على يديه *

اين ذکر مختلف شدن لفظ های نقلی کنندگان است برای خبر ابي هريرة خوشنود شود خدا از در اين امر

۱۷ — خبر داد ابوالحسنين احمد بن سلمان رهاوي گفت حدیث کرد
مارا يعقوب بن عبيد گفت دعلى حدیث کرد مارا دردد پسر کيسان از ابي
حازم از ابي هريرة (خ . و) گفت ابي هريرة گفت بيمبر خدا (د .
خ . س .) هر ايشه دفع خواهم کرد علم را امروز طرف مود که دوست مي‌دارد
خدا و رسول خدا را و دوست مي‌دارد او را خدا و رسول خدا پس دست
دراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کچاست علي پسر
ابيطالب پس گفتند اصحاب درد مي‌کند هر دو چشم او گفت ابي هريرة
پس آب دهن انداخت بيغور خدا (د . خ . س .) در هر دو کف مبارك
خود با و هر دو چشم علي را و دفع کرد طرف او نيزه را پس فتح کرد
خدا تعالى بر دو دست علي *

۱۸ — ابیانا قتیبة بن سعد قال اخذونا يعقوب بن سهيل
 عن ابيه عن ابي عريزة (رض) ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر
 لا اظن هذه الراية (جلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله)
 يفتح الله اياه قال عمر بن الخطاب رض ما احببت الامارة الا يومئذ
 فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه الراية و قال امش
 و لا تلتفت حتى يفتح الله عليك فساى علي ثم وقف فصرخ يا رسول
 الله علي ما ذا اقاتل الناس قال فاعلم حتى يشهدوا ان لا اله
 الا الله و ان محمدا (رسول الله فافوا فعاوا ذلك وقد منعوا منك
 دمائهم و اموالهم الا نحتها و حسابهم على الله اعز و جل *

۱۸ — خدر دا مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه خبر داد مارا یعقوب

از سهیل از پدر خود از ابي عریزه (رض) که رسول الله صلعم روز خیبر
 گفت روز جنگ خیبر هر اینه خواهم داد این بیزه را مرد را که دوست
 میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح
 خواهد داد خدا بر دست او گفت عمر پسر خطاب (رض) ده دوست
 میداشتم امیر شدن را و سرداری را مگر امروز پس طلبید پیغمبر خدا
 (صلعم) علی پسر ابیطالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرمود
 برو و نه التفات کن و پس فنگر تا اینکه فتح دهد خدا بر دست تو پس سیر
 کرد علی پستقر توقف کرد پس آواز کرد ای پیغمبر خدا بر چه چیز قتل کنم
 مردم کفار را فرمود ان حضرت قتل کن ایشان را تا اینکه شاهدهی دهند
 اینکه نیست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس
 وقتیکه کردند مردم کنار ابن پس تحقیق منع کرده شد از تو خوبیهای
 ایشان و اموالهای ایشان مگر بحق خونیهای ایشان و مالهای ایشان یعنی
 اگر خون کسی کهد یا مال کسی دزدی نماید قصاص ان باید گرفت
 و حساب ایشان بدان گناه که پوشیده داشتند بر خدای غالب و بزرگ
 است خواهد بخشند خواهد عذاب کند *

۱۹ — انبازا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا جریر عن سهیل عن ابیه عن ابی هريرة رضه قال قال رسول الله صلعم لاعطین الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ قال فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل حتى يفتح الله عليك و لا تلتفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و لم يلتفت فقال علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل *

۱۹ — خبرداد مارا اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق حدیث کرد مارا جریر از سهیل از پدر خود از ابیهریره (خ. و) گفت ابیهریره گفت پیغمبر خدا (ع. خ. م.) هر اینکه خواهم داد نیزه را فردا مرد راکه دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد کرد خدا بر دست او گفت عمر رضه پس نه دوست داشتم امیر شدن را هرگز مگر امروز گفت ابیهریره پس گردن بلند کرد برای آن علم پس طلبید علی را پس فرستاد او را پستور گفت برو پس قتل کن تا اینکه فتح خواهد کرد خدا بر دست تو و نه القاتل کن و نه پس نگر گفت ابیهریره پس رفت از قدر که خواست خدا پستور استاد نه القاتل کرد پس گفت علی هر چه چیز نزل کنم مردم را گفت الحضرت قتل کن او شان را تا اینکه شایدهی دهد که دست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس وقتیکه کردند این پس تحقیق مدع کرده شد خوبیهای او شان و مالهای او شان مگر بحق خوبیهای او شان و مالهای او شان یعنی اگر خونریزی و دزدی مال خواهد کرد بحق آن و عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب او شان بر خهای غالب و بزرگ است در آن گناه که پوشیده کردند اگر خواهند عذاب کند و اگر خواهند بخشند *

۲۰ — ابنا محمد بن عبدالله بن المبارک المخزومي

قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة رضي قال قال رسول الله صلعم يوم خيبر لادفعن الرابة الى رجل بحسب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح الله اابه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ (ن - قبل يومئذ) فدفعها الى ابي و قال قاتل و لا تلتفت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال علي ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعوا ذلك فقد عصموا دماءهم و اموالهم منى الا بحدتها و حسابهم على الله *

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبدالله پسر مبارک مخزومي گفت

حدیث کرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حدیث کرد ما را وهیب گفت حدیث کرد ما را سهیل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة (خ . و) گفت ابو هريرة گفت پیغمبر خدا (ن . خ . س .) روز خیبر هر ایده هر ایده خواهم داد نیره را طرف مردیکه درست میدارد او خدا را و درست میدارد او را خدا و رسول خدا فتح خواهد کرد خدا بر دست او گفت عمر پس نه درست داشتیم پسر شدن را هرگز مگر امروز (ن - قبل امروز) پس دفع کرد او را طرف علي و گفت قتل کن و نه القاتل کن و پس مگر پس سیر کرد علي نودیک گفت ابي پیغمبر خدا از چه چیز قتل کردم گفت بر اینکد ساهدي دهنده ایذنه بیست معدود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خدا اسمع پس و نیکه کردند این پس تحقیق نگاه داشته شد خونهای او شان و صالحی او شان از من مگر بحق خونهای او شان و صالحی او شان دعوی اگر خردری و دزدی خواهند کرد بحق و عرض ان قصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب او شان در ان گناه که پوشیده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشید و اگر خواهد عذاب کند •

ذکر خبر عمران بن حصین فی ذلک

۲۱ — انبیا، عباس بن عبدالعظیم العنبري قال حدثنا
عمر بن عبد الوهاب قال حدثنا معتمر بن سليمان عن ابيه عن
منصور عن (بعمي عن عمران بن حصین رض ان النبي صلعم
قال لا عظمين الراية رجلا يحب الله و رسوله او قال يحبه الله
و رسوله فدعا عليا و هو ارمد ففتح الله على يديه *

ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن النبي صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن یمنه و میکائیل عن یساره

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا

این ذکر خبر عمران بن حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس پسر عبدالعظیم عنبري گفت بیان حدیث
کرد ما را عمر بن عبد الوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر پسر سلیمان
از پدر خود از منصور از ربیع از عمران پسر حصین (خ . و) تحقیق
نبی (د . خ . ل . س .) گفت هر آینه خواهیم داد نذوه را مرد را که
دوست میدارد خدا را و رسول او را با گفت الحضرت دوست میدارد او را
خدا و رسول او پس طلبید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس
فتح کرد خدا بر درد دست او .

این ذکر خبر حسن پسر علی است خست شود شود خدا از ان
مرد و از نبی (د . خ . ل . س .) درین و تحقیق جبرئیل
قتل میکنند از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق

الذضر بن شمیل قال حدثنا یونس عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مریم قال خرج الينا الحسن بن علي سلام الله عليهما و عليه عمامة سوداء فقال لقد كان فيكم بالامس رجل ما سبقه الا اوان و لا يدركه الا اخرون و ان رسول الله صاعم قال لاعظين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و يقاتل جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره ثم قال لا يود بني ا ن - لا يود (رايته حتى يفتح الله تعالى عليه ما ترك ديناراً و لا درهماً الا سبعمائة) ن - تسعمائة (درهماً اخذها عياله من عطاية كان اراد ان يبتاع بها خادماً لاهاه *

حدیث کرد ما را نصر پسر شمیل گفت نصر حدیث کرد ما را یونس از ابي اسحاق از هبيرة پسر یونس گفت هبيرة بیرون آمد طرف ما حسن پسر علي سلام خدا باشد بر آن هر دو و حال آنکه در سر امام حسن دستار بود سیاه پس گفت امام حسن هر ایینه تحقیق بود در میان شما دیروز مرد یعنی حضرت علي نه سبقت بود او را مردمان پیشین و نه دریافت خواهند کرد و نه خواهند رسید او را مردمان پسین و تحقیق پیغمبر خدا (ن . خ . م .) فرمود هر ایینه خوادم داد نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و قتل میکند جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف یسار او پستتر گفت نه خواهد داد (ن - نه رد خواهد کرد) خدا تعالی بر دست او و نه گذاشت دیدار را و نه درهم را مگر هفت صد درهم (ن - نه صد درهم) از بخشش علي رض بود که اراده کرده بود ایینه خرید کند بان درهماها خادم را برای کاربار اعلی خود *

ذکر قول النبی صلعم لعلمی (ن - فی علی ان الله عزوجل (ن - جل ثناؤه) لا یخزیه ابدارض

۲۳ — ابناننا محمد بن المثنی قال حدثني يحيى بن سليم قال حدثنا عمرو بن ميمون قال حدثنا الوضاع وهو ابو عوانة قال حدثنا يحيى بن عوف قال اني لجالس الى ابن العباس رضی الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا و اما ان تخاون بهؤلاء و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال اذا اقوم معكم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء و هو ينفص

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ه .) برای علی (ن - در حق علی) تحقیق خدا غالب و بزرگ (ن - بزرگ است شاه او) نه خوار خواهد کرد علی را همیشه (خ . و)

۲۴ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت محمد حدیث کرد مرو یحیی پسر سلیم گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت عمرو حدیث کرد مارا وضاع و کدیت او ابو هوانه است گفت وضاع حدیث کرد مارا یحیی پسر عوف گفت یحیی تحقیق من هر اینه نشینده بودم طرف پسر عباس خشنود شود خدا ازان هر دو پس آمد او را نه نفر پس گفتند آن نه نفر یا اینکه ایستاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان گروه و او یعنی عباس امروز ندرست است پیش اینکه بایدا شود گفت این عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می گوید پس دریافت می کدم چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می فشانند پارچه خود را و او میگفت آف و تف بعبی تعدل میباشم - این

توبه و يقول أف و تف يقعون في رجل له عز وقعوا في رجل
قال رسول الله صلعم لا بعثن رجلا يحب الله و رسوله و يحبه
الله و رسوله لا يخزيه الله ابدا فاشرف من اشتشرف فقال ابن
علي قيل هو في الرحي يطحن قال و ما كان احدكم ليطحن
من قباة فدعاه و هو ارمد ما كان (ن - يكاد) ان يبصر فنفت في
عينيه ثم هز الراية ثلثا فدفعها اليه فجاء بصفية بنت حبي و بعث
ابا بكر بسورة التوبة و بعث عابيا خافه فاخذها منه و قال لا يذهب
بها الا رجل من اهل بيتي هو مني و انا منه و دعا رسول الله
صلعم الحسن و الحسين و عليا و فاطمة فمد عليهم ثوبا فقال اللهم

كلمه در وقت تنگدلي و زجر گویند به گوئی میکند و می آفتند در حق مرد
که برای او عزت است دعوی علی بن ابی طالب رضه افتادند و بد گوئی
کردند در حق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا (د . خ . م .) هر ایفه
خواهم فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس گردن بلند کرد
برای ان علم آنکس که گردن بلند کرد پس گفت کجاست علی گفته
شد او در آسیا دانه اسپ می صاید گفت آن حضرت و ذه بود کسی از شما
تا اینکه دانه بساید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت
دید ای که دید پس آب دهن مبارک خود اذناخت در هر دو چشم مبارک
حضرت علی پستتر جدائید نیزی را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رضه پس
آمد آنحضرت نزدیک صفیه بنت حبی که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است
و فرستاد آنحضرت ابابکر صدیق را همراه سوره توبه و فرستاد آنحضرت علی
را پس ابی بکر صدیق رضه پس گرفت مرتضی علی آن سوره توبه را از
ابی بکر صدیق رضه و فرمود آنحضرت صلعم ببرد آن سوره توبه کسی مگر مرد
کداو از اهل بیت صفت او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا
(د . خ . م .) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد

هو لاء اهل بيٽي و خاصتي فادهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهرا
 و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة * و لبس ثوب
 النبي صاعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابوبكر فقال يا نبي
 الله فقال علي رض ان النبي قد ذهب نحو بير صيمون فانبه
 فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبح * و خرج
 بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فبئس
 فقال اما ترضى ان تكون نبي بمنزلة هارون من موسى الا انك
 لست نبي ثم قال انت خليفتي يعنى فى كل موطن من
 بعدي * قال و سد ابواب المسجد غير باب علي * قال و كان

در انجا پارچه را پس فرمود اى دار خدا انجا اهل بيت من اند و خاص
 من اند پس دور گردان از انجا ناپاكي و پاك كن انجا را پاك كردن و بود
 علي (ك . ه) اول ان كسي كه اسلام آورد از مردان همراه پيغمبر خدا
 بعد حضرت خديجة الكبرى و پورشيد علي مرتضى پارچه پيغمبر را (د .
 خ . ه . و) و كفار گمان مي بردند كه تحفيق او نبي الله است پس آمد
 ابوبكر پس گشت ابي نبي الله پس گفت علي (خ . و) تحفيق نبي الله
 تحفيق رفت طرف چاه صيمون پس نابع شد ابوبكر صديق پيغمبر خدا
 را پس داخل شد همراه آن حضرت عار را پس بود كفار تير مي انداختند
 علي را تا اينكه صبح گشت و بيرون آمد پيغمبر خدا همراه مردمان
 در جاگ تبوك كه نام موضع است پس گفت علي رض بيرون مي آيم
 همراه تو پس گفت انحضرت نه پس گريه كرد علي پس گفت انحضرت
 ابا راضي نمي شوي اينكه ناشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر
 تحفيق تو نديني نبي پس گفت آن حضرت تو خليفه من است ابي در
 هر موطن از پس من گفت تحفيق راوى حديث و بند کرده شد درهاي
 مسجد سواي دروازه علي گفت تحفيق راوى حديث هست علي رض داخل

یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقه و لیس له طریق غیره *
 و قال من کنتم ولیه فعای و لیه * قال ابن عباس و اخبرنا الله عز
 و جل فی القرآن انه قد رضی الله عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا
 بعد ان (ن - انه) سخط علیهم * قال و قال رسول الله صلعم لعمر حین
 قال ائذن لی فلا ضرب عنقه یعنی حاطبا فقال و ما یدریک لعل
 الله قد اطاع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم *

می شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و او را او هست و زیست
 برای او راه سوای آن راه و گفت الحضرت آن کس که باشم دوست او
 پس علی دوست اوست - گفت پسر عباس و خبر داد ما را خدای غالب
 و بزرگ در کلام مجید تعقیق شان این است که تحقیق خشنود شد خدا
 از صاحبان شجرة که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجرة یعنی درخت کنار
 کرده بودند و حضرت علی نیز از اصحاب شجرة است پس آیا حدیث کرد
 ما را هنوز ایفکه (ن - تحقیق خدا تعالی) خشم گرفت خدا تعالی بر
 او شان یعنی کسی این حدیث بگرد گفت راوی و فرمود پیغمبر خدا (د -
 خ - ل - م -) برای عمر وقتیکه گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر
 خدا پس هرآنکه بزم گردن او ای حاطب (†) را پس گفت الحضرت و چه
 چیز در بابت کنایید ترا که میرنی گردن او بر گناه او شاید که خدا تحقیق
 مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا عمل کنید آنچه که خواهید
 شما پس تحقیق بخشیدم برای شما *

(†) حاطب از اهل بدر است او خطی منضمون بر اعداد مسلمانان بوجنگ کنار
 برای کفار قریش نوشته بود بنابراین عمر بن الخطاب رضی الله عنه اذن برای
 گردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده
 بود که قبایل من در لشکر کفار بودند اینها نوشته بودم تا از قتل محفوظ بمانم *

ذکر قول العلی صلعم لعلی اذنه مغفور لک

۲۴ — اخبرني هارون بن عبدالله الحمال البغدادي قال
 حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن
 صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة
 عن علي رضي قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتهن
 غفر لك مع انه مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم
 لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع
 والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . ل . م .) برای علی

است تحقیق شان این است که مغفرت کرده شد برای تو

۲۴ — خبر داد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بغدادی گفت هارون
 حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسدی گفت محمد حدیث
 کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر
 سلمه از علی (خ . و) گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا (د . خ . م .)
 آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و تکیه خواهی گفت آن کلمات را
 مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه شان این است که مغفرت کرده
 شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده
 کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند تر بزرگ پاك است خدا
 پرورنده آسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده عرش بزرگ جهنم
 شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است *

ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحدیث

۲۵ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الكوفي قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثنا عاصم و هو ابن صالح بن حمی عن ابي اسحاق

الهمداني عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) عن

سلمة عن علي رض ان النبي صلعم قال يا عاصم الا اعلمك كلمات ان

الست فلتهن غفر لك مع انك (ن - انه) مغفور (ن - يغفر) لك

كقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه

الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۶ — اخبرني صفوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد

بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

این ذکر اختلاف علی یا ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵ — خبر داد ما را احمد پسر عثمان پسر حکیم کوفی گفت احمد

حدیث کرد ما را خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او

پسر صالح پسر حنی است از ابی اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله

پسر صالح (ن - پسر سلمه) از سلمه از علی (خ - و) تحقیق زهی

(د - خ - ل - م - ن) گفت یا علی آگاه باش تعلیم می‌کنم ترا کلمه ها را

اگر تو خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه

تحقیق ترا (ن - تحقیق او) مغفرت کرده شده است (ن - مغفرت

خواهد شد) برای تو نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده

نیست معبود بحق مگر خدا بلند بزرگ پاک است خدا پروردگار آسمانهای

هفت و پروردگار عرش بزرگ *

۲۶ — خبر داد ما را صفوان پسر عمر حمصی گفت حدیث کرد ما را احمد

پسر خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائیل از ابی اسحاق از عمرو پسر

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي عليه السلام قال كلمات
الفرج لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم الكريم سبحانه
الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

ذکر کلمات الفرج لعلي بن ابوطالب کرم الله وجهه

۲۷ - ابن انا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا طي هو ابن صالح بن حي عن ابي اسحاق الهمداني
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي رضي
ان النبي لمعلم قال يا علي الا اعلمك كلمات اذا انسى قلتهن
غفرت ذنوبك و انكانت مثل زبد البحر قال سبحان الله رب
السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

مره از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي پسر سلام گفت علي کلمه هاي
کشایش نيست معبود بحق مگر خدای براه بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا
حلم کفنده بخشش کفنده پاک است خدا پرورنده اسمانهای هفت و پرورنده
عرش بزرگ تمام شکر برای خداست چنين خدا که پرورنده تمام عالمست *

این ذکر کلمه هاي کشایش است برای علي

سر ابي طالب بخشد خدا ذات او را

۲۷ - خبر داد ما را احمد پسر عثمان گفت احمد حديث کرد ما را
خالد پسر مخلد حديث کرد ما را علي او پسر صالح پسر حي است از ابي
اسحاق الهمداني از عمرو پسر مره از عبد الله پسر صالح از سلمه از علي
(خ . و) تحقيق نبي (د . خ . ل . س .) گفت انحضرت اي علي
اگاه باش تعليم کام ترا کلمه ها را و فديکيه تو خواهي گفت آنها را بخشیده
خرامند شد گداهای تو اگرچه باشد مثل کف دریا گفت انحضرت پاک است
خدا پروردگار اسمانهای هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خدا
است چنين خدا که پروردگار تمام عالم است *

۲۸ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا عسان قال
حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي
لیلی عن عماری (رض) عن النبي صلعم نهوه یعنی نهو حدیث خالد*
۲۹ — انبانا عماری بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن

هشام (ن - اخباری عماری بن محمد بن علی المصیصی قال اخبرنا
خلف بن تمیم) قال حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابو اسحاق
عن عبد الرحمن بن ابي لیلی عن عماری (رض) قال قال رسول الله
صلعم الا اعلمک کلمات اذا قلتهن تفر لک علی انه مغفور لک
لا اله الا الله العالی العظیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله
رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین *

۲۸ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حکیم گفت احمد ... ت
کرد مارا عسان گفت عسان حدیث کرد مارا اسرائیل گفت اسرائیل حدیث
کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي لیلی از عماری (خ . و) از
نبی (د . خ . ل . م .) مثل او ای مثل حدیث خالد .

۲۹ — خبر داد مارا عماری پسر عبد المنذر گفت علی حدیث مارا
خلف پسر هشام (ن - خبر داد مارا عماری پسر محمد پسر علی المصیصی گفت
علی خبر داد مارا خلف پسر تمیم) گفت خلف حدیث کرد مارا اسرائیل
گفت اسرائیل حدیث کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي لیلی
از عماری (خ . و) گفت علی گفت پیغمبر خدا (ن . خ . ل . م .) آگاه باش
تعلیم میکندم ترا کلمه ها را و تکیه خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد
شد برای تو در اینکه تحقیق شان ایست که مغفوت کرده شد است برای تو
نیست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا حلم
کننده کرم کننده پاکست خدا پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خداست
چنین خدا که پروردگار تمام است *

۳۰ — انبانا الحسنین بن حوث قال انبانا الفضل بن موسی
 عن الحسنین بن واقد عن ابي اسحاق عن الحوث عن علي
 (ن - ن - كرم الله وجهه) قال قال النبي صلعم الا اعلمك دعاء
 اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك (ن - ن - كنت مغفورا)
 قلنت بلی قال لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم
 الكريم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم (ن -
 لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم) قال ابو عبد الرحمن
 و ابو اسحاق لم يسمع من الحوث الا اربعة احاديث ليس هذا
 (ن - ن) منها و انما اخرجناه لمخالفة الحسنین بن واقد و
 لاسرافيل (لاسرافيل) و لعلي بن صالح و الحوث الاعور ليس

۳۰ — خبر داد مارا حسین پسر حوث گفت حسین خبر داد ماوا
 فضل پسر موسی از حسین پسر واقد از ابي اسحاق از حوث از علي
 (خ ۰ ن) (ن - ن - بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي (ن - ن -
 ل ۰ م ۰) آگاه باش تعلمم میکنم ترا دعا را وقتیکه خواهی گفت ان دعا را
 مغفرت کرده خواهد شد برای تو اگرچه هست مغفرت کرده شده برای تو
 (ن - ن - اگرچه هستی تو مغفرت کرده شده) گفتم آری گفت انحضرت نیست
 معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا عالم کننده
 کرم کننده پاک است پروردگار اسمانهای هفت پروردگار عرض بزرگ (ن -
 نیست معبود بحق مگر خدا پاک است خدا پروردگار عرض بزرگ) گفت
 ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نخبند از حوث مگر چهار حدیث نیست این
 (ن - آن حدیث) ازان چهار و جز این نیست که خارج کردم ان حدیث
 را برای مخالفت حسین پسر واقد و برای مخالفت اسرافیل و برای مخالفت

بذلك في الحديث و ما من بن حمزة اصح (ن - اصح) منه .

ذکر قول النبی صلعم قد استحسن الله قابله بالایمان

۳۱ - انبانا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارک (الملك)

المطهری قال حدثنا الاسود بن عامر قال انبانا شريك عن منصور
عن (بعمي عن علي رضه قال جاء النبي صلعم أناس من قريش
فقالوا يا محمد انا جيرانك و حافارئك و ان أناس من عبيدنا
قد اتوك لبس فہم (ن - بیہم) رغبة في الدين ولا رغبة في
الفقه انما فرروا (ن - فرط) من ضياعنا و اموالنا فارادهم الينا
فقال لابي بكر ما تقول فقال صدقوا لهم لجيرانك و حافارئك

علي پسر صالح و حرث امور نيست مثل اين مردم در حديث و ما من پسر
همزه (حمزة) صحيح ترمذي (ن - نهكترمذي) در حديث از حرث .

اين ذکر فرمودن نبي است (د . خ . ه . و) تحقيق امتحان کرو

مرا دل اورا با ايمان (ن - دل هاي را برو حلام براي ايمان)

۳۱ - خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالمبارک مطهری گفت

ابو جعفر حديث کرد مارا اسود پسر عامر گفت اسود خبر داد مارا شريك
از منصور از ربي از علي (خ . و) گفت علي امه نبي را (ه . خ . ه . و)
مردم از قريش پس گفتند آن مردم اي محمد ما همسايگان و انبازان
توایم و هم قسم و هم سرگذه توایم و تحقيق مردم از غلامان ما آمده
نزد تو نيست درمهان او شان (ن - باو شان) رغبته و خواهش در دين
و نه رغبته در فقه و دانش جز اين نيست كه گريخته اند (ن - تقصير
کردند) از زمين هاي ما و ماليهاي ما پس رد كن و باز گردان آنها را
طرف ما پس گفت اي بكر را چه ميگوئي پس گفت ابوبكر راست گفتند
تحقيق آنها البته همسايه گان تو اند و هم قسم و هم سرگذه تو اند پس متغير

فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم
 لجهبرانك و حلفاؤك فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال يا معشر
 قريش و الله ليبعلن الله عابكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه
 بالايمان فابظرنبكم على الدين از يشرب بعضكم قال ابو بكر انا هو
 يا رسول الله قال لا قال عمر اذا هو يا رسول الله قال لا و لكن هو (ن)
 ذلك) الذي بخصف الذعل و كان اعطى عليا نعله يخصفها *

ذکر قول النبي صلعم ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسائك

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن عاصم البصري قال حدثني

شد روي مبارك نبي (د . خ . م .) پستور گفت عمر را چه میگوئی پس
 گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق انها هزارنده هزارنده همسایگان
 نوازند و حلیف وهم میگویند تو را ند پس متغیر شد روي مبارك نبي (د . خ . م .)
 پستور گفت انحضرت اي گروه قریش قسم خدا است هزارنده هزارنده خواهد
 فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امتحان کرد خدا دل او را به ایمان
 پس هزارنده خواهد زد شما را در دین یا خواهد زد بعض شما را گفت ابوبکر
 صدیق منم ان مرد اي پیغمبر خدا گمت انحضرت بیست گفت عمر بن
 الخطاب منم ان مرد اي پیغمبر خدا فرمود بیست و لكن او آنکس (ن -
 این کس) است که مي دوزد کنش پاره و تحقیق بود ان حضرت که داده
 بود علي مرتضی را کنش پای خود را مي دوخت ابرا *

این ذکر فرودن نبي (د . خ . م .) تحقیق خدا شتاب

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی های مرتضی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو بن عاصم البصري گفت عمر

یحییٰ قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن ابي
البختري عن علي (رض) قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انك تبعثني الى
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي
قاپك و يثبت لسانك فما شككت (ن - قال ما شككت في
حديث اقضى بين اثنين) في قضاء بين اثنين *

ذکر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشم المروزي قال انبانا عيسى عن
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي (رض) قال
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث كره مرا يحيى گفت يحيى حديث كره مارا اعمش گفت اعمش
حديث كره مارا عمرو پسر مرة از ابي بختري از علي (خ . و) گفت
علي مرتضى فرستاد مرا پيغمبر خدا (د . خ . ه . و) طرف يمن و من
جوان بودم پس گفتم اي پيغمبر خدا تو ميفرسي مرا طرف قوم خواهند بود
درمیان آنها صاحب عمر و من جوان نوسن ام فرمود الحضرت تحقيق خدا
شناپ است كه هدايت خواهد كرد دل ترا و ثابت خواهد داشت زبان ترا
پس نه شك كردم (ن - گفت علي رض نه شك كردم در حديث كه حكم
• ميكنم درمیان دو كس) در حكم كردن درمیان دو كس •

این ذکرات نقل کنندگانست برای این حدیث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشم مروزی گفت علي خبر داد مارا
عيسى از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ . و) گفت علي رض فرستاد
مرا پيغمبر خدا (د . خ . ه . و) طرف يمن پس گفتم تحقيق ميفرسي مرا
طرف قوم كه در عمر زياده ادد از من پس چگونه حكم كردن باشد درمیان آنها

اسن مني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و
يثبت لسانك قال فما تعاييت في حكم بعد *

۲۴ — انبانا محمد بن المثاني قال حدثنا ابو معوية قال
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البخثري عن علي
رض قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لا قضي بينهم
فقلت يا رسول الله لا عام لي بالقضاء ف ضرب بيده على صدري
و قال اللهم اهد قلبه و سدد لسانه فما شككت في قضاء بين
اثنين حتى جلست مجلسي * قال ابو عبد الرحمن و روى هذا
الحديث شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي البخثري قال اخبرني
من سمع عليا و ابوالبخثري لم يسمع من علي هذا (ن - شيئا) *

۳۵ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت
خواهد داشت زبان ترا گفت علي مرتضی پس نه مازده شدم در حکم کردن هنوز
۳۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثانی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو
معویه گفت او معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مرة از ابي بخثري
از علي (خ . و) گفت فرستاده مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) طرف
مردم یمن تا که حکم کنم در میان ایشان پس گفتم اي پیغمبر خدا
فیت علم مرا بحکم کردن پس زد انحضرت بدست مبارک خود بر سینه
من و فرمود اي نار خدايا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي
را پس نه شک کردم در حکم کردن در میان دو کس تا اینکه بشستم در مجلس
خویش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبه از عمرو
پسر مرة از ابي البخثري گفت ابو البخثري خبر داد مرا انکس که شدید
علي را و ابو البخثري نشدید از علي این حدیث را (ن - چیزی را) =

۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حدیث

بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حاش المعتمر عن علي رضي قال بعثني رسول الله صلعم الي اهل اليمن و انشاب فقلت يا رسول الله تبعثني و انا شاب الي قوم ذوي اسنان لا قضي بينهم و لا علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري ثم قال ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك يا علي اذا جلس اليك الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع (ن - سمعت) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين (ن - تبدي) لك القضاء * قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد *

اختلاف علي (عن) ابي اسحاق في اهل الحديث

۳۶ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا یحیی پسر آدم گفت حدیث کرد مارا شریک از سماک پسر حرب از حدش معتمر از علی (خ - و) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا (د - خ - م -) طرف اهل یمن و من جوان بودم پس گفتم ای پیغمبر خدا می فریسی مرا و حال آنکه من جوان ام طرف قوم که صاحب سینه اند تا اینکه حکم کنم در میان ایشان و نیست علم مرا بحکم کردن پس داشت دست مبارک خود را بر سینه من پستتر فرمود تحقیق خدا شناب است که هدایت خواهد کرد دل تو و ثابت خواهد داشت زبان تو ای علی و قتیکه نشیند طرف تو مدعی و مدعی علیه پس نه حکم کن در میان آن هر دو تا اینکه بشدوی تو از دیگر چنانکه می شدوی (ن - شنیدی) از اول پس تحقیق تو و قتیکه خواهی کرد این را ظاهر خواهد شد برای تو حکم کردن گفت علی برو سلام پس نه مشکل شد بر من حکم کردن هدوزه

اختلاف علی ابی اسحاق در بین حدیث است

۳۶ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد مارا

حدَّثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن حارثة بن مضرب عن علي رضي
قال بعثني رسول الله صلعم إلى اليمن فقلت إنك تبعثني إلى قوم
اسن مني لا قضى بينهم فقال إن الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك *
ورواه شيبان عن أبي إسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي *

۳۷ — اخبرني ابو عبد الرحمن زكريا بن يحيى قال حدثني
محمد بن العلاء قال حدثنا معوية بن هشام عن شيبان عن ابي
اسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي قال بعثني رسول الله
صلعم إلى اليمن فقلت يا رسول الله إنك تبعثني إلى شيوخ
ذوي اسنان و اني اخاف ان لا اصيب قال ان الله سيثبت
لسانك و يهدي قلبك *

يحيى پسر آدم گفت یحییٰ حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از
حارثة پسر مضرب از علي (خ . و) گفت علي رضي فرستاد مرا پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م . ن) بسوی یمن پس گفتم تحقیق تو میفریسی مرا
طرف قوم که در عمر زیاده تراند از من فانه حکم کنم در میان اوشان پس
گفت انحضرت تحقیق خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل قرا
و ثابت خواهد داشت زبان قرا • و روایت کردن حدیث را شیبان از ابي
اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي (خ . و) •

۳۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زکریا پسر یحییٰ گفت حدیث کرد
مرا محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد ما را معویه پسر هشام از شیبان
از ابي اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي (خ . و) گفت علي رضي فرستاد
مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) طرف یمن پس گفتم ای پیغمبر خدا
تحقیق تو میفریسی مرا طرف مردم پیرها صاحب سناها و تحقیق من خوف
میکنم اینکه نه صواب کنم گفت انحضرت تحقیق خدا شتاب است که ثابت
خواهد داشت زبان قرا و هدایت خواهد کرد در حکم کردن دل قرا •

ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب الا (ن - غیر) باب علي

۳۸ — ابانا محمد بن بشار بن دار البصري قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن ميمون عن ابي عبد الله عن زيد بن ارقم رض قال كان لفر من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله واصحابه و سلم ابواب شارة في المسجد فقال رسول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علي فتكلم في ذلك ناس فقام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنى عليه ثم قال اما بعد فاني أمرت بسد هذه الابواب غير باب علي فقال فيه قايكم والله ما سدته ولا فتحتها و لكن أمرت بشي فاتبعتة *

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ل . ص . ن) حکم کرده شدم
به بند کردن دروازه مگر (ن - سواء) دروازه علی را .

۳۸ — خبر داد ما را محمد بن جعفر گفت پدر جعفر حدیث کرد ما را عرف بن میمون از ابي عبد الله از زيد بن ارقم (د . خ . و) گفت زيد بود براي چند اشخاص از صاحبان نبي (د . خ . ل . ص . ن) دروازه هاي شارع امام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . ص . ن) بند کنید این دروازه ها را مگر دروازه علي پس تكلم كردند درین مردم پس اعتقاد پیغمبر خدا (د . خ . و . ن) پس شكر گفت خدا را و ثنا كرد بر او پسترك گفت الحضرت اما بعد حمد و ثنا پس تحقیق من حکم کرده شده ام نه بند کردن این دروازه ها سواء دروازه علي رض پس گفت در وي گوینده شما قسم خدا است نه بند کردم من او را و نه کشاده کردم من او را و لكن حکم کرده شدم بچیزی پس متابعت کردم آن چیز را *

ذکر قول الممی صلعم ما انا ادخله و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم

۳۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و ام یقل درة عن ابیه * قال کذا عند النبی صلعم و عنده قوم جاوس فدخل علی (ک . ه . ز) فاما دخل خرجوا فلما خرجوا تلازموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم * قال ابو عبد الرحمن بهذا اولی بالصواب *

۴۰ - اباننا احمد بن یحیی الكوفي الصوفي قال حدثنا

ابن ذکر فرمودن نبی (د . خ . ه . ز) نه من داخل کرم علی را و بیرون کردم شما را یا که خدا داخل کرد او را بیرون کرد شما را

۳۹ - خوانند بر من محمد پسر سلیمان از پسر عیینة از عمه پسر دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود و نگفت عمه از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی (د . خ . ه . ز) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخشد خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه خارج شدند مردم با هم دیگر، الامت کردند پس گفتند مردم قسم خدا است جز این نیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علی را پس رجوع کردند طرف الحضرت پس فرمود الحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را •

گه ابو عبد الرحمن این حدیث نزدیکترست بصواب و درستی •

۴۰ - خبر داد ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

عای و هو ابن قادم قال انبانا اسرائیلی عن عبد الله عن شریک
 عن الحریب بن مالک قال اتیت مكة فلقیت سعد بن ابی
 وقاص فقلت هل سمعت اعلی سنقبة قال کذا مع رسول الله
 صلعم فی المسجد فانودي فینا لیلة لیخرج من فی المسجد الا
 آل رسول الله صلعم و آل علي فخرجنا فلما اصبح اتاه عمه فقال
 یا رسول الله اخرجت اصحابک و اعمامک و سکنت هذا الغلام
 فقال رسول الله صلعم ما انا ادرت باخراجکم و لا باسکان هذا
 الغلام ان الله هو امر به * قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله
 بن شریک عن عبد الله بن الرقیم عن سعد ان العباس اتی
 النبی صلعم فقال سدوت ابوابنا الا باب عای فقال ما اذا وتحتها
 و لا اذا سدوتها و لكن الله فعل ذاک * قال ابو عبد الله بن شریک

مارا علي و او پسر قادم است گفت علي خبر داد مارا اسرائیل از عبد الله
 از شریک از حرب پسر مالک گفت حرب آمدم مكة را پس ملاقات کردم
 سعد پسر ابی وقاص را پس گفتم ابا شهیدی برای علی صدقت را گفت
 سعد بودم همراه پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) در مسجد پس فدا کرده شد
 در میان ما شب را ناله بیرون رود انکس که در مسجد است مگر آل پیغمبر
 خدا (د . خ . ل . س .) و آل علي پس بیرون آمدیم پس هرگاه صبح شد
 آمد نزد ان حضرت عمر انحضرت پس گفت ای پیغمبر خدا خارج کردی
 تو یاران خود را و عمرهای خود را و ساکن گردانیدی تو این طفل را پس
 گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) نه من حکم کردم بخارج کردن شما و نه
 بساکن کردن این طفل تحقیق خدا او حکم کرد نه او . گفت ابو عبد الرحمن
 گفت فطر از عبد الله پسر شریک از عبد الله پسر رقیم از سعد تحقیق عباس
 آمد نبی را (د . خ . س .) پس گفت نزد کردی تو دروازه های مارا مگر
 دروازه علي را پس گفت نه من کشاده کردم او را و نه من دادم او را و
 لکن خدا کرد این را . گفت ابو عبد الله پسر شریک نیست منزل این مردم

کیس بذاک و الحرب بن مالک لا اعرفه و لا عبدالله بن الرقیم عن سعد ان العباس اتى النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما انا فتحتها و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك *

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه *

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله

بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن رقيم نحوه *

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابي كريمة

در حدیث و حرب پسر مالک نمی شناسم او را و نه میشناسم عبدالله پسر رقیم را در روایت کردن از سعد تحقیق عباس آمد فبی را (د - خ - ل - م -) پس گفت بند کودی دروازه های ما را مگر دروازه علی را پس گفت نه من کشاده کرده ام او را و نه من بند کرده ام آنها را لکن خدا کرده این را *

۴۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرده ما را عبدالله پسر عمر گفت گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم از سعد مثل او *

۴۲ — خبر داد مرا مکرر زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد ما را عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم مثل او حدیث که گذشت *

۴۳ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرد ما را عبد الله پسر عمر گفت عبد الله خبر داد ما را محمد پسر وهب

الحرانی قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبة عن ابي مليح عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس رضه عنهما قال امر رسول الله صلعم بابواب المسجد فسدك الابواب الا باب علي عليه السلام *

۴۴ — انبانا محمد بن مثنى قال حدثنا يحيى بن حماد قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا يحيى قال حدثنا عمرو بن ميمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غير باب علي فكان يدخل المسجد و هو جنب و هو طريقه و ليس له طريق غيره *

ذكر منزلة امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم الله

وجهه من النبي عليه السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصري قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابي کریم حرانی گفت مسجد مسکین کرد ما را مسکین گفت مسکین حدیث کرد ما را شعبه از ابي مليح از عمرو پسر ميمون از پسر عباس (خ - و) گفت ابن عباس حکم کرد پیغمبر خدا (ده - خ - ل - م .) به دروازه های مسجد پس بند کرده شد دروازه ها مگر دروازه علي برو سلام *

۴۴ — خبر داد ما را محمد بن مثنى گفت مسجد حدیث کرد ما را يحيى بن حماد گفت يحيى حدیث کرد ما را ابوالوضاح گفت حدیث کرد ما را يحيى گفت يحيى حدیث کرد ما را عمرو پسر ميمون گفت ميمون گفت ابن عباس بند کرده شد دروازه های مسجد مگر دروازه علي پس بود علي که داخل ميشد مسجد را و حال آنکه او را احتیاج غسل بود و او مسجد راه او بود و نبود برای او راه مگر او مسجد *

این ذکر مرتبه امیرمؤمنین علی سرالی طالب است بزرگ

گند خدا ذات او را از نبی برو سلام

۴۵ — خبر داد ما را بشر پسر هلال بصری گفت بشر حدیث کرد ما را

ابن سلیمان قال حدثنا حرب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن ابي وقاص رض قال لما غزی رسول الله صلعم غزوة تبوک خلف ایا بالمدينة فقالوا فیه ماله و کرة صحبته فتبع علی النبی صلعم حتی لحقه فی الطریق و قال یا رسول الله خلقتنی بالمدينة مع الزراری و النساء حتی قالوا فیه ماله و کرة صحبته فقال له النبی صلعم یا علی انما خلعتک علی اهلی اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لانی بعدی *

۴۶ — انبانا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن یحیی بن سعید عن سعید

جعفر و او پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد ما را حرب پسر شداد از قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص (خ . و) گفت سعد هرگاه که جنگ کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) جنگ تبوک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در وی یعنی در ملی رضه مالل کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت او را پس نابع شده پیغمبر را (د . خ . ل . م .) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی مالل کرد و مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت برای او نبی (د . خ . ل . م .) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد ترا بر اهل خود آیا راضی نهی ای اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی سیدای اینکه تحقیق حال ایست که نیست نبی بعد من .

۴۶ — خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را عبد السلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابي وقاص (خ . و) تحقیق نبی

بن المسیب عن سعد بن ابی وقاص (رض) ان النبی علیه السلام قال
لعلي (رض) انت مني بمنزلة هارون من موسى *

۴۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب بن
الدراردي بن صفوان التميمي عن سعيد بن المسيب انه سمع
سعد بن ابی وقاص (رض) يقول ما قال رسول الله صلعم لعلي (ما
ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة *

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدراردي
حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المسيب عن سعد (رض) قال
لما خرج (رسول الله صلعم الي تبوك خرج علي (رض) يشيعه فبكي و
قال يا رسول الله تركتني (ن - اتركني) مع الخوالف فقال صلعم يا
علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة *

بورو سلام گفت علي را (خ. و) تو از من بمنزله هارون است از موسى *

۴۷ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو
مصعب پسر دراردي پسر صفوان تميمي از سعيد پسر مسيب تحقيق او
شنيد سعد پسر ابی وقاص را (خ. و) ميگفت آنچه كه گفت پيغمبر
خدا (د. خ. ل. م.) علي را ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من
بمنزله هارون از موسى مگر نبوة *

۴۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت خبر داد مارا ابو مصعب
تحقيق درآوردي حديث كرد دراردي ابو مصعب را از هشام پسر هشام
از سعيد پسر مسيب از سعد (خ. و) گفت هرگاه بيرون آمد پيغمبر خدا
(د. خ. م.) طرف موضع تبوك بيرون آمد علي (خ. و) سعي ميكرد
و شتاب ميرفت پس انحضرت پس بكاؤ و گريه كرد و گفت اي پيغمبر خدا
ترك كردي تو مرا (ن - ايا ميگذاري مرا) همراه پس ماددگان پس
گفت انحضرت (د. خ. ل. م.) اي علي ايا راضي نمي شوي اينكه باشي
تو از من بمنزله هارون از موسى مگر نبوة *

ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۴۹ — أخبرني اسحق بن موسى بن عبد الله بن يزيد الانصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر عن سعيد بن المسيب عن سعد رضى ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

۵۰ — أخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن محمد بن المنکدر قال سعيد بن المسيب أخبرني ابراهيم بن سعد انه سمع ابا سعد رضى وهو يقول قال النبي صلعم لعلي رضى اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة قال سعيد فلم ارض حتى اتيت سعدا فقلت شيئا حدث به ابناك قال وما هو

این ذکر اختلاف است بر محمد بن منکدر در این حدیث

۴۹ — خبر داد مرا اسحاق پسر موسی پسر عبد الله پسر یزید انصاری گفت اسحاق حدیث کرد ما را داود پسر کثیر رقی از محمد پسر منکدر از سعید پسر مسیب از سعد (خ. و) و تحقیق پیغمبر خدا (ع. خ. ل. م.) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من *

۵۰ — خبر داد مرا صفوان پسر محمد پسر عمرو گفت حدیث کرد ما را احمد پسر خالد گفت حدیث کرد ما را عبد العزيز پسر ابي سلمة ماجشون از محمد پسر منکدر گفت سعید پسر مسیب خبر داد مرا ابراهیم پسر سعد تحقیق او شنید پدر خود سعد را (خ. و) و او میگفت گفت نبی (ع. خ. ل. م.) علی را (خ. و) ایا راضی نه میشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق حال اینست که نیست نبوة من بعد * گفت سعید پس نه راضی شدم تا اینکه آمدم سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با آنچه

انتهرني فقلت اخبرنا على هذا فقال ما هو يا بن ابي فقلت هل سمعت النبي صلعم يقول لعلي كذا و كذا قال نعم و أشار الى اذنيه و الا فمكتنا لقد سمعته يقول ذلك و خالفه يوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنكدر عن سعيد عن عامر بن سعد عن ابيه و تابعه علي روايته عن عامر بن سعد علي بن زيد بن جذعان *

۵۱ — اخبرني زكريا بن ابي يحيى قال حدثنا ابن ابي الشوارب قال حدثنا حماد بن زيد عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيب عن عامر بن سعيد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي انك مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي قال سعيد فاحببت ان اشافه ذلك سعدا فاتيتته فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مارا برین یعنی بر فضیلت علی پس گفت سعد چیست آن فضیلت ای پسر براد من پس گفتم ای شنیددی تو پیغمبر خدا (د . خ . م) میگفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس کندگ (کر) باد هر دو گوش من هر اینه تحقیق شنیدم انحضرت را میفرمود فضیلت علی را رض و مخالف شد عبدالعزیز را یوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او تابع شد یوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علی پسر زید پسر جذعان *

۵۱ — خبر داد مرا زکریا پسر ابي يحيى گفت زکریا حدیث کرد مارا ابن ابي الشوارب گفت ابن ابي الشوارب حدیث کرد مارا حماد پسر زید از علی پسر زید از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت انحضرت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی سواء اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من گفت سعید راوی پس قصد کردم اینکه بالمشافهه پرسم این حدیث را سعد را پس

هدیث حدیثی به عنک عامر فادخل امبعیه فی اذنبه و قال سمعته من رسول الله صلعم و الا فسکتا * و قد روی هذا الحدیث شعبه عن علی عن زید فلم یذكر عامر بن سعد *

۵۴ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين بن سكن قال حدثنا شعبه عن علي بن زيد قال سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن سعد بن رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت فسأله بعد ذلك فقال بلى بلى * قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان احدا تابع عبد العزيز الماجشون علي روايته عن محمد بن المنكدر عن سعيد علي ان ابراهيم بن سعد قد روی هذا الحدیث عن ابيه *

آمدم سعد را پس گفتم چه حدیث است که حدیث کرد مرا در حدیث از تو عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . م) و اگر چنین نبود پس گدگ (کر) باد هر دو گوش من و تحقیق روایت کرد این حدیث را شعبه از علی از زید پس نه ذکر کرد عامر پسر سعد را *

۵۵ — خبر داد مرا محمد پسر وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا مسکین پسر مسکن گفت مسکین حدیث کرد مرا شعبه از علی پسر زید گفت علی شنیدم سعید پسر مسیب را حدیث میکرد از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م) گفت علی را ابا راضی زهی مدوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی پس گفت علی رض اول آنکسی ام که راضی شدم پس پرسیدم سعد را بعد حدیث کردن سعید از او پس گفت سعد آری آری شنیدم این حدیث از آن حضرت * گفت ابو عبد الرحمن زهی دانستم تحقیق کسی تابع شد عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد پسر منکدر از سعید پسر مسیب از ابراهیم پسر سعد بر اینکه تحقیق ابراهیم پسر سعد تحقیق روایت کرد این حدیث را از پدر خود *

۵۳ — ابان بن محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعني ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى *

۵۴ — ابان بن عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكنة عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله صلعم يقول لعلي رض حين خلفه في غزوة تبوك علي اهله الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لابني بعدي * قال ابو عبد الرحمن و مدرري هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه من غير حديث سعيد بن المسيب *

۵۳ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصري گفت محمد حديث کرد مارا محمد مراد میدارد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهيم گفت شعبه شنيدم ابراهيم پسر سعد را حديث ميكرد از پدر خود از نبي (ص . ح . ل . م) تحقيق او گفت علي را ايا راضي مي شوي اينكه باشي نو از من بمنزله هارون از موسى *

۵۴ — خبر داد مارا عبيدالله پسر سعد بغدادي گفت حديث کرد مارا عمر گفت عمر حديث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حديث کرد مارا محمد پسر طلحة پسر زيد پسر مكنة از ابراهيم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود تحقيق او شنيد پيغمبر خدا را (ص . ح . م) ميگفت علي را (ح . و) وقتيکه خليفه کرد انحضرت علي را در جنگ تبوك بر اهل خود ايانه راضي مي شوي اينكه باشي نو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان اينست كه ديست نبي بعد من * گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرده شد اين حديث از عامر پسر سعد از پدر او از غير حديث سعيد پسر مسيب *

۵۵ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا ابوبکر الحنفی قال حدثنا بکیر بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد یقول قال معویة لسعد بن ابی وقاص ما بمنعک ان تصیب ابن ابی طالب قال لا اسبه ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلعم لان ینکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم لا اسبه ما ذكرت حین نزل علیه الوحی و اخذ علیا و ابنیه و فاطمة فادخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلی و اهل بیتی و لا اسبه ما ذكرت حین خلفه فی غزوة تبوک و قال عای خافتنی مع النساء و الصبیان فقال اما لرضی ان ینکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبوة

۵۵ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت گفت محمد حدیث کرد مارا ابوبکر حنفی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکیر بن مسمار گفت بکیر بن سعد بن عامر بن سعد می گفت گفت معویة سعد بن ابی وقاص را چه چیز منع کرد نوا اینکه زبون گردنی تو پسر ابیطالب را گفت سعد نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم سه چیز را که گفت اس سه چیز را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) در اینه اینکه باشد برای من یکی از آنها درستقر است طرف من از قطار شتران سرخ رنگ نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتی که نازل شد بر انحضرت وحی و گرفت انحضرت علی را و هر دو پسران او را و فاطمه را پس داخل کرد انحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت انحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من انه و اهل بیت من انه و نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتی که خلیفه کرد او را در جنگ تبوک (ن - که جنگ کرد ان حضرت ان جنگ را) و گفت علی رض خلیفه بودی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست

من بعدی ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم
 لاعطين هذه الراية رجلا يحببه الله ورسوله و يحبب الله ورسوله
 و يفتح الله على يديه (ن - بيده) فتناولنا فقال اين علي
 فقيل (ن - فقالوا) هو ارمذ فقال ادعوه فدعوه فبصق بي عيذه
 ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه (ن - عايه) قال فوالله ما
 ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة *

۵۶ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن
 الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا
 (ن - عاي بن ابي طالب) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

نبوة ارس من و نه زبون خواهم گفت او را تاكه ياد دارم روز خيبر وقتيکه
 گفت پيغمبر خدا (د . خ . م .) هر ايده هر ايده خواهم داد اين نيزه را
 مرد را که دوست ميدارد او را خدا و رسول او را و دوست ميدارد خدا
 و رسول خدا را و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او (ن - بدست
 او) پس گردن بلند کردیم برای آن نيزه پس گفت انحضرت کجاست علي
 پس گفته شد (پس گفتند مردم) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود
 طلب کنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهن انداخت در هر دو چشم
 او پسترداد او نيزه را پس فتح کرد خدا بر هر دو دست او (ن - بر دست
 او) گفت سعد پس قسم خدا احمق نه ذکر کرد علي را معويه بيکي حرف
 تا اينکه خارج شد معويه از مدينه •

۵۶ — حديث کرد مارا محمد پسر بشار گفت حديث کرد مارا محمد
 پسر شعبه از مصعب پسر سعد گفت مصعب خليفه کرد پيغمبر خدا
 (د . خ . م .) علي را (ن - علي پسر ابيطالب را) در جنگ تبوک پس گفت
 علي ای پيغمبر خدا خليفه ميکني مرا در زبان و طفلان پس گفت انحضرت

تخلفني في النساء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لانبي بعدي * قال ابو عبد الرحمن خالفه ليث فقال عن الحكم عن عايشة بنت سعد *

۵۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عايشة بنت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك انت مني بمنزلة (ن - مكان) هارون من موسى الا انه لا نبي من بعدي * قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف و الحديث فقد رواه عايشة بنت سعد *

۵۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن الدراوردي عن الحميد (ن - الجعيد) عن عايشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى سواء آنكه تحقيق حال اين است كه نيست نبي بعد من • گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم از عايشه دختر سعد •

۵۷ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي گفت خبر داد مارا مطلب از ليث از حكم از عايشه دختر سعد از سعد تحقيق پيغمبر خدا (د - خ - ل - م -) گفت علي را در جنگ تبوك تو از من بمنزله (ن - مكان) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من • گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد دارنده تو است حديث را و نيست ضعيف و حديث پس تحقيق روايت كرد او را عايشه دختر سعد *

۵۸ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو مصعب از دراردي از حميد (ن - جعيد) از عايشه تحقيق (ن - از عايشه

(ن - عن ابيها) ان عليا رض خرج مع النبي صلعم حتى جاء ثنية الوداع يود من غزوة تبوك و خلف عليا فقال (ن - و علي يشتهي و هو يقول) اتخافني مع الخوالم فقال له اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدي (ن - الا النبوة) *

اختلاف علي بن شريك في هذا الحديث

۵۹ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن زعيم الكياني عن سعد بن ابي وقاص رض ان النبي صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى * و رواه اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن الحراث بن مالك عن سعد *

از پدر عایشه) گفت تحقیق علی (خه و) بیرون آمد همراه نبی (دخه ل. م.) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرد علی را پس گفت (ن - و علی شکایت میکرد و او میگفت) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماندگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی هستی شوی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی بعد من (ن - مگر نبوت) *

این ذکر حالت کردن علی بن عبد الله پسر شریک درین حدیث است

۵۹ - خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت حدیث کرده ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را فطر از عبد الله پسر شریک از عبد الله پسر زعیب کیانی از سعد پسر ابي وقاص (خه و) تحقیق نبی (دخه ل. م.) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبد الله پسر شریک از حراث پسر مالک از سعد *

۶۰ - انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن مسلك قال سعيد بن مالك قال رسول الله صلعم غزا على ناقة الحمراء و خلف عابا فجاء عابي حتى تعدى الناقة فقال يا رسول الله زعمت قريش انك انما خلفتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا و له حاجة باين ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لانيبي بعدي قال عابي رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم *

۶۱ - اخبرنا عمرو بن عابي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ - خبر داد مارا احمد پسر يحيى كوفي گهت حديث كرد مارا وعيل و او پسر قادم است گهت حديث كرد مارا اسرافيل از عبد الله بن شريك از حروب از مسلك گهت سعد پسر مالك گهت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م .) جاگ كرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه كرد علي را پس آمد علي تا اينكه تجاوز كرد ماده شتر را پس گهت اي پيغمبر خدا گمان بردند قريش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق تو ثميل داشتني تو مرا يا مكروه داشتني تو صحبت مرا و گويه كرد علي پس ندا و او از كرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م .) هر مردم نيست از شما كسي مگر حال اينكه براي او حاجت هست به پسر ابي طالب ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من پمذركه هارون از موسى مگر تحقيق شان ايست كه نيست دبي بعد من گهت علي (خ . و) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م .)

۶۱ - خبر داد مارا عمرو پسر علي گهت عمرو حديث كرد مارا يحيى

سعید قال حدثنا موسی الجهنی قال دخلت علی فاطمة بنت
 علی فقال لها وفیقی (وقفیزی) هل عندک شیء عن والدک
 مثبت قالت حدثتني اسماء بنت عمیس ان (سول الله
 صلعم قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه
 لانی بعدی *

۶۲ — انبانا احمد بن سلیمان قال حدثنا جعفر بن عون عن
 موسی الجهنی قال ادركت فاطمة بنت علی رضه وهي ابنة ثمانین
 سنة فقلت لها تحفظین عن ابیک شیئا قالت لا و لكن اخبرنی
 (ن - سمعت) اسماء بنت عمیس انها سمعت (سول الله
 صلعم یقول با علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه
 لانی من بعدی *

مراد میدارد عمرو از یحیی پسر سعد را گفت یحیی حدیث کرد ما را موسی
 جهنی گفت موسی آمدم نزد فاطمه دختر علی رضه پس گفت موسی ما را
 واقف کن مرا آیا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ثابت کرده شده گفتم
 فاطمه حدیث کرد مرا اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل -
 م -) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان
 اینست که نیست نبی بعد من •

• ۶۲ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را
 جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت در باوتم فاطمه دختر علی را (خ - و)
 و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس گفتم او را یاد میداری از پدر خود
 چیزی را گفت نه و لكن خبر داد مرا (ن - شدیدم) اسماء دختر عمیس
 تحقیق او شدیدم پیغمبر خدا را (د - خ - م -) میگفت ای علی تو من
 بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی از بعد من •

۶۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا ابونعیم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهنی عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عمیس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

ذکر الاخوة

۶۴ — انبانا محمد بن يحيى بن عبدالله النيسابوري و احمد بن عثمان بن حکیم اودى و اللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طاخنة قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رض ان عليا كان يقول في حياوة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله ولا نقلب على اعقابنا

۶۳ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حکیم گفت احمد حدیث کرد مارا ابو نعیم گفت حدیث کرد مارا حسن او پسر صالح است از موسی جهنی از فاطمه بنت علی از اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (ص ۵۰) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نهی از بعد من •

ذکر برادر شدن علی است آنحضرت را

۶۴ خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر عبدالله نیشاپوری و احمد پسر حکیم اودى و لفظ حدیث که بعد مذکور است برای محمد پسر یحیی است یعنی لفظ حدیث که احمد پسر عثمان نقل کرده اینجا بعینه مذکور نیست گفتند آن هر دو حدیث کرد مارا عمرو پسر طلحة گفت عمرو حدیث کرد مارا اسباط از سماک از عکرمة از پسر عباس (ص ۵۰) تحقیق علی بود که میگفت در زندگی پیغمبر خدا (ص ۵۰) تحقیق خدا تعالی میفرماید ایا پس اگر وفات خواهد یافت پیغمبر خدا یا قتل کرده خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشده های خرد قسم خدا است و نه

بعد از هذانای الله و الله لئن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
 لاقتلن علی (ن - لاقتلن علیه) ما قائل علیه حتی اموت او قتل
 والله انبی لاختوه و ولیه و واثیه و ابن عمه و من احق به منی *
 ۶۵ - اخبارنی الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم
 قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربیعة
 بن ناجد ان رجلا قال لعلی بن ابي طالب رضه یا امیرالمومنین
 لم ورتک ابن عمک دون عمک قال جمع رسول الله صلعم او قال
 دعی رسول الله صلعم بنی عبدالمطلب فصنع لهم صدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد ما را خدا
 و قسم خدا است هر اینکه اگر وفات خواهد یافت آن حضرت یا قتل کرده
 خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هر اینکه هر اینکه قتل
 خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه
 شاهدهی دهند کلمه شهادت را (ن - هر اینکه هر اینکه قتل خواهم کرد بر اینکه
 شاهدهی دهند کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یافت یا قتل خواهم شد
 قسم خداست تحقیق من هر اینکه برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث
 او ام و پسر عم او ام و کیست سزاوارتر آن حضرت از من *

۶۵ - خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر
 مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از
 ربیعه پسر نا حد تحقیق مرد گفت او مرد علی پسر انبی طالب را (خه و) ای
 ۱۰۰. برالمومنین چرا وارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علی
 جمع کرد پیغمبر خدا (ده خه سه) یا گفت علی طلبید (ف) پیغمبر خدا
 (ده خه ل سه) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان یک
 آثار را از طعام گفت علی رضه پس خوردند بنی عبدالمطلب تا اینکه سیر

(ف) - شك راوی حدیث است که حضرت علی اقط جمع فرمود بالفظ دعیه

قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا
 بغمرة فشربوا حتى دوا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم
 يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاصة و الي
 الناس عامة وقد رايتم من هذه الامة ما قد رايتم فايكم يبايعني
 على ان يكون اخي و صاحبي و وراثي و وزيرني فام يقم اليه
 احد فقامت اليه و كنت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال
 قلت مرات كل ذلك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في
 الثالثة فضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزيرني
 فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي *

هكم شدند و باقي ماند طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه مس کرده
 شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید پستر طلبید آب را پس
 نوشیدند پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقي ماند آب گویا
 که او نه مس کرده شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه
 نوشیده شد (‡) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق
 من فرستاده شده ام طرف شما از روی خاص و طرف مردم از روی عام و
 تحقیق دیدید شما ازین آمت آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما
 بیعت میکند مرا براینکه باشد آنکس برادر من و صاحب من و وارث من
 و وزیر من پس نه اسناد طرف آن حضرت کسی پس اسناد طرف آن
 حضرت و بودم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین پستر فرمود سه
 دفعه هر بار ابن اسناده میشدم طرف او پس میفرمود بنشین تا که بود
 فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هردو
 دست من پستر گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من
 است پس بسبب این فرمودن وارث شدم پسر غم خود را صدای غم خود •

(‡) — اینجا شك راویست که علي رضه لفظ لم بهس فرمود یا لفظ لم يشرب •

۶۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا
عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن
حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت ابا ربه عالى المنبر
يقول انا عبدالله و اخو رسوله *

ذکر قول النبي صلعم على مني و انا منه

۶۷ — انبأنا بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيد
المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين ربه قال
قال رسول الله صلعم ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن
(ن - و هو ولي و واي كل مومن) *

ذکر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ — انبأنا احمد بن سليمان قال (ن - قال اخبرنا زيد

۶۶ — خبر داد، مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا عثمان
گفت عثمان حديث کرد مارا عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث کرد مارا
مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان
شنيدم علي را (خ و) بر ما پسر ميفرمود من بعد خدا ام و در ادر رسول او ام •
ابنم ذکر فرمودن نبويست (د و خ ل م) علي از منست و من از او ام
۶۷ — خبر داد مارا بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از يزيد
مرشك از مطرف پسر عبدالله از عمران پسر حصين (خ و) گفت
حصين گفت پيغمبر خدا (د و خ و م) تحقيق علي از منست و من
از او ام و او ولي هر مومن است •

ابن ذکر اختلاف علي ابي اسحاق مست در بين مذهب

۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان [گفت احمد حديث کرد مارا

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق (حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني و انا منه فقلت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال وقف على ههنا فحدثني به * و رواه اسرائيل فقال عن ابي اسحاق عن البراء (رضه) قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني و انا منك رواه القاسم بن يزيد المخزومي عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة و هاني عن علي *

۶۹ — انبأنا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت يحيى حديث کرد ما را اسرائيل از ابي اسحاق [ن] - گفت احمد خبر داد ما را زید پسر حباب گفت زده حديث کرد ما را شريك گفت شريك حديث کرد ما را ابو اسحاق) گفت ابي اسحاق حديث کرد ما را حبشي پسر جنادة سکونی گفت حبشي شدیدم پیغمبر خدا را (د - خ . ل . م) میفرمود علي از منست و من از اوام پس گفتم ابي اسحاق را تو شدیدی آن حديث را از انحضرت پس گفت ابو اسحاق ایستاده شد علي ایستجا پس حديث کرد ما را بن حباب و روایت کرد آن حديث را اسرائيل پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از براء (خ . و) گفت براء گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) علي را تو از منست و من از توام * روایت کرد آن حديث را قاسم پسر یزید مخزومي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة و هاني از علي *

۶۹ — خبر داد ما را احمد پسر حرب گفت احمد حديث کرد ما را قاسم

و او پسر یزید حرمي است گفت قاسم حديث کرد ما را اسرائيل از ابي

الحرمي قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم
 و هاني بن هاني (عن) علي (رض) قال لما صدرنا من مكة اذا
 بنت (ن - ابنة) حمزة تذاذي يا عم يا عم فتناولها علي (رض) و
 اخذها فقال لفاطمة (ن - لصاحبه) دونك ابنة عمك فحملتها
 فاختصم فيها علي و جعفر و زيد فقال علي انا اخذها (ن -
 اخذتها) وهي ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتها تبحتي و
 قال زيد ابنة اخي ففضى بها رسول الله صاعم لخالتها و قال
 الخالة بمنزلة الام و قال لعابي انت مني و انا منك و قال لجعفر
 اشبهت خلقي و خلقي قال لزيد انت اخونا (ن - مولانا) *

اسحاق از هبيرة پسر مريم و هاني پسر هاني! از علي (خه و) گفتم علي
 هرگاه كه صادر شديم و آمديم از مكه ناگاه دختر حمزه او از ميداد اي
 عمو من اي عمو من پس رسيد او را علي (خه و) و گرفت او پس گفتم
 علي فاطمه را (ن - صاحب خود را) نرديك نوهست دختر عمو تو پس
 برداشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مناقشه كرد در آن دختر علي
 و جعفر و زيد پس گفتم علي من گيرنده او ام (ن - گرفتم او را) و اين
 دختر عمو من است گفتم جعفر دختر عمو من است و خاله او زير من است
 و گفتم زيد دختر برادر من است پس حكم كرد بان دختر پيغمبر خدا
 (ده خه ل . م) براي خاله او و فرمود خاله پسران هادريست و گفتم
 علي را نو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشابه شدي خلقت
 و پيدايش مرا و خلق مرا و گفتم زيد را اي زيد تو برادر من است (ن -
 دوست كرده شده ما هستي) *

ذکر قول النبی صغلم علی کنفسی

۷۰ — انبأ العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الاخوان بن حراب قال حدثنا يونس بن ابي اسحاق عن زيد بن يذيع عن ابي ذر رضى قال (قال) (سول الله صاعم لينتهن بنو كعبه او لا يعثن اليهم رجلا كنفسى يتقدم فيهم امرى فيقتل المتائله و يسبى الذرية فما راعى الا و كف عمر في حجزى من خلفى قال من تعانى قال (ن - قلت) ما اياك اعانى و لا صاحبك قال فمن تعانى قال خاصف الذعل قال و اعى يخصف فعلا (ن - الذعل) *

این ذکر فرمودن پیغمبر است (د. خ. ه) علی شان ذات من است

۶۰ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد مارا اخرص پسر حراب گفت اخرص حدیث کرد مارا یونس پسر ابي اسحاق از زید پسر یذیع از ابي ذر (د. خ. و) گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه. ه. ه) هر اینه هر اینه باز خواهند ماند پسران و کعبه که قبیلۀ کفار عرب بود یا هر اینه هر اینه خواهیم فرستاد مرد را که مثل ذات منست خواهد رسانید در آنها حکم مرا پس قتل خواهد کرد جنگ کذذگان را و بندی خواهد کرد ذریعت آنها را پس نه ترس کرد مرا و کف دست زد عمر در کمر بند من از پس من گفت عمر کدام کس را مراد میداری فرمود انحضرت نه ترا مراد میدارم و نه صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام کس را مراد میداری گفت (ن - گندم) انحضرت دوزنده پای پوش را گفت عمر فاروق و علی میدرزد پای پوش را و حضرت علی کفاره پای پوش انحضرت میدوخت *

ذکر قول النبی صلعم لعلی انت صغیبی و امینی

۷۱ — انبانا زکریا بن یحیی قال انبانا ابن ابی بمر و ابو مردان قال (قالا) حدثنا عبد العزیز عن یزید بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن نافع بن نجین عن ابیه عن علی (رض) قال قال النبی صلعم اما انت یا علی صغیبی و امینی *

ذکر قول النبی صلعم لا یودی عنی الا انا و علی

۷۲ — انبانا بشاره قال حدثنا عثمان و عبد الصمد قال حدثنا حدیثا حماد بن سلمة عن سماک بن حرب عن انس رض قال

این ذکر فرمودن نبی (دخول) علی را (خود) تو دوست منی و امانت دار منی

۷۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خبر داد مرا پسر ابی عمر و ابو مروان گفت هر یکی ابن ابی عمر و ابو مروان حدیث کرده مرا عبد العزیز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عیین از پدر خود از علی (خود) گفت علی رض فرمود دبی (دخول) ایانه تو ای علی دوست منی و امانت دار منی *

این ذکر فرمودن نبی (دخول) را (خود) نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علی

۷۲ — خبر داد مرا بشاره گفت بشاره حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر اسامه از سماک پسر حرب از انس (خود) گفت انس فرستاد نبی (دخول) را

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عنى الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه *

۷۳ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم على مني و انا منه و لا يودي عنى الا انا او على *

ذكر توجيه النبي صلعم مع علي رضه

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عفان و عبد الصمد قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم ببراءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياها *

سورة براءة را همراه ابي بكر صديق رضه پستقر طلبید انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نه لایق است اینک رساوند این سورة براءة را از طرف من مگر مرد از اهل من پس طلبید انحضرت علی را پس داد او را آن سورة براءة را *
۷۳ — خبر داد ما را احمد بن سليمان گفت احمد حدیث کرد ما را یحیی بن ادم گفت یحیی حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از حبشي پسر جنادة سکونی گفت حبشي گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) علی از منست و من از اوام و نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علی *

این ذکر و جمع . بیان فرمودن نبی (د . خ . ل . م) همراه علی (خ . و)

۷۴ — خبر داد ما را محمد بن بشار گفت محمد حدیث کرد ما را عفان و عبد الصمد گفت ان هر دو حدیث کرد ما را حماد پسر سلمة از سماک پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبی (د . خ . ل . م) به سورة براءة همراه ابي بكر پستقر طلبید انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لایق است اینک برد این سورة براءة را مگر مرد از اهل من پس طلبید علی را و داد او را آن سورة را *

۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابونوح

فراه عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن
 يزيع عن علي ان رسول الله صلعم بعث براءة الى اهل مكة مع
 ابي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ هذا الكتاب فامض به الى
 اهل مكة قال فاحقته و اخذت الكتاب منه قال فانصرف ابو بكر
 و هو كئيب قال يا رسول الله انزل في شبي قال لا الا اني امرت
 ان ابلغه انا او رجل من اهل بيتي *

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر

قال حدثنا اسباط عن قطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن
 رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلعم ابا بكر براءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوري گفت عباس حديث كرد

مارا ابو نوح فراه از يونس پسر ابي اسحاق از زيد پسر يزيع از علي تحقيق
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) فرستاد سوره براءة را طرف اهل مكة همراه
 ابي بكر رضه پستقر تابع كرد او را بعلي پس فرمود علي بگير اين كتاب را
 پس بفر او را طرف اهل مكة گفت حضرت مرتضى علي پس لاحق شدم
 ابي بكر صديق را و گرفتم كتاب را از او گفت علي رضه پس باز گشت ابو بكر
 صديق رضه و حال آنكه او محزون و شكسته از غم بود گفت ابو بكر صديق
 اي پيغمبر خدا ابا نازل شد در حق من چيزي گفت انحضرت ده مگر تحقيق
 من حكم کرده شدم اينكه رسانم آن كتاب را من بامر از اهل بيت من .

۷۶ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا عبد الله

پسر عمر گفت عبد الله حديث كرد مارا اسباط از قطر از عبد الله پسر شريك
 از عبد الله پسر رقيم از سعد گفت سعد فرستاد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)
 ابا بكر صديق را به سوره براءة تا اينكه وقتي كه بود او در بعض راه فرستاد

كان ببعض الطريق (اسل عايلا فاخذها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر
في نفسه قال فقال له (سول الله صلعم انه لا يودي عني الا انا او
(جل مني *)

۷۷ — ابانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلعم حين
(جع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر عاي الحج فاباذا معه
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصبح (ن - قرب الصبح) ثم استوى
ليكبر فسمع الزهوية خلف ظهره فوقف عاي (ن - عن) التكبير

عالي را پس گرفت علی آن سوره را ا ابو بکر رض پستقر سیر کرد عالی مرتضی
و رفت به آن سوره پس یافت ابو بکر صدیق در ذات خود حزن را گنت
راوی حدیث که سعد است پس فرمود ابو بکر صدیق را پیغمبر خدا (د .
خ . ه) تحقیق آن سوره تراة نخواهد رسانید از طرف من مگر من یا
مرد که از منست •

۷۷ — خبر داد ما اسحاق پسر ابراهيم پسر راهويه گفت اسحاق
خاندانم بر ابي قرده پسر موسی پسر طارق از ابي جريح گفتم ابي جريح
حدیث کرده مرا عای الله پسر عثمان پسر خثیم از ابي زبیر از جابر (و)
تحقیق نبی (د . خ . ل . ه) و فتیکه رجوع فرمود الحضرت از عمرة جعرانه
که نام مکاء است فرستاد الحضرت ابا بکر را رجوع پس اقبال کردیم همراه
ابو بکر صدیق تا ایکه وقتیکه بودیم در حج که نام موضع است آذان داد
ابو بکر صبح را (ن - ز دیک شد صبح) پستقر قابم شد ابو بکر تا ایکه تکبیر
فهاز گوید پس شنید ابو بکر آواز کردن شتر پس پشت خود پس توقف کرد بر

فقال هذا زعوة ناقة رسول الله صلعم لقد بدأ الرسول (ن - رسول الله)
 صلعم في الحج فاعلمه ان يكون رسول الله صلعم فنصاي معه فاذا
 علي كرم الله وجهه عليها فقال له ابوبكر امير ام رسول قال لا بل
 رسول اسلني رسول الله صلعم ببرائة اقرأها على الناس في
 موسم الحج (موافقا بحج) فقدمنا مكة فلما كان قبل الترويه
 وبدم قام ابوبكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى
 اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم
 خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابوبكر فخطب الناس
 فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس
 براءة حتى ختمها فلما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابوبكر خطب

(ن - از) تكبير پس گفت ابوبكر اين آواز ماده شد پيغمبر خدا است
 (د - خ - ل - م) هر ايده تحذيق اينكه ابتدا كرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م)
 در حج پس شايد كه او مرد آنده اينكه باشد او پيغمبر خدا (د - خ - ل - م)
 پس نماز خواندم همراه انحضرت پس ناگاه علي است بزرگ كند خدا ذات
 او را بران ماده شمر پس گفت او را ابوبكر امير است يا رسول است گفت
 حضرت علي نه بلكه رسول هستم ورسندان مرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) نه
 سورة براءة خواندم آنرا بر مردم در موسم حج (ن - موافق به حج)
 پس آمديم مكه را پس هرگاه كه شد پيش روز نروند بلك روز بعدي هشتم
 ذي حجه ايستاده شد ابوبكر صديق پس خواند در مردم پس حدت كرد
 آن مردم را از اعمال و افعال حج تا اينكه و قديكه فارغ شد ابوبكر ايستاده
 شد علي (خ - و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه حتم كرد
 آنرا پس برون آمديم همراه انبي بكر تا اينكه و قديكه شد و ز عرفة برخواست
 ابوبكر پس خط خواند در مردم پس حدت كرد انهارا از اعمال و اعمال
 حج تا اينكه فارغ شد ابوبكر رضي ايستاده شد علي (خ - و) پس خواند
 بر مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس هرگاه كه شد ابوبكر

الناس فحدثهم عن افاضتهم و عن نحرهم و عن مناسكهم ولما فرغ
 قام علي فقراً على الناس براءة حتى ختمها فاما كان يوم النفر
 الاول قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم كيف ينفرون و كيف
 يرمون فعلمهم مناسكهم فاما فرغ قام فقراً علي براءة حتى ختمها *

ذکر قول النبی صلعم من كنت وليد فعلی (ن - فهذا) ولیه

۷۸ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی بن حماد

قال اخبرنا ابو واثقة عن سلیمان قال حدثنا حبیب بن ابي
 سائب عن ابي الطفیل عن زید بن ارقم رض قال لما رجع رسول

صدیق خطبه خواند در مردمان پس حدیث کرد ایشان را از روان
 شدن ایشان که از عرواق بسوی ما و از قربانی کردن ایشان و از اعمال
 و افعال حج ایشان پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر صدیق استقاده شد
 مرتضی علی پس خواند در مردم سوره براءة را تا اینکه ختم کرد او را پس
 هرگاه که شد در اول بارگشتن حاجیان یعنی روز دوازدهم ایستاد شد
 ابوبکر پس خطبه خواند در مردم پس حدیث کرد ایشان را چگونه باز
 میگردند و چگونه می اندازند سنگ ریزه ها را پس تعلیم کرد ایشان ر
 اعمال و افعال حج ایشان را پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر رض استقاده شد
 علی پس خواند در مردم سوره براءة را تا اینکه ختم کرد آنرا •

ابو ذکر فرمودن نبی است (د - خ - م) انکس که یاشم دوست

او پس علی است (ن - پس این است) دوست او

۷۸ — خیر داد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد ما را

یحیی پسر حماد گفت یحیی خیر داد ما را ابو عوانه از سلیمان گنت سلیمان
 حدیث کرد ما را حبیب پسر ابي - ثب اربابی طفیل از زید پسر ارقم
 (خ - و) گفت زید هرگاه رجوع کرد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) از حج
 و اع و رخصت فرمود الحضرت در آن حج مردمان را و بعد ان حج نکرد

الله صلعم من حجة الوداع و نزل غدیرخم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکمت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مؤمن ثم اخذ بید علی رض فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت لزید سمعته من رسول الله صلعم قال ما کان فی الدرجات احد الا رآه عبیدیه و سمعه بانذیه*

۷۹ — انبانا [محمد بن العلاء] (ن - ابو کریب محمد بن العراقی الکوفی) قال حدثنا ابو معاویه قال حدثنا الاعمش عن [سعد

و نازل شد آنحضرت غدیرخم را که نام موضع است حکم کرد بدرجات یعنی بایستاده کردن مدبر پس ایستاده کرده شد پسر فرمود گویا که من تحقیق طلبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن هردو بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن هردو پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد بر حوض کوثر پسر فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست او و مؤمن ام پسر گرفت دست علی را (خه و) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست اوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی توان حدیث از رسول خدا (ده خه ل . م) گفت زید نبود در درجات کسی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود *

۷۹ — خبر داد مارا [محمد پسر علاء گفت محمد] (ن - ابو کریب محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کریب) حدیث کرد مارا ابو معاویه گفت حدیث کرد مارا اعمش از [سعید پسر عبیده از ابی بریده] (ن - سعید

بن عبیدة عن ابي بريدة [ن - سعبد بن جبر عن ابن بريدة]
 عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلعم في سرية و استعمل علينا
 رض فلما رجعنا سألنا كيف رأيتكم صاحبكم فاما انا شكوته و
 لما شكاه غدري فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبا ن - مكبا
 فاذا وجه رسول الله صلعم قد احمر فقال من كنت و ابيه فعلي و ابيه *
 ۸۰ - انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابي عبيدة عن الحكم عن سعبد بن جبر عن ابن
 عباس رض قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلعم مع علي الى
 اليمن فرأيت معه جفوة ان - منه جفوة فلما رجعت شكوته الي

پسر سعبد از پسر بريدة) از پدر خود گفتم فرستاد ما را پیغمبر خدا (د . خ .
 ل . م) در یازده ار لشکر و عامل کرد بر ما علی را (خ . و) پس هرگاه که
 رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب
 خود را یهدی علی مرتضی را پس اما من شکایت کردم علی را و هرگاه که
 شکایت کرد علی را نیز من (ن - پس اما شکایت نکردم علی مرتضی را من
 و اما شکایت او را غیر من) پس برداشتم سر خود را و بودم من مرد سر
 فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت (د . خ . ل . م) تحقیق سرخ شد از
 خشم پس گفتم آنکس که باشم دوست او پس علی هست دوست او .

۸۰ - حدیث کرد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد ما را
 ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابي عبيدة از حکم
 از سعبد پسر جبر از عباس (ح . و) گفت ابن عباس حدیث کرد ما را
 بريدة گفت بريدة فرستاد ما را بمی (د . خ . م .) همراه علی رض طرف
 یمن پس دیدم همراه او بدی را (ن - از علی بدی را) پس هرگاه رجوع
 کردم شکوة کردم علی را طرف نبی (د . خ . ل . م) پس بلاد کرد
 آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود ای بريدة آنکس که باشم
 دوست کرده شده او پس علی است دوست کرده شده او .

النبي صلعم فرفع رأسه الي وقال يا بريدة من كنت مولاة فعلي *
 ۸۱ — ابانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد
 الملك بن ابي عبيدة قال حدثنا الحكم بن سعيد بن جبير
 [عن ابن عباس رض قال حدثني بريدة فان بعث النبي صلعم عليا
 علي اليمن] (ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع
 علي رض الي اليمن فرأيت منه جفوة فقرصت عني النبي صلعم)
 فذكرت عليا رض فاقصته فجعل رسول الله صلعم يتعدر وجهه و قال
 يا بريدة الست اولي بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول
 الله قال من كنت مولاة فعلي مولاة *

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي
 قال ابانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن عن ابيه ان
 سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاة فعلي مولاة *

۸۱ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث كرد مارا ابو نعيم
 گفت ابو نعيم حديث كرد مارا عبد الملك پسر ابي عبيده گفت عبد الملك
 حديث كرد مارا حكم از سعيد پسر جبير [از پسر عباس (خه و) گفت
 پسر عباس حديث كرد مرا بريدة گفت بريدة فرستاد نبي (ده خه ل - م)
 علي را بر يمن] (ن - از پسر عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم
 همراه علي (خه و) سوی يمن پس ديدم ارومسي را پس آمدم نديك
 نبي (ده خه ل - م) پس دكر كردم علي را (خه و) پس نقصان ديان
 كردم او را پس شروع كرد پيغمبر خدا (ده خه ل - م) نغيومي فرمود
 روی مبارك خود را و فرمود اي بريدة ابا نيستم بهتر به مومنان از ذات
 هاي ايشان گفتم آري اي پيغمبر خدا گفت انحضرت آنكس كه باشم
 دوست كرده شده او پس علي است دوست كرده شده او *

۸۲ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا نصر
 پسر علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد پسر ايمن

هانی بن ایوب عن طلحة الايامي . قال حدثنا عمير بن سعد انه
سمع عليا و هو ينشد في الرحبة من سمع رسول الله صلعم يقول
من كنت مولا فعلي مولا ففام بضعة عشر فشهدوا *

۸۶ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال
حدثنا شعبة بن ابي اسحق قال سمعت سعيد بن وهب قال قام
خمسة او ستة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله
صلعم قال من كنت مولا فعلي مولا *

۸۷ — انبانا علي بن محمد بن علي قاضي المصيصة قال
حدثنا خلف قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثني
سعيد بن وهب انه قام سما يايه ستة و قال زين بن يابيع و قام سما

گفت عبید خبر داد مارا هانی پسر ایوب و طلحة ایامی گفت حدیث کرد
مارا عمیر پسر سعد تحقیق او شدید عی را و حال آنکه او سوال می‌کرد
در مکان - وای مسجد کدام من شاید پیغمبر خدا را (د . خ . م) می
فرمود آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته
شد او پس ایستاده شد پارو ده کس پس شهادت دادند که ما شایسته ایم •
۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر - مثنی گفت محمد حریف کرد مارا

محمد گفت محمد حدیث کرد مارا شعبه پسر ابي اسحق گفت پسر ابي
اسحاق شایدم سعید پسر وهب را گفت سعید ایستاده شد و یج یا نش
از اصحاب نبی (د . خ . ل . م) پس شاهدی دادند تحقیق پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م) گفت آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی
است دوست داشته شد او •

۸۷ — خبر داد مارا را علی پسر محمد پسر علی قاضی مصيصة گفت علی
حدیث کرد مارا حلف گفت حلف حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق
گفت ابي اسحاق حدیث کرد مارا سعید پسر وهب تحقیق شان ایست که
ایستاده شد اسرائیل پ نه متصل و در جانب سعید شش مرد و گنت زید پسر

یا ای نبی سئته فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من کنث
مولاه فعلي مولاه *

۸۸ — انبأنا ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا
شريك قال حدثنا ابو اسحاق عن زيد بن يذیع قال سمعت علي بن
ابی طالب رضی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا اشد
الا اصحاب محمد صلعم انی سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم يقول
من کنث مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام
سئته من جانب المنبر و سئته من الجاذب الاخر ان - من جانب
المنبر الاخر فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول ذلك * قال
شريك فقلت ابي اسحاق هل سمعت البراء بن عازب رضی يحدث

یدیع و ایستاده شد از آن طرف که متصل بود از طرف مرا شش مرد پس شاهدي
دادند که تحقیق آن مردم شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . م) میگفت
آنکس که باشم دوست کرده شد او پس علي است دوست کرده شد او .
۸۸ — خبردار ما را ابوداود گفت ابوداود حدیث کرد ما را عمران پسر
ابان گفت عمران حدیث کرد ما را شريك گفت شريك حدیث کرد ما را
اسحاق از زيد پسر یذیع گفت زيد شنیدم علي پسر ابی طالب را (خ . و)
میگفت بر منبر کوفه تحقیق من قسم دهیده ام بخدا مرد را نه قسم میدهم
مگر اصحاب محمد را (د . خ . ل . م) این شنیدان مردم پیغمبر خدا را
(د . خ . م) روز غدیر خم که نام مکان است گفت آنحضرت آنکس که
باشم دوست کرده شد او پس علي است دوست کرده شد او ای بارخدا یا
دوست دار آنکس را که دوست دارد علي را و دشمن دار آنکس را که
دشمن داشت علي را پس ایستاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد
از طرف دیگر (طرف منبر آخر بعدی طرف دیگر منبر) پس شاهدي
دادند که تحقیق آنها شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م) میفرمود
این را * گفت شريك پس گفتم ابي اسحاق را آیا شنیدی تو را پسر
عازب را (خ . و) حدیث می آورد باین حدیث از پیغمبر خدا گفت ابواسحاق

بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم * قال ابو عبد الرحمن عمران بن
 اوفان الواسطي ليس بقوي في الحديث *

ذکر قول النبی صلعم علی ولی کل مومن من بعدی

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا جعفر بعني ابن سليمان عن ابي يزيد عن مطرف (ن) -
 يزيد الرشك عن مطرف (بن عبد الله عن عمران بن حصين
 ر) قال بعثت (ن - جهز) رسول الله صلعم جيشا و استعمل عليهم
 علي بن ابي طالب (ر) فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا
 عليه و تعاهد اربعة من اصحاب رسول الله صلعم فقالوا اذا
 لقينا رسول الله صلعم فنشكو عليه (ن - اخبرناه ما صنع) و كان
 المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلعم فسلموا عليه

آری گفت ابو عبد الرحمن عمران بن امام الواسطی نیست قوی در حدیث .

ابن ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ل . ه) علی ولی

هر مومنت از پس من

۸۹ — حدیث کرد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
 قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا جعفر ای پسر سلیمان پسر
 عبد الله از عمران پسر حصین (خ . و) گفت فرستاد (ن - ساحت و آماده
 کرد) پیغمبر خدا (د . خ . ه) لشکر را و عامل کرد بر اوشان علی پسر
 ابی طالب را (خ . و) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسید کدیوک
 را پس نگاه کردند آن مردم درو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب
 پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه) پس شکایت خواهیم کرد پرو (ن - خبر
 خواهیم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علی) و بودند مسلمانان
 و تنی که رجوع میکردند از سفر ابتدا میکردند به پیغمبر خدا (د . خ .
 ل . ه) پس سلام میکردند بر آنحضرت پسر باز میکردیدند طرف

ثم انصرفوا الى احوالهم فلما قدمت المصرية فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان علي بن ابي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و اذا منه و هو ولي كل مومن من بعدي *

ذكر قول النبي صلعم علي وليكم مرتضى (ن - من بعدي)

۹۰ - حدثنا (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانهاے خود پس هرگاه که آمد گروهی از لشکر پس سلام کردند بر نبی برو سلام ایستاد یکی از چهار مردم پس گفت ای پیغمبر خدا ایا زمی بینی تحقیق علی پسر ابی طالب کرد چنین و چنین یعنی کفیزک گرفته پس روی کرده اند از او پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پسدر ایستاده شد دوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد سوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه که هر سه گفتند پس روی مبارک گردانید طرف آن چهار مردم پیغمبر خدا (د . خ . م) حال آنکه غصه شناخته می شد در روی مبارک آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده می دارید از علی تحقیق علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مومن است از پس من •

ذكر فرودن نسی است (د . خ . ل . م) علی دوست

شما است بر پندیده (ن - از پس من

۹۰ - خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

واصل بن عبد الاعلی الكوفي عن ابي فضیل (ن - ابن فضیل)
 عن الاصلح عن عبدالله بن بريدة عن ابيه قال بعثنا رسول الله
 صلعم الى اليمن مع خالد بن الوليد و بعث عليا علي جيش
 آخر و قال ان التقيتما فعلى كرم الله وجهه على الناس و ان
 تفرقتما فكل واحد منكما على حدة فلقينا بني زيد من اهل
 اليمن و ظهر المسلمون على المشركين فقاتلنا المفاتلة و سبينا
 الذريرة فاصطفى علي جارية لنفسه [من اي] (ن - منهن)
 فكتب بذلك خالد بن الوليد الى النبي صلعم و امرني ان
 اتال منه قال فدفعت الكتاب اليه و نلت من علي رفا فتغبر
 [وجهه اي النبي صلعم فقلت هذا مكان العاين بعثني مع

واصل پسر عبد الاعلی کوفی از ابي فضیل از اصلح از عبد الله پسر بريدة
 از پدر خود گشت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) طرف
 یمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علی را سردار کرده بود لشکر
 دیگر و گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعنی خالد و علی رضی الله
 عندهما پس علی است بخند خدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حده است پس
 جنگ کردیم بني زيد را که قبيلة از اهل یمن بودند و غالب شدند
 مسلمانان بر کفار پس قتل کردیم جنگ کافران را و بندي کردیم ذریرت
 آنها را پس چید علی رض کدیزک را برای ذات خود از پدر من پس
 نوشت ابن حقیقت را خالد پسر ولید طرف نبي (د . خ . ل . م) و
 حکم کرد مرا ایفکه رسانم ازو آن مکذوب را گفت رادي پس دوع کردم
 آن کتاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علی (ح . و) پس متغیر شد
 [روی مبارك اوای نبي (د . خ . ل . م) پس گفتم این جای پناه گیرنده
 است بخدا یعنی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بقرمانبرداری از

رجل و الزمناى بطاعته فبلغت ما أرسلت به فقال رسول الله صلعم لي لا تقعن! (ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين) يا بريدة في علي فان علي مني و انا منه و هو وليكم بعدي *

ذکر قول النبی صلعم من سب علیا فقد سبتم

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد

الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر (ن - زكريا) قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي قال دخلت على ام سلمة رض فقالت اتسب رسول الله صلعم تقو قلت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت رسول الله صلعم يقول من سب عليا فقد سبني *

پس رسانیدم آنچه بزرگواران فرستاده شده ام فان چیر پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) مرا البته قافلی قر ای بريدة [(ن - رري . بارک پیغمبر خدا) (د . خ . ل . م .) و فرموده بدگوئی کن) در علي پس تحقیق علي از دست و من از علي ام و او دست شما است پس من *

این ذکر فرودن نبی است (د . خ . ل . م) آنکس که

زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عباس پسر محمد دوري گفت عباس حدیث کرد مرا یحیی پسر ابي بكر گفت یحیی حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل شدم بر ام سلمه (خ . و) پس گفت ام سلمه ایا زبون میگویی پیغمبر خدا را (د . خ . م) پرهیز کنید گفتم پاک است خدا یا پناه خدا بکلمه او شك راري ابو اسحاق است که سبحان الله گفت ابو عبد الله یا معاذ الله گفت ام سلمه شدیدم پیغمبر خدا را (د . خ . م) می گفت آنکس که زبون گفت علي را پس تحقیق زبون گفت مرا *

۹۲ — انبا احمد بن شعيب قال اخبرنا عبدالاعلى بن واصل بن عبدالاعلى الكوفي قال حدثنا جعفر بن عون عن شقيق (ن - سعد) بن ابي عبدالله قال حدثني ا جعفر بن ابي بكر بن خالد بن عهقطة . (ن - ابو بكر بن خالد بن عرفطة) قال (أيت سعد بن مالك رض بالمدينة فقال ذكر ابي انكم لتسبون عليا فقلت قد فعلنا قال لعلك سببته قلت معاذ الله وال لا تسبه فلو وضع المنشار على مفرتي على ان اسب عليا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهيب في موالاته و الترهيب في معاداته *

۹۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هارون بن عبدالله البغدادي الجبالي (ن - الحبال) قال حدثنا مصعب بن

۹۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى كوفي گهت عهد الاعلى حديث كرد مارا جعفر پسر عون از شقيق (ن - سعد) پسر ابي عبدالله گهت شقيق حديث كرد مارا جعفر پسر ابي بكر پسر خالد پسر عهقطة (ن - عرفطة) گفت جعفر ديدم سعد پسر مالك را (خ - و) در مدينه پي گهت سعد ذكر كرده شد مرا كه تحقيق شما هراينه سب مي كديد علي را پس گفتم تحقيق كرديم گهت سعد شايد كه تو زبون گهته باشي اورا گهتم پناه طلبيده شد بخدا ازين گناه گهت نه زبون خواهي گفت علي را پس اگر نهاده شود ارة بر سر من اينكه سب كدم علي را نه سب خراهم كرد علي را بعد آنچه كه شنيدم از پيغمبر خدا (د - خ - م -) رغبت كنائيدن در دوستي او و ترسانيدن در دشمني او *

۹۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا هارون پسر عبدالله بغدادی جبالی گهت هارون حديث كرد مارا

المقدام قال حدثنا فطرو (ن . مطرف) بن خليفة عن ابي الطفيل
 و اخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطرو
 (ن - مطرف) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع علي الناس
 في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول
 (ن - قال) في غدير خم ما سمع فقام أناس فشهدوا ان (رسول الله صلعم
 قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني اواى بالمؤمنين من انفسهم
 و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
 وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في
 نفسي منه شيبى فلقيت زيد بن ارقم رض فاخبرته فقال وما تذكر
 اذا (ن - و ما تشكو) سمعته من رسول الله صلعم واللفظ لابي داود *

مصعب پسر مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا دطر پسر خليفة از ابي
 الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا
 محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطرو پسر ابي طفيل
 عامر پسر واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای لوى مسجد
 پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را که شنيد پيغمبر خدا را
 (د . خ . ل . م) مي فرمود (ن - فرمود) در موضع غدير خم
 آنچه که شنيد پس ايستاده شد مردم پس شاهدهی دادند تحقيق پيغمبر
 خدا (د . خ . م) گفت روز غدير خم ايا نه شما می دانيد که تحقيق
 من بهتر ام مؤمنون را از ذاتهای ایشان دران حالیکه انحضرت ايستاده
 بود پستو گرفت دست علي را پس گفت انکس که باشم درست کرده شده
 او پس علي است درست او ای الله درست دار انکس را که درست دارد
 علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس
 بیرون آمدم و در ذات من از طرف علي چیزی بود پس ملاقات کردم
 زيد پسر ارقم را (خ . و) پس خبر دادم او را پس گفتم زيد و چه
 انکار (ن - شکوه) میکني تو من شنيدم آن حديث را از رسول خدا
 (د . خ . م) و لفظ حديث برای ابو داود است *

۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخذني ابو عبد الرحمن
 ذكرنا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب
 عن المهاجر بن سمار (ن - سمار) عن عايشة بنت سعد و عامر
 بن سعد عن سعد ان (سول الله صلعم خطب وقال اما بعد
 ايها الناس فاني وايكم فالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرمها ثم
 قال هذا وائي و المودي عني وال اللهم من والاه و عاد الهم [
 (ن - وال الله من والاه و عاد الله) من عاداه *

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان († البصري ابو الجوزا قال
 اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد قال حدثنا ابن عيينة
 و هو هود بن خالد البصري عن عايشة بنت سعد عن سعد رض

۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا ابو
 عبد الرحمن ذكرنا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا
 محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مرا موسى پسر يعقوب از
 مهاجر پسر شمار از عايشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس
 تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گفتي تو پس گرفت الحضرت
 دست علي را پس برداشت اذرا پس گفت اين دوست من است و ادا
 كندة است احكام را از طرف من دوست دار اي الله انكس را كه
 دوست دارد علي را و دشمن داراي الله انكس را كه دشمن دارد او را *

۹۵ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان († بصرى ابو جوزا گفت احمد
 خبر داد مارا پسر عتبة دختر سعد از سعد) گفت احمد حديث كرد مارا
 پسر عيينة و او هود پسر خالد بصرى است از عايشه دختر سعد از سعد

قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى
 و اثنى عليه ثم قال الستم تعلمون (ن - الم تعلمون اني اولي
 بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي
 فرفعها و قال من كنت مولاه (ن - وليه) فهذا وليه و ان الله
 يوالي من والاه و يعادي من عاداه *

۹۶ — اذباذا احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى
 قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار
 (ن - سمار) قال اخبرني ايشة بنت سعد عن سعد رض قال
 كنا مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما باغ
 غدیر خم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما
 اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

(خ - و) گفت سعد گرفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) دست علی
 را پس خطبه خواند پس شکو گفت خدا تعالی را و ثنا گفت بر او پستو
 گفت ایانه شما میدادید که تحقیق من بهتر ام بشما از ذاتهای شما
 گنجدد ای راست گفتی ای پیغمبر خدا پستو گرفت دست علی را پس
 بلند کرد او را و گفت آنکس که باشم دوست کرده شده او پس این است
 دوست کرده او و تحقیق خدا دوست میدارد آنکس را که دوست
 داشت او را و دشمن دارد آنکس را که دشمن داشت علی را *

۹۶ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را زکریا
 پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد ما را یعقوب پسر جعفر پسر ابي کثیر از
 مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد مرا ایشة دختر سعد از سعد
 (خ - و) گفت سعد بودیم ما همراه پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) در راه
 مکه و حال آنکه الحضرت متوجه بود طرف مکه پس هرگاه رسید الحضرت
 غدیر خم را توقف کرد مردم پستو باز گردانید آنکس را که پیشتر رفته بود و
 لاحق شد او را آنکس که پس مانده بود پس هرگاه که مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاقامه فقال من كان
الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه *

ذکر الترفيب في حب علي رض و ذکر دعاء النبي

صلعم لمن احبه و ذکر دعائه علي من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل

(ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد

الجيليل بن عطية قال حدثنا عبدالله بن بريدة قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ایها رسانیدم احکام مردم گفتند آری گفت
ای بار خدایا شاهدی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را یسقر گفت
ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر ار دانا تراست
سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس برداشت
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را *

این ذکر رغبت کنائین است در دوشی علی (خ و)

و ذکر دعای نبی است (د و ه) برای آنکس که دوست

داشت علی را و ذکر دعای بد فرمودن آنحضرت را

بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد حدیث کرد ما را

اسحاق پسر اسمعيل پسر راهویه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر پسر

شمیل گفت نضر حدیث کرد ما را عبد الجلیل پسر عطیه گفت عبد الجلیل

حدیث کرد ما را عبدالله پسر بريدة گفت عبدالله حدیث کرد ما پدر من

قال لم يكن (ن - ام اجد) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا علي بعض علي فبعث ذلك الرجل علي خيل فصحبته و ما صحبته الا علي بغض علي فاصاب سببا فكتب الي النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمسه فبعث اليها عليا و في السبي و صيفة من افضل السبي فاما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فاتانا و رأسه يقطر فقلنا ما هذا فقال الم ثروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعنا عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابه الي النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود (ن - نیا فتم) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علی پسو ابیطالب تا اینکه دوست میداشتم مردی را از قبیله قریش نه دوست داشتم او را مگر بر دشمنی علی پس فرستاد آنحضرت این مرد را بر لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علی پس رسید آن مرد بدیدی را پس نوشت آن مرد طرف نبی (۵۰ - ۵۰) آنکه فریاد طرف آن مرد انکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علی را و در بدیدی کدیزک بود از بهتر بدیدی پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کدیز در خمس و پنجم حصه پندر پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کدیز در اهل بیت نبی (۵۰ - ۵۰) پندر پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن کدیزک در آل علی پس آمد نزد ما و حال آنکه سر او می چوید از آب پس گفتم چیست این پس گفت ای نمی بیند کدیزک را گشت در خمس پس گشت در اهل بیت نبی (۵۰ - ۵۰ - ۵۰) پندر گشت در آل علی پس بدگویی کردم توان کدیز پس نوشت آن مرد و فرستاد مرا در آن حالیکه تصدیق و راست داده ام کتاب او را طرف نبی (۵۰ - ۵۰)

قال في علي فجعلت اقول عليه صدقا و يقول صدق فامسك بيدي رسول الله صلعم و قال اتبغض عاييا فقلت نعم فقال لي لا تبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا فوالذي نفسي بيده انصيب آل علي في الخمس افضل من وصيفة فما كان احد بعد رسول الله صلعم احب (ن - افضل) الي من علي رضه قال عبد الله بن بريدة و الله ما كان في الحديث بيذى و بين النبي صلعم غير ابي *

۹۸ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الحسن بن حريث المرورزي قال حدثني الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي كرم الله وجهه في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غد يرخم

دران حالیکه تصدیق کفده ام برای آن چیز که گفت علی پس شروع کردم که بگویم مران حضرت از روی رامت گفت آن مرد پس گرفت دست مرا پیغمبر خدا (د - خ - ه - و) و گفت ای دشمن میداری علی را پس گفت آری پس گفت مرا نه دشمن دار او را و اگر باشی تو که دوست میداری او را پس زیاده کن برای او دوستی را پس قسم است ان خدای را که ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علی در خمس بهتر است از چاره بریده گوید پس نبود کسی بعد پیغمبر خدا (د - خ - ل - ه - و) دوست تر (ن - بهتر) طرف من از علی (خ - و) گفت عیب الله پس بریده قسم خدا است نبود در حدیث در میان من و در میان نبی (د - خ - ل - ه - و) سوای پدر من *

۹۸ - خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را حسین پسر حریث مرورزی گفت حسین حدیث کرد مرا فضل پسر موسی از امش از ابي اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی بزرگ کفد خدا ذات او را در جای سرای مسجد سوگند می دهی بخدا انکس را که بشنید پیغمبر خدا را (د - خ - ل - ه - و) روز غدیر خم میگفت خدا (ن - و)

یقول [الله واپي و انا] (ن - ان الله و (سوله) ولى
المؤمنين و من كنت واپه فهذا واپه اللهم وال من و الاله و عاد
من عاداه و انصر من نصره [قال سعيد فقام] (ن - قال فقال
سعيد قام) الى جنبى ستة و قال زيد بن يذيع (ن - مذيع)
قام من عندي ستة و قال عمرو [بن مرة و ساق الحديث]
(ن - ذي مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه و ساق
الحديث - رواه اسرائيل عن ابى اسحاق عن عمرو ذي مري) *
۹۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا علي بن محمد
بن علي قال حدثنا خلف بن تميم قال حدثنا اسرائيل قال
حدثنا ابو اسحاق عن عمرو ذي مري قال شهدت عليا في الرحبة

تحقيق خدا و رسول او) دوست منست و من دوست مومنان ام و انكس
که باشم دوست او پس این علي دوست اوست ای بار خدا دوست دار
انكس را که دوست دارد او را و دشمن دار انكس را که دشمن دارد او را و
یاری کن انكس را که یاری کند او را گفت سعيد پس استاده شد (ن -
گفت ابو اسحاق پس گفت سعيد ایستاده شد) طرف پهلوى من شش نفر و
گفت زيد بسر يذيع از نزد من (ن - ایستاده شد) شش نفر و گفت عمرو
پسر مرة و روان کورد حدیث تا آخر (ن - گفت عمرو ذي مري دوست
میدارم انكس را که دوست داشت علي را و دشمن میدارم انكس را که
دشمن داشت علي را و روان کورد حدیث را تا آخر روایت کرد او را اسرائيل
از ابى اسحاق از عمرو ذي مري)

۹۹ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را علي
پسر محمد پسر علي گفت علي حدیث کرد ما را خلف پسر تميم گفت
خلف پسر تميم حدیث کرد ما را اسرائيل گفت اسرائيل حدیث کرد ما را
ابو اسحاق از عمرو ذي مري گفت عمرو حاضر شدم علي را در جای و راه
مسجد قسم میداد یاران محمد را (ن - خه ل . م) کدام شما شنید

يُنشَد اصحاب محمد صلعم ايكم سمع رسول الله صلعم يوم غدير خم ما قال فقام أناس فشهدوا [انهم سمعوا] (ن - ان) رسول الله صلعم قال من كنت مولاة [فعلي] (ن - فان عليا) مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره (ن - انصره) *

ذکر الفرق بين المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كريب محمد بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن ذر بن حبيش عن هاي [رض] (ن - كه) قال والله الذي فلق الحبة و برأ النملة انه لعهد النبي الامي صلعم لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

پیغمبر خدا را (د - خ - ل - م) روز غدیر خم که فرمود ایستاده شد مردم پس شهادتی دادند تحقیق ایشان هستند تحقیق شتیدند پیغمبر خدا را (د - خ - م) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است (ن - پس تحقیق علی است) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را *

این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را ابو کربیب محمد پسر علاء کوفی گفت محمد حدیث کرده ما را معویه از اعمش از عدی پسر ثابت از ذر پسر حبیبش از علی (خ - و) گفت قسم خداست چنین خدا که رویانید دانه را و پیدا کرد جان را تحقیقشان اینست که عهد کرد نبی امی (د - خ - ل - م) نه دوست خواهد داشت مرا یعنی علی را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا واصل بن عدي
 الاعلى بن واصل الكوفي قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن عدي
 بن ثابت عن ذر بن حبيش عن علي رضي قال عهد النبي صلعم
 انه لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن
 عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال انبانا الاعمش عن عدي
 عن ذر قال قال علي انه لعهد النبي الامي (ن - الامر الي)
 انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق *

ذکر ضرب المثل الذي ضربته رسول الله صلعم لعلي رضي

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا واصل
 پسر عبد الاعلى گفت واصل حديث كرد عمارا پسر واصل كوفي گفت
 واصل حديث كرد مارا وكيع از اعمش از عدي پسر ثابت از ذر پسر حبيش از
 علي (خ . و) گفت علي عهد كرد طرف من نبي (د . خ . و) تحقيق
 شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد
 داشت مرا مگر منافق *

۱۰۲ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خير داد مارا
 فضل پسر موسى گفت فضل خبر داد مارا اعمش از عدي از ذر گفت در
 گفت علي تحقيق شان اينست كه هرايینه عهد كره نبي امي حكم را طرف
 من كه تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه
 دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

ذکر ضرب مثل چنین که زد آن را پسر عمير خدا (د . خ . و)
برای علی (خ . و)

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا

عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال
حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرث بن
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي رض قال قال رسول
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى عم ابغضته اليهود حتى
اتهموا امه و احبته النصارى حتى انزواها بالمنزاة التي ليس له •

ذکر منزلة علي بن ابيطالب (کة) و قرينه من النبي
صلعم و لزوقه و حب رسول الله صلعم له

۱۰۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن
مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك مخزومي گفت ابو جعفر حديث
کرد مارا يحيى بن معين گفت يحيى حديث کرد مارا ابو جعفر ابار از
حکم بن عبد الملك از حرث بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد
از علي (خ و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اي
علي در تو مثل است از عيسى برو - لام دشمن داشت اورا يهود تا اينکه
تهمت کرد مادر اورا و دوست داشت اورا نصارى تا اينکه نزل کردند اورا
به مرتبه چنين مرتبه که نبود برای او •

این ذکر علی، سر ابيطالب است بزرگ کند خدا ذات اورا
و ذکر نزدیک شدن او از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)
و ذکر پیوسته شدن او و ذکر دوست داشتن پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م)

۱۰۴ — خير داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد خبر داد مارا
اسمعيل بن مسعود بصري گفت اسمعيل حديث کرد مارا خالد از شعبة

عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين
 قولوا يوم النقي الجمعان فتاب الله عليه ثم اصاب ذنبا فقتلوه
 وسأله عن ابي ربه فقال لا تسأل عنه الا ترى قرب منزاه من
 [سواه] (ن - رسول الله صلعم) *

۱۰۵ — اخبارني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال بن
 العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن ابي
 اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمرو فقلت
 الا تحدثني عن علي و عثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت
 رسول الله صلعم ولا احد تك عنه بخبره و اما عثمان فانه اذنب ذنبا
 عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و اذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه *

از ابي اسحاق از علماء گفت علماء سوال كرد مردمی پسر عمر را از عثمان
 گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم كه روى گردانيدند روزيكه ملاقات
 كرد دو جماعت پس قبول توبه كرد خدا براو پستر رسيد گناه را پس
 قتل كردند مردم او را و پيرسيد ان مرد پسر عمر را از علي (خه و)
 پس گفت پسر عمر نه پرس ازوايا نهی بيدي نزيك شدن مكان او از
 پيغمبر خدا (ده خه ل -) *

۱۰۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر كرد مرا هلال
 پسر علاء پسر هلال گفت هلال حديث كرد مارا حسين گفت حسين حديث
 كرد مارا زهير از ابي اسحاق از علاء از عزار پرسيدم عبدالله
 پسر عمر را (خه و) پس گفتم ايا نه حديث ميکدي از علي و عثمان گفت
 عبدالله پسر عمر اما علي پس اين خانه او هست از خانه پيغمبر خدا
 (ده خه س) و نه حديث ميکنم ترا از علي سواى آن حديث زيرا كه
 ان حديث در فضائل او كافي است و اما عثمان پس تحقيق او گناه كرد
 بزرگ روز جنگ أحد كه روى گردانيد پس بخشيد خدا گناه او از
 و گناه كرد درميان شما گناه خرد پس نقل كرديد شما او را *

۱۰۶ — اباننا احمد بن شعيب قال خبرنا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن العلاء بن غراز قال سألت ابن عمر رض و هونى مسجد رسول الله صلعم عن على و عثمان فقال اما على فلا تسئلنى عنه و انظر الى قزب منزاه من النبي صلعم ما بي المسجد بدين غير بيته و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما تولى يوم التقى الجمعان فعفى الله عنه و تفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه *

۱۰۷ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن يعقوب بن اسمعيل قال حدثنا [ابن موسى و هو محمد] (ن - ابو موسى و محمد) بن موسى بن ابي قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد پسر سليمان حديث کرد مارا عبيد الله گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از علاء پسر غراز گفت علاء پرسيدم پسر عمر را (خ - و) حال انكه او در مسجد پيغمبر خدا بود (د - خ - م) از علي و عثمان پس گفت اما علي پس نه سوال کن مرا از و نظر کن طرف نزديك شدن مکان او از نبي (د - خ - ل - م) نيست در مسجد خانه سواى خانه او و اما عثمان پس تحقيق او گناه کرد گناه بزرگ روى گردانيد روبريكه ملاقات کرد جماعه مسلمانان و گفتار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه کرد درميان شما گناه کمتر اين پس قتل کرديد شما او را *

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر يعقوب پسر اسمعيل گفت اسمعيل پسر يعقوب حديث کرد ما را [پسر موسى و او محمد پسر موسى پسر اعين است] (ن - ابو موسى و محمد پسر موسى پسر اعين) گفت موسى حديث کرد مارا پدر من

عن سعيد بن عبيدة قال جاء رجل الى ابن عمر فسأله عن علي رضي
لوقال لا تستلني عن علي رضي ولكن انظر الى بيته من بيوت رسول
الله صلعم قال فاذى ابغضه قال ابغضك الله عز وجل *

۱۰۸ — اخباري احمد بن شعيب قال اخباري هلال

بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير
قال حدثنا ابو اسحاق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد (قثم)
بن العباس رضي من ابن دك عاي رضي رسول الله صلعم قال انه
كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوما * قال (ابو عبد الرحمن خالفه
زيد بن ابي انيسة فقال خالد بن قثم *

از عطاء از سعيد پسر عبيدة گفت سعيد آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسيد
اورا از علي (خ . و) پس گفت پسر عمر نه سوال کن مرا از علي
(خ . و) لکن نظر کن طرف خانه او از خانه هاي پيغمبر خدا (د .
خ . ل . م .) گفت مرد پس تحقيق من دشمن ميدارم اورا گفت پسر
عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای شمالي و بزرگ *

۱۰۸ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا

هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر علاء حديث کرد مارا حسين پسر
عباس گفت پسر عباس حديث کرد مارا زهير گفت زهير حديث کرد مارا ابو
اسحاق گفت ابو اسحاق پرسيد ابو عبد الرحمن پسر خالد (قثم) پسر عباس
را (خ . و) از کجا وارث شد علي رضي پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م .)
گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بانحضرت از روي لاحق شدن و محکم
تر ما و سخت تر ما بانحضرت از روي پيغمبر شدن * گفت ابو عبد الرحمن
مخالفت کرد هر روايت کردن ابو اسحاق را زيد پسر ابي انيسة پس گفت
زيد خالد پسر قثم يعني زيد گفت که ابو عبد الرحمن از خالد سوال
کرد نه از پسر خالد *

۱۰۹ — اخباری احمد بن شعیب قال اخبارنا هلال بن العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول الله صاعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوقا *

۱۱۰ — اخباری احمد بن شعیب قال اخباری عبدالرحیم المروزی قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا یونس بن ابي اسحاق عن عمیر بن حریش عن النعمان بن بشیر قال استاذن ابوبکر علی النبی صلعم فسمع صوت عایشة عالیا و هی تقول واللہ قد (ن - لقد) علمت ان علیا احب الیک من اسی فاهوی الیها ابوبکر لیلطمها و قال یا بنت فلانة اراک

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا هلال پسر علاء گفت هلال حدیث کرد ما را پدر من گفت پدر من حدیث کرد ما را عبيد الله از زید از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقیق شان اینست که گفته شد خالد را چیست علي را که وارث شد چرا پیغمبر خدا را (د - خ - ل - م) سواي جد تو و حال آنکه او يعني عباس رضه عمو الحضرت است گفت خالد تحقیق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاهق شدن و محکم تر ما بالحضرت از روي پیوسته شدن •

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا عبدالرحیم مروزی گفت عبد الرحیم خبر داد ما را عمر پسر محمد گفت عمر خبر داد ما را یونس پسر ابي اسحاق از عیمر پسر حریش از نعمان پسر بشیر گفت نعمان طلب اذن آمدن کرد ابوبکر بر نبی (د - خ - ل - م) پس شنید آواز عایشه بلند شونده و این میگفت قسم خدا است هر آینه تحقیق دانستم تحقیق علي دوست تو است طرف تو از پدر من پس قصد کرد طرف

ترفعین صوتک علی رسول اللہ صلعم فاسمک رسول اللہ صلعم
و خرج ابوبکر مغضبا فقال رسول اللہ صلعم یا عایشة کیف رأیتنی
ابعدنک من الرجل ثم استأذن ابو بکر بعد ذاک و قد اصطلح
رسول اللہ صلعم و عایشة فقال ان خلانی فی السلام کما ادخلتہ انی
فی الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا *

۱۱۱ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن آدم
بن سليمان المصيصي قال حدثنا ابي عبيدة عن ابي اسحاق
عن جديع و هو بن عمير قال دخلت مع ابي (ن - سي) عايشة
و انا غلام فذكرت ابا عليا رضي الله عنه ما رايت رجلا كان احب الى
رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الى رسول الله صلعم من امرأته *

از ابوبکر تا که طهالچه زند و گفت ای دختر فالانہ می بینم ترا بلند می
کدی آواز خود را بر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس گرفت ابي بکر
صديق را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و بدو رفت ابوبکر
خشمناک پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) ای عایشه چه گویند
دیدي تو مرا بعید کردم تا ازان مرد بستر طلب اذن آمدن کرد ابوبکر
بعد این و حال آنکه در حق صلح نموده بود پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
و عایشه پس گفت ابوبکر صدیق داخل کن در اینجا چو آنکه داخل
کردید شما مرا در حوب پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
تحقیق کردیم ترا داخل در صلح یعنی اذن آمدن دادیم در صلح *

۱۱۱ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا
محمد پسر آدم پسر سلیمان مصیصی گفت محمد حدیث کرد ابي عیبه
از پدر خود از ابي اسحاق از جديع و او پسر عمیر است گفت چون آمدم
مراه پدر (ن - م) خود نزدیک عایشه و حال آنکه من طفل بودم پس
ذکر کردم برای عایشه علی را (خ . و) پس گفت عایشه ندیدم مرد
را که بود دوست تر طرف پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) از علی و نه دیدم
زن را دوست تر طرف پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) از زن علی *

۱۱۲ — ابانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن علي
 البصري قال حدثني عبد العزيز بن السائب قال حدثنا -
 اسمعيل بن رجاء الزبيدي عن اب اسحاق الشيباني عن جهم بن عمير
 قال دخلت مع امي علي عابشة (رضه) فسمعتها تسأله (ان - فسألتهما)
 من وراء الحجاب من امي (رضه) فقلت سألتني عن رجل ما اعلم
 احدا كان احب الي (رسول الله صلعم منه ولا احب الله من امرائه *)

۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى
 قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن
 عبدالله بن عطاء عن ابي بريدة قل جاء رجل الي ابي فسأله ابي
 الناس احب الي (رسول الله صلعم فقال (ن - قال) كان احب الناس
 الي (رسول الله صلعم من النساء فاطمة و من الرجال علي رضه *)

۱۱۴ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 عمرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث كرد مارا عبد العزيز پسر خطاب
 گفت عبد العزيز حديث كرد مارا احمد پسر اسمعيل پسر رحاي زيدي
 از ابي اسحاق شيباني از جهم بن عمير گفت آدم ه. ه. ه. مادر خود نوديك
 عايشه (خ. و) پس شاره او را بچيز ه سوال ميكرد مادر من عايشه را از
 بيرون پرده از علي (خ. و) كه عايشه سوال كودي تو مرا از مرد
 كه نمي دانم كس را كه بود دوست طرف پيغمبر خدا (د. خ. ل. ه.)
 از او و نه دوست تر طرف ان حضرت از او *

۱۱۴ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا زكريا
 پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا ابراهيم پسر ه. ه. ه. گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبدالله پسر عطاء از ابي بريدة
 گفت ابي بريدة آمد مرد طرف پدر من پس پرسيد ان مرد پدر مرا كه
 کدام مردم دوست تر بود طرف پيغمبر خدا (د. خ. ل. ه.) پس گفت
 بود دوست تر مردم طرف پيغمبر خدا (د. خ. ل. ه.) از زنان فاطمه و

قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث *

ذکر منزلة علم رضه من رسول الله صلعم

عند دخوله مساء بيته و سكوته

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحيم قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضه يقول كنت ادخل على نبي الله صلعم كل ليلة فان كان يصلي سبح فدخلت و ان لم يكن يصلي اذن لي فدخلت *

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي اخه و) گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث

ذکر مرتبه علي (خه و) از پسر زكريا (ده خه ل هه)

نزدیک داخل شدن علي شب خانه آنحضرت و آمدن علي

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر وهب گفت محمد حديث کرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد پسر

سلمه حديث کرد مرا ابو عبد الرحيم گفت ابو عبد الرحيم حديث کرد مرا

زيد از حرث از ابي زرعة پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى تحقيق

عبد الله شنيد علي را (خه و) ميگفت بودم که داخل ميشدم بر

پيغمبر خدا (ده خه ل هه) هر شب پس اگر بود آن حضرت که نماز

مي خواند تسبيح مي گفتم پس داخل ميشدم و اگر نبود که نماز ميخواند

اذن ميداد مرا پس داخل مي شدم *

۱۱۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا

یحییٰ قال حدثنا محمد بن عبید و ابو کامل قال حدثنا عهد
الواحد بن زیاد قال حدثنا عمارة بن القعقاع بن الحرث عن
الحرب العکلی عن ابي زرعة بن عمر بن جریر عن عبد الله بن
یحییٰ قال قال علي رضه كانت لي ساعة من السحر ادخل
فيها على رسول الله صلعم فان كان في صلاته سبح و كان اذنه لي
و ان لم يكن في صلاته اذن لي *

ذكر الاختلاف على المغيرة في هذا الحديث

۱۱۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن
قدامة المصيصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن ابي
زرعة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن علي رضه قال كانت

پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مارا محمد پسر عبید و ابو کامل گفت
محمد و ابو کامل حدیث کرد مارا عبد الواحد پسر زیاد گفت عبد الواحد
حدیث کرد مارا عمارة پسر قعقاع پسر حرث از حرب عکلی از ابي زرعه
پسر عمر پسر جریر از عبد الله پسر یحییٰ گفت عبد الله گفت علي (خ . و)
بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بر پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م . ن) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله میگفت
و بود حکم او مرا و اگر نهی بود در نماز خود حکم میداد مرا •

این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا
محمد پسر قدامة مصيصي گفت قدامة حدیث کرد مارا جریر از مغیره از
حرث از ابي زرعه پسر عمر گفت ابي زرعه حدیث کرد مارا عبد الله پسر
یحییٰ از علي (خ . و) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا (د . خ .

لي من رسول الله صلعم ساعة من السحر اتيته فيها و اذا اتيته استاذنت و ان وجدته يصلي سبع و ان وجدته فارغا اذن لي *

۱۱۷ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن

الحجرت العدائي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان اي

من رسول الله صلعم مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار

فكنت اذا دخلت بالليل فاصبح اي * قال ابو عبد الرحمن خالفه

شرحبيد بن مدرک في اسناده و وافته عاي قوله تنحنح *

۱۱۸ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا القاسم بن زكريا

بن دينار قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني شرحبيد يعني بن

مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

ل . م . ن) ساعتی از صبح می آمدم نزد آن حضرت در آن ساعت و وقتیکه

می آمدم آنحضرت را طلب حکم می کردم و اگر می یافتم او را که نماز

* بخواند تسبیح میکند اگر می یافتم او را فارغ حکم میداد مرا *

۱۱۷ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفـ احمد خبر داد مرا محمد

پسر عبيد پسر محمد کوفي گفـ محمد پسر عبيد حديث کرد ما را ابن

عباس از مغيرة از حوث عدائي ا ابن يحيى گفـ گفـت علي برو سلام بود

موا از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) دو وقت آمدن آمدن در شب و

آمدن در روز پس او دم وقتیکه می آمدم در شب آراز گلو میداد مرا * گفـت

ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حديث را شرحبيد پسر مدرک در اسناد

ان حديث موافقت کرد آنرا بر قول علي قانح *

۱۱۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفـت احمد خبر داد ما را قاسم

پسر زكريا پسر دينار گفـت قاسم حديث کرد ما را ابو اسامة گفـت ابو اسامة

حديث کرد مرا شرحبيد يعني پسر مدرک جعفري گفـت شرحبيد حديث

عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ صَاحِبَ مَطَهْرَةَ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ عَائِي (ر) كَانَتْ لِي
مَنْزِلَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ فَكَانَتْ آيَةً
كُلَّ شَيْءٍ فَأَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ نَجْعَمْ أَنْصَرَفْتُ
إِلَى أَهْلِي وَالْأَخِلَّةِ عَلَيْهِ *

۱۱۹ — إِبْنَانَا أَحْمَدُ بْنُ شَعِيبَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ
قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمَسَاوِرِ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ
[هِنْدِ الْحَبْلِيِّ قَالَ] (ن - هَذَا هَذَا الْجَبَلِيُّ عَنْ عَلِيٍّ (ر) قَالَ
عَلِيٌّ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (ن - أَعْطَيْتُ) وَ
إِذَا سَكَتَ ابْتَدَأَنِي *

۱۲۰ — إِبْنَانَا أَحْمَدُ بْنُ شَعِيبَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْمَثْنِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مَعَارِيَةُ (ن - أَبُو مَعَارِيَةَ) قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ

کرد مرا عبد الله پسر یحییٰ حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه
علی یعنی آفتابه بودار علی گفت پدر او گفت علی (خ و) بود مرا
منزبه از پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) ده بود برای کسی از مردم
پس بودم می آمدم نزد آنحضرت هر صبح پس میگفتم السلام علیک ای
نبی خدا پس اگر اواز گلو می داد بر میگشتم طرف خانه خود و اگر تلخنج
نمی کزد داخل میشدم برو *

۱۱۹ — خَبْرَدَادُ مَارَا أَحْمَدُ بْنُ شَعِيبَةَ كَقَدْ أَحْمَدُ خَبْرَدَادُ مَارَا
مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ كَقَدْ مُحَمَّدُ حَدِيثُ كَرَدُ مَارَا أَبُو مَسَاوِرٍ كَقَدْ أَبُو مَسَاوِرٍ حَدِيثُ
كَرَدُ مَارَا عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ هِنْدِ الْحَبْلِيِّ كَقَدْ عَوْفُ كَقَدْ عَلِيٌّ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ قَتِيكَةَ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ خَدَا رَا (د . خ . ل . س .) مِيْدَادُ مَارَا
(ن - دَادَةُ مِيْشْدَمُ) وَ قَتِيكَةَ خَامُوشِ مِيْشْدَمُ شُرُوعِ مِيْ كَرَدُ مَارَا *

۱۲۰ — خَبْرَدَادُ مَارَا أَحْمَدُ بْنُ شَعِيبَةَ كَقَدْ أَحْمَدُ خَبْرَدَادُ مَارَا مُحَمَّدُ
بِنُ مَثْنِيِّ كَقَدْ مُحَمَّدُ حَدِيثُ كَرَدُ مَارَا مَعْرِيَةَ كَقَدْ مَعْرِيَةَ حَدِيثُ كَرَدُ رَا

قَ عَمْرُو بْنُ مَرَّةٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُكَ اعْطَيْتَ وَ إِذَا سَكَتُ أَبْتَدَيْتَ *

۱۲۱ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن سعيد

قال حدثنا [حجاج عن ابي جريح] (ن - حجاج بن خديج) قال

حدثنا ابو حرب عن ابي الاسود و رجل آخر عن زاذان قال قال

علي رضي كنت و الله اذا سألت أعطيت و اذا سكت ابتديت *

قال ابو عبد الرحمن ابن جريح ام يسمع من ابي حرب *

ذَكَرَ مَا خَصَّ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ صَعُودَةِ عَلِيٍّ

مَنْ كَبِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ نَهَضَهُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن حرب

اعش از عمرو پسر مره از ابي بختري از علي (خ و) گفت علي بودم وقتيکه

سوال ميکردم داده ميشدم و وقتيکه سکوت ميکردم ابتدا کرده ميشدم *

۱۲۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

يوسف پسر سعيد گفت سعيد حديث کرد مارا حجاج از ابي جريح گفت

ابي جريح حديث کرد مارا حرب از ابي اسود و مرد ديگر از زاذان گفت

گفت علي (خ و) بودم من قسم خدا وقتيکه سوال ميکردم داده مي

شدم و وقتيکه سکوت ميکردم ابتدا کرده ميشدم * گفت ابو عبد الرحمن

پسر جريح نه شنيد اين حديث را از ابي حرب *

أَمْرٌ ذَكَرَ أَنْجِيئِزْتِمْتَ كَهْ خَاصَّ شَدَّ بَانَ چيز امير المؤمنين علي

(خ و) از بالا شدن او بر مرد و شانه نابی (د خ ل ه)

و پشت شدن به (د خ ل ه)

۱۲۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد

قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو
 صريم قال قال علي رضي انطلقت مع رسول الله صلعم حتى اتينا
 الكعبة فصعد رسول الله صلعم على منكبها فلهضت به فلما راي
 رسول الله صلعم ضعفي قال لي اجلس فجلست فنزل نبي الله
 صلعم و جلس لي و قال اصعد على منكبها فصعدت على منكبها
 فلهض بي رسول الله صلعم و قال علي عليه السلام فانه (ن - انه)
 ليخيل الي اني لو شئت لذلت افق السماء فصعدت على
 الكعبة و عليها تمثال من صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله
 بيمين و شمال و قدام (ن - يمينا و شمالا و قداما) او من بين
 يديه و من خلفه حتى اذا استمكننت منه (ن - فيه) قال نبي الله
 صلعم اذفه فقذفت به فتتكسر كما تكسر (ن - فكسرتة كما يكسر)

پس حرب گفت احمد حدیث کرد ما را اسباط از نعیم بن حکیم مدائنی
 گفت نعیم حدیث کرد ما را ابو صریم گفت ابو صریم گفت علی (خ . و)
 روان شدم همراه پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تا اینکه آمدیم کعبه را
 پس بالا شد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) بر هر دو شانه من پس برداشتم
 او را پس هرگاه دید پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) ضعف من گفتم مرا بدشین
 برای من پس نشستم پس فرود آمد نبی الله (د . خ . ل . م) و نشست
 انحضرت و گفتم بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود کردم بر هر دو شانه
 انحضرت پس برداشت مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و گفتم علی
 (م .) پس تحقیق شان ایست که هرآینه خیال کرده شد طرف من
 که تحقیق من اگر خواهم هرآینه برسم بلندی آسمان را پس صعود کردم بر
 کعبه شریفه و بران کعبه صورتهای بت بودند از مس زرد یا از مس پس
 شروع کردم بقدیر اینکه زایل کنم او را از راست و چپ و پیش یا از پیش او
 و از خلف او تا اینکه وقتیکه استحکام شد ازو گفتم نبی الله (د . خ .
 ل . م) سنگ انداز او را پس شکسته کردم او را پس شکسته شد چنانکه
 شکسته می شود شیشه ها پستق فرود آمدم پس روان شدم من و پیغمبر

القواریر ثم نزلت فانطلقتم انا و رسول الله صلعم نستبق حتى
قوارینا بالبیوت خشية ان [نلقی احدا] (ن - یلقانا احد)
من الناس و الله تعالی اعلم *

ذکر ما خص به ص م دون الاولین و الاخرین من
فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم و بضعة ان - بضم [
منه و سيدة نساء اهل الجنة الا مریم بنت عمران
۱۲۳ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجریر بن
حریث قال انبانا الفضل بن موسی عن الحسن بن موسی عن
واقد عن عبد الله بن برودة عن ابيه قال خطب ابو بكر و عمر
فاطمة علیها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها علی
علیه السلام فزوجها منه *

خدا (د - خ - ل - م) پیشی گرفتیم تا اینکه پوشیده شدیم در خانه ها
برای خوف اینکه ملاقات کنیم کسی را (ن - ملاقات کند ما را کسی) از
مردم و خدا تعالی دان فرست *

این ذکر انجیز است که خاص شد بان چیز علی (ص -) سوای
مردم اولین و آخرین از فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا (د - خ -
ل - م) و پاره گوشت است از آنحضرت و مردار زمان
اهل جزیه است مگر مریم دختر عمران

۱۲۳ - خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را
جریر پسر حریث گفت جریر خبر داد ما را فضل پسر موسی از حسین پسر
موسی از واند از عبد الله بن برودة از پدر خود گفت پدر او خراسنگاری
نکاح کرد ابو بكر و عمر فاطمه را برود سلام پس گفت پیغمبر خدا (د - خ -
ل - م) تحقیق او خرد است پس خراسنگاری نکاح کرد او را علی برود
سلام پس نکاح داد آنحضرت فاطمه را با علی *

۱۲۴ — انبانا ابو سعيد اسمعيل بن مسعون قال حدثنا حاتم بن وردان (ن- داؤد) قال حدثنا ايوب السجستاني عن ابي بريدة (ن- ابي يزيد المدني) عن اسماء بنت عميس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحتنا جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن يقال كان في لسانها لثغة فقال ادعى اخي قالت هو اخوك و تنكحه قال نعم يا ام ايمن و سمعن النساء صوت النبي صلعم فتخبين قال اخب فاخترت انا في ناحية قالت فجاء علي ع م فدعا له النبي صلعم و نضح عليه بالماء و ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام و عابها خرقة من الحياء فقال لها قد انكحتك احب

۱۲۴ — خبر داد مارا ابو سعيد اسمعيل پسر مسعون گفت ابو سعيد حديث كرد مارا حاتم پسر وردان (ن- داؤد) گفت حاتم حديث كرد مارا ايوب سجستاني از ابي بريدة (ن- ابي يزيد مدنی) از اسماء دختر عميس گفت اسماء بدم در نکاح فاطمه دختر پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس هر گاه صبح بدم آمد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس زن دروازه را پس بشاده كرد برای آنحضرت ام ايمن تنگه شد بود در زبان ام ايمن شکستگی (در هندی نوشته گوید) پس فرمود طلب کن برادر مرا گفت ام ايمن او برادر تست و نکاح کرده میدید او را گفت آنحضرت آری ای ام ايمن و شدیدند زن او از بي را (د- خ- ل- م) پس پوشیده شدند گفت آنحضرت پوشیده شو پس پوشیده شدم من در یک طرف گفتم ام ايمن پس آمد علی برو سلام پس دعا کرد برای او بی (د- خ- ل- م) و پاشید بر سينه او آب را پستر گفتم طلب کنید نزدیک من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او سلام و بر او ثوب بود از حیا که در هندی گهوبگهت گوید پس گفت آنحضرت فاطمه زهرا را تحقیق نکاح کرده دادم تو را دوست نراهل

اهل بيٲتي الي ودعا لها و نضح عليها من الماء فخرج (رسول الله صلعم فراي سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بئس عميس قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بئس رسول الله صلعم فكرميتها قلت نعم قالت فدعالي * قال عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن) خالفه سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) فرواه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضه *

۱۲۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدي قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) عن ابي ايوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس رضه قال لما زوج رسول الله صلعم فاطمة من علي ء . م كان فيما

بيت خوه را كه طرف من است و دعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارك او ار آب پس بيرون آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس ديد سياهي را پس گفت ايست اين گفت ام ايمن گفتم اسماء گفت انحضرت دحدر عهيس گفتم آري گفت انحضرت بزدي در نكاح واطمه دحدر پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بزكري نو او را گفتم آري گفت اسماء پس دعا فرمود براي من . گفت ابو عبد الرحمن مخالفت كرد او را سعيد پسر ابي عروة (ن . عروبة) پس روايت كرد او را از ايوب از عكرمة از ابن عباس (خ . و) .

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث كرد مارا سهيل پسر خالد عبدي گفت سهيل حديث كرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابي عروة از ابي ايوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس (خ . و) گفت هر گاه نكاح كرده داد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) فاطمه را از علي برو سلام بود دران چيز كه هديه داد مهراة

اھدی سریر مشروط و وسادۂ من ادم حشوها لیف و قربة فقال و
 جاءوا بیطحاء الرمل فبسطوه فی البیت و قال لعلي عم اذا
 اتیت بها فلا تقربها حتی آتیک فجاء رسول الله صلعم فدق
 الباب فخرجت الیه ام ایمن فقال لنا - ثم اخي قالت و کیف
 یكون اخوک و قد زوجته ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل
 علی الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت اسماء بنت
 عمیس فاقبل علیها فقال لها جئت تکرمین ابنة رسول الله
 صلعم قالت نعم فدعا لها خیرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال
 و کان اليهود یاخذون (ن - یوحدون) الرجل من امرأته اذا
 دخل بها قال فدعی رسول الله صلعم بتور من ماء فتفل فیہ و

فاطمۂ زھرا سریر بافته شدہ و توشک (تکیہ) از چرم پوری او ریشہ های
 خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و اورزند مردم سنگ ریزہ های
 ریگ را پس کشادہ و پرا گندہ کردند او را در خانہ و گفت انحضرت برای
 علي برو سلام و قتیکہ آئی تو او را پس نہ قریب شوی تو او را تا اینکه آیم
 تو پس آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس زد دروازه را پس بیرون
 آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن ایا کجاست برادر
 من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال انکہ تحقیق نکاح
 کردہ دایہ دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است
 گفت ابن عباس پس متوجہ شد بر دروازه و دید سیاہی را پس گفت
 کیست این پس گفت ام ایمن اسما دختر عمیس است پس متوجہ شد
 طرف او پس گفت انحضرت اسماء را امدی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر
 خدا را (د . خ . ل . م) گفت اسما آری پس دعا فرمود انحضرت
 برای اسما بہتری را پس گفت ابن عباس راوی حدیث داخل شد پیغمبر
 خدا (د . خ . م) گفت ابن عباس بودند یہود بزد میگردند (ن - تنها
 میگردند) مردہ را از زن او و قتیکہ داخل شود ان مرد بان زن گفت ابن

غوث فیه ثم دعی علیا فرش من ذلک الماء علی وجهه و صدرة
و ذراعیه ثم دعی فاطمة فاقبلت تعثر فی ثوبها حیاء من رسول
الله صلعم ففعل بها مثل ذلک ثم قال لها یا ابنتی و الله انی
ما اردت ان أزوجه الا خیر اهلیم ثم قام فخرج *

۱۲۶ — اخبرنی احمد بن شعيب قال اخبرنی عمران بن
بکار عن (ن - بن) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن ابي نجيح عن ابيه ان معوية ذكر علی
بن ابيطالب فقال سعد بن ابي وقاص و الله لان يكون [الي
احدي] (ن - لي احد من) خصاله الثالث احب الي من
ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس لان يكون لي ما قاله

عیاس طلب کرد پیغمبر خدا (د . خه ل . ه) قدح را از آب پس آب
دهن مبارک خود انداخت درو و اعوذ بالله خواند درو پس طلبید علی
را پس پاشید ازین آب بر روی او و سینۀ او و هر دو بازوی او پس طلبید
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای
حیا از پیغمبر خدا (د . خه ل . ه) پس کرد آنحضرت با فاطمۀ زهرا
مثل ان چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پستر گفت فاطمه رض را ای
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه ازان کردم اینکه نکاح کرده ده
قرا مگر بهتر اهل بیت خود پستر برخاست پس بیرون رفت *

۱۲۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت خبر داد مرا عمران
پسر بکار از راشد گفت راشد حدیث کرد مارا احمد پسر خالد گفت احمد
حدیث کرد مارا محمد پسر عبد الله پسر ابي نجيح از پدر خود تحقیق
معویه ذکر کرد علی پسر ابيطالب را پس گفت سعد پسر ابي وقاص قسم
خداست هر اینه اینکه باشد طرف من یکی از خصلتهای او که سه است
دوستتر است طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کوه بر او افتاد

[فی غزوة تبوک] (ن - حین رده من تبوک) اما ترضی ان تگون
 منی بمذلة هارون من موسى الا انه لانی بعدی احب الی من
 انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لانیکون لی ما قاله یوم خیبر لاعطین
 الراية رجلا لحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیہ کرار لیس بفرار احب
 الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن اکون صهرا علی ابنتک ولی
 من الولد منها ما احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس •
 ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم سیده
 نساء [اهل الجنة] (ن - هذه الامة) الاموریم بنت عمران
 ۱۲۷ — انبانا محمد بن بشار قال حدثنا عبدالوهاب قال

هراینه اینکه باشد مرا آنچه که فرمود آنچه را وقت بازگشتن
 آنحضرت از موضع تبوک ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمذلة
 هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من دوست
 تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب و هراینه
 اینکه باشد مرا آنچه که فرمود آنچه را روز خیبر هراینه هراینه خواهم
 داد نیزه را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را
 خدا و رسول او و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است
 نیست گریزنده دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع
 کرد بر او آفتاب و هراینه اینکه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر
 از آن دختر آنچه که برای علیست دوست تراست طرف من از اینکه
 باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب •

اینکه خبرهای ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار
 زنان [اهل جنت] (ن - این است) است مگر مریم دختر عمران
 ۱۲۷ — خبر داد ما را محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد ما را

حدثنا محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن عائشة رض قالت مره
رسول الله صلعم فجاءت فاطمة فاكببت على رسول الله صلعم فسارها
فبكت ثم اكبت عليه فسارها فضحكت فلما توفي النبي
صلعم سألتها فقالت لما اكببت عليه اذلا اخبرني انه سيميت من
رجعه فبكت ثم اكببت عليه اخرى فاخبرني اني اسرع به لحوقا
واني سيده نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران فرفعت
راسي فضحكت *

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف
قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم
عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رض اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حدیث کرد مارا محمد پسر عمر از ابي سلمه
از عایشه رض بیمار شد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس آمد فاطمه پس
سرنگون کرد بر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) سرگوشی کرد انحضرت
فاطمه را پس گریست فاطمه رض پس سرنگون کرد بر انحضرت پس سر
گوشی کرد انحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات
یافت انحضرت (د . خ . ل . م) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه
که سرنگون کردم برو اول دفعه خبر داد مرا درینکه شتابست وفات خواهد
یافت انحضرت از درد خود پس گریه کردم پسر سرنگون شدم بران
حضرت دفعه دیگر پس خبر داد مرا که تحقیق من شتابتوام بالحضرت از
روی لاحق شدن و تحقیق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مريم
دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خندیدم *

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حدیث کرد مارا محمد
پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسى پسر یعقوب گفت یعقوب حدیث
کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقیق ام سلمه (د . خ . و)
و خبر داد ان راوی را که تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م) طلبید فاطمه

دعی فاطمة فذاجاها فبکنت ثم جذبها فضحکت فقالت ام سلمة
فلما توفي رسول الله صلعم سألتها عن بكاها وضحكها فقالت
اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فبکيت ثم اخبرني اني
سيدة نساء اهل الجنة بعد مريم بنت عمران فضحکت *

۱۲۹ — حدثنا [اسحاق بن ابراهيم] (ن - اسحاق بن

ابراهيم بن مخلد بن راهوية) قال انبانا جرير عن [يزيد] (ن -

يزيد بن ابي زهد) عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي

سعيد (ع) قال قال رسول الله صلعم الحسن والحسين سيدا

شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من

فضل مريم بنت عمران *

۱۳۰ — [انبانا منصور الطوسي قال حدثنا ابوبكر الزبيري]

را پس سرگوشي کرد اورا پس گريست او پس کشيد انحضرت فاطمه
را پس خنديد پس گفت ام سلمه پس هرگاه که وفات يافت پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) سوال کردم اورا از گريستن او و خندیدن او پس گفت
حضرت فاطمه خبر داد مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) ايذکے وفات
خواهد يافت پس گريه کردم پستر خبر داد مرا که نکنيق من سردار زنان
اهل جنت ام بعد مريم دختر عمران پس خنديدم *

۱۲۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا

چرير از يزيد از عبد الرحمن پسر ابي نعيم از ابي سعيد (خ . و) گفت

ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) حسن و حسين هر دو سردار

جوانان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چیز که

است از فضل مريم دختر عمران *

۱۳۰ — خبر داد مارا منصور طوسي گفت منصور حديث کرد مارا

(ن .) اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري
 عن (محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر واسمه محمد
 بن مروان قال حدثنا ابو حازم عن ابى هريرة رضى قال ابى علينا
 رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قائلنا يا
 رسول الله قد شق علينا [لم ترك] (ن -) تركتنا اليوم) قال ان
 ملكا من السماء لم يكن رأني فاستاذن الله تبارك و تعالى في
 زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء أمتي و
 ان حسنا و حسيننا سيدا شباب اهل الجنة *

۱۳۱ — ابن ابي احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا
 الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراس عن الشعبي عن
 مسروق عن عائشة رضى قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد پسر عيد الله گفت مرا جعفر و نام او محمد پسر
 مروان است گفت جعفر حديث کرد مرا ابو حازم از ابى هريرة (خ . و)
 گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) یک
 روز را صبح روز را پس هرگاه که شد وقت شب گفت انحضرت را
 گویند ما ای پیغمبر خدا تحقیق دهور و شاق شد بر ما چرا ترک فرمود
 تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق فرشته ارسمان نبود که
 دیده بود مرا پس طلب اذن کرد حدایي بزرگ و بلند قر را از زیارت من
 پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من سردار زنان
 امت من است و تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل جنت اند
 ۱۳۱ — خبر داد مرا احمد پسر عثمان (ن - سليمان) گفت احمد
 حديث کرد مرا فضل پسر زكريا گفت فضل حديث کرد مرا زكريا از
 فراس از شعبي از مسروق از عایشه (خ . و) گفت عایشه روبرو آمد
 حضرت فاطمه بود رفتار او رفتار پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبكت فقلت لها استضحك رسول الله صلعم بعديته و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما رأيك مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت ما كنت لافشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها فقالت انه اسر الي اولي فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و نعم السلف انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترضي ان تكون سيدة نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكت *

انحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود يا از طرف چپ خود پستر سر گوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم اورا خنديد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بعديت خود و گريه ميكني تو پس تحقيق انحضرت سر گوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نزديك تر از ناخوشي و غم و پرسيدم اورا از انچيز كه فرمود انحضرت پس گفت نه هستم كه فاشي و ظاهر كنم راز پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) نا اينكه وقتيكه تيزي كرده شد انحضرت يعني انذقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه را پس گفت فاطمه زهرا تحقيق سر گوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق چپرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قران هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش آمد مرا به قران دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روي لاحق شدن بمن و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين پس گفت انحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين آمة يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم *

۱۳۲ — انبأ محمد بن معمر البحراني قال حدثنا ابو داود

قال حدثنا ابو عوانة عن فراس عن الشعبي عن مسروق قال
 اخبرتني عايشة رضى قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر
 منا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا والله ان تخطي مشيتها
 من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا
 بنتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيى فبكت
 بكاء شديدا ثم سارها بشيى فضحكت فلما قام رسول الله صلعم
 قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسرار و انت
 تبكين اخبريني ما قال لك فالت ما كنت لافشي رسول الله
 صلعم بسره فلما توفى قلت لها اسالك بالذي لي عليك من

۱۳۲ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بحرانی گفت محمد حدیث

کرد مارا ابو داود و گفت ابو داود حدیث کرد مارا ابو عوانه از فراس
 از شعبی از مسروق گفت مسروق خبر داد مرا عایشه (خ . و) گفت
 بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تمام نه مانده بود از ما
 کسی پس آمد فاطمه زهرا و رفتار میفرمود و قسم خدا است اینکه
 مشابه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تا
 اینکه رسید فاطمه زهراء طرف حضرت پس گفت آن حضرت اورا خوشي
 باد ترا ای دختر من پس نشاید اورا از طرف راست او با از طرف چپ او
 پستو سرگوشي فرمود اورا بچیزی پس گریه کرد گریه سخت پس سرگوشي
 فرمود بچیزی پس خدید پس هرگاه که استاده شد پیغمبر خدا
 (د . خ . م) گفتم اورا چه چیز خاص کرد ترا پیغمبر خدا (د . خ . م)
 از درمیان ما به سرگوشي کردن و نو گریه می کردی خبرده مرا چه خبر
 فرمود ترا گفت فاطمه زهراء نه هستم اینکه هرانیده ظاهر کنم پیغمبر
 خدا را (د . خ . ل . م) به راز او پس هرگاه وفات یافت آنحضرت گفتم
 حضرت فاطمه را سوال میکنم ترا بانچیز که مرا بر تو است از حق ان

الحق ما سارك به رسول الله صلعم فقالين اما الان فذعم سارني
 المرة الاولى فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقران في كل عام
 مرة وانه عارضني به العام مرتين ولا ارى الا اجل (ن - الاجل الا)
 قد اقترب فانتقي الله تعالى و اصبري فبكيت ثم قال لي يا فاطمة
 اما قرضين ان تكون (ن - انك تكوني) سيدة نساء هذه الامة
 و سيدة نساء العالمين فضحك *

ذكر الاخبار الماثورة بان فاطمة بضعة من رسول الله صلعم

۱۳۳ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابن قتيبة بن
 سعيد قال حدثنا الليث عن ابي مليكة عن المسور بن مخرزمة
 قال سمعت رسول الله صلعم و هو على المنبر يقول ان بني

چيز را كه سرگوشي فرمود ترا بان چيز پيغمبر خدا (د . خ . م) پس
 گفت فاطمه رضه اما اين وقت پس آي ميگويم ترا كه سرگوشي فرمود مرا
 دفعه اول پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قران
 در هر سال يك دفعه و تحقيق جبرئيل پيش آمد مرا به قران امسال
 دو دفعه و نمي بينم مگر مرگ تحقيق قريب شد پس پرهيز كن خدا تعالى
 را و صبر كن پس گريه كردم پستر گفت مرا اي فاطمه ايا راضي نمي شوي
 اينكه باشي سرور زنان اين امت يا سردار زنان تمام عالم پس خنديدم *

اين ذكر خبر هاي نقل کرده شده است باين كه تحقيق

فاطمه پاره گوشت است از پيغمبر خدا (د . خ . م)

۱۳۳ - خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 پسر قتيبه پسر سعيد گفت ابن قتيبه حديث كرد مارا ليت از ابي مليكة
 از مسور بن مخرزومه گفت مسور شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . م) و حال
 آنكه آنحضرت بر مظهر بود مظهر گفت تحقيق پس از آن هشتم پسر مخرزومه طابعت

هاشم بن المغيرة استاذنوني ان ينكحوا ابنتهم عن علي بن ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا راى ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق (ن - يطلق) ابنتي و ان ينكح ابنتهم قال (ن - فانما) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يوذيني ما اذها و من آذنى رسول الله فقد حبط عمله *

ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۱۳۴ — ابنا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المسور بن مخزومة رض يقول سمعت رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استاذنوني ان ينكحوا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن كرد مرا اينكه نكاح كند دختر خود را از علي پسر ابي طالب (خ و) پس نه اذن دهنده ام پسترنه اذن دهنده ام مگر ديد اوشان اينكه اراده كند پسر ابيطالب اينكه جدا كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را گفت انحضرت اين پاره گوشت است از من پرورش ميكند مرا آنكس كه پرورش كرد اورا و اذيت مي دهد مرا آنكس كه اذيت داد اورا و آنكس كه اذيت داد پيغمبر خدا را پس تحقيق باطل شد عمل او .

ابن زكرا اختلاف نقال كندگان است براي ابن زبير

۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان گفت عثمان حديث كرد مارا يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث كرد مارا بشر پسر سري گفت بشر حديث كرد مارا ليث پسر سعيد گفت حديث كرد مارا پسر ابي مليكة گفت شنيدم مسور پسر مخزومه را (خ و) ميگفت شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) در مكه خطبه ميخواند پس گفت تحقيق بني هاشم طلب اذن كردند مرا اينكه نكاح كند دختر خود را و تحقيق من

ثم لا آذن الا ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ابنتي و ان ينكح
ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة او قال بضعة مني يوذيني ما
اذاها و يربذي ما رابها و ما كان له (ن - لابن ابي طالب)
ان يجمع بين بنت عذر الله و بين بنت رسول الله *

۱۳۵ — ابانا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن
مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفیان عن عمرو عن ابن ابي
ملبکه عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة
مني من اغضبها اغضبني *

۱۳۶ — ابانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه
عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين (رض) ان المسور بن مخرمة
رض اخبره ان رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة مني *

دهنده ام پسترد نه اذن دهنده ام مگر اينکه اراده کند پسر ابيطالب اينکه جدا
کند دختر مرا و اينکه نکاح کند دختر ايشان را پسترد گفت تحقيق فاطمه
پاره گوشت است يا فرمود پاره گوشت است از من اذيت ميدهد مرا
آنکس که اذيت داد فاطمه را و مي پرورد مرا چيزيکه ميپرورد او را و نيست
براي علي اينکه جمع کند درميان دختر دشمن خدا و دختر پيغمبر خدا *

۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد مارا
خرث پسر مسكين از روی خواندن آن حديث براو و من مي شنيدم از
ابو سفیان از عمرو از پسر ابي مليکه از مسور پسر مخرمه تحقيق دبي
(د . خ . ل . و) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من آنکس
که غصه کرد او را غصه کرد مرا *

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث کرد مارا
بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر
حسين (خ . و) هر دو تحقيق مسور پسر مخرمه (خ . و) خبر داد
او را تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ل . و) گفت تحقيق فاطمه پاره
گوشت است يا پاره گوشت است از من *

۱۳۷ — اخبرني عند الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن حلحلة (ن - طلحة) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المصور بن مخزومه قال سمعت رسول الله صلعم يخطب على منبره هذا واذا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني *

ذكر ما خض به علي بن ابي طالب (ك - ۸) من الحسن والحسين ابني رسول الله صلعم وريحانية من الدنيا وميدى شباب اهل الجنة الا عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبانا احمد بن بكار الخزازي (ن - الحراني) قال

۱۳۷ — خير داد مرا عبد الله پسر سعد پسر ابراهيم پسر سعد گفت ميد الله حديث كرد مارا عم من گفت عم من حديث كرد مارا پدر من از وليد پسر كثير از محمد پسر عمر پسر حلحلة كه تحقيق محمد حديث كرد وليد را كه تحقيق ابن شهاب حديث كرد محمد را كه تحقيق علي پسر حسين حديث كرد اورا تحقيق مسور پسر مخزومه گفت شنيدم پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) خطبه ميخواند بر منبر خود كه اين است و من آن وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من *

اين ذكر ان چيز است كه خاص شد بان چيزهاي پسر ابي طالب بزرگ كند خدا ذات اورا از حسن و حسين هر دو پسران پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) و هر دو ريحان او از دنيا هر دو سردار جوانان اهل جنة مگر عيسى پسر مريم و يحيى پسر زكريا بر او شان سلام

۱۳۸ — خير داد ما را احمد پسر بكار خزازي گفت حديث كرد مارا

حدیثنا محمد بن سلمة عن ابن اسحاق عن یزید بن عبدالله بن قسط عن محمد بن أسامة بن زید عن ابيه قال قال رسول الله صلعم
 « انت يا علي فختني و ابو ولدي و انت مني و انا منك »

ذکر قول النبی صلعم الحسن والحسین ابنای

۱۳۹ — اخبرنی القاسم بن زکریا بن دینار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثنی موسى هو بن یعقوب الزمعي عن عبد الله بن ابي بكر بن زید بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي سهل النبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زید بن حارثة قال طرقت رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج و هو مشتمل علي شبيبي لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين علي وركبه فقال

محمد پسر سلمه از ابن اسحاق از یزید پسر عبدالله پسر قبط از محمد پسر
 أسامة پسر زید از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
 اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منستی و من از توام .

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . م) حسن و حسین

مردود بهر آن من اند

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث
 کرد مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب
 زمعیست از عبد الله پسر ابي بكر پسر زید پسر مهاجر گفت عبد الله
 خبر داد مرا مسلم پسر ابي سهل نبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از
 أسامة پسر زید پسر حارثة گفت أسامة آمدم نزدیک پیغمبر خدا (د . خ .
 ل . م) شب را برای بعض حاجت پس بیرون آمد و او شامل کرده
 شده است بر چیزی نهی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که
 فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شده

هذا ابناي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله *

ذکر اخبار الماثورة في ان الحسن و الحسين

سیدا شباب اهل الجنة

۱۳۰ — ابانا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعیم قال

حدثنا يزيد بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعیم عن ابي سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين

سیدا شباب اهل الجنة *

۱۳۱ — اخبرنا احمد بن حرب قال حدثنا ابن فضیل عن يزيد

عن عبد الرحمن عن ابي نعیم عن ابي سعید الخدری عن النبي صلعم قال ان حسنا و حسينا سیدا شباب اهل الجنة ما استثنی من ذلك *

است بر او چیز پس کشاد آن حضرت پس ناگاه حسن و حسین بر هر دو شانه آنحضرت بودند پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند ای بار خدایا تحقیق تو میدانی تحقیق من دوست میدارم آن هر دو را پس دوست دار آن هر دو را خدا *

این ذکر خبر های نقل کرده شده است در ینکه تحقیق

حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۳۰ — خبر داد مارا عمرو پسر منصور گفت عمرو حدیث کرد مارا

ابو نعیم گفت ابو نعیم حدیث کرد مارا يزيد پسر مروان از عبد الرحمن پسر ابي نعیم از ابي سعید خدری (خ . و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند *

۱۳۱ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا

پسر فضیل از يزيد از عبد الرحمن از ابي نعیم از ابي سعید خدری از النبي (د . خ . ل . م) گفت آنحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند نه خارج کرد ازین حکم کسی را *

۱۴۲ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن
 مروان عن الحكم بن عبدالرحمن و هو ابن نعيم عن ابيه عن ابي
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا
 شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا *

ذکر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ريحانتي من هذه الامة

۱۴۳ — انبانا محمد بن عبدالاعلى الصنعاني قال حدثنا
 خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله صلعم
 يعني انس بن مالك رضى قال دخلت او ربما دخلت طي
 رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان طي بطنه قال ويقول
 هما ريحانتي من هذه الامة *

۱۴۴ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان
 از حکم پسر عبد الرحمن و او پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد
 خدری گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) حسن و
 حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله
 عيسى و يحيى پسر زكريا *

ابن ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) حسن و حسين هر دو ريحان من اند از اين امه

۱۴۴ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى صنعاني گفت محمد
 حديث كود مارا خالد از اشعث از حسين از بعض صحبت دارنده هاي
 پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) يعني انس پسر مالك (خ. و) گفت
 داخل شدم با وسا اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا (د. خ. ل. م)
 و حال آنکه حسن و حسين منقاب مي شدند بر شکم مبارك آنحضرت
 گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند از اين امه *

۱۴۴ — انبانا ابراهیم بن یعقوب الجرجانی قال حدثنا وهب بن جریر ان اباہ [معویة] (ن - حدثه) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبد اللہ بن ابی یعقوب عن ابی نعیم قال کذبت عند ابن عمر فاتاہ رجل یسألہ عن دم البعوض ینکون فی ثوبہ و یصلی فیہ فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من یعذرني من هذا یسألني عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول اللہ صلعم و قد سمعت رسول اللہ صلعم یقول الحسن و الحسین هما ریحانتي من الدنیا *

ذکر قول النبی صلعم لعلی (ک . ه) انت اعز علی من فاطمة و فاطمة احب الی منک

۱۴۵ — اخبرني زکریا بن یحیی قال حدثنا ابن ابی

۱۴۴ — خبر داد مارا ابراهیم پسر یعقوب جرجانی گفت ابراهیم حدیث کرد مارا وهب پسر جریر تحقیق پدر او معویہ حدیث کرد اورا گفت پدر او شنیدم محمد پسر حسن پسر عبد اللہ پسر ابی یعقوب از ابی نعیم گفت ابی نعیم بودم نزدیک پسر عمر پس آمد اورا مرد سوال میکرد اورا از خون پشه بود در پارچه او و نماز میخواند در آن پارچه پس گفت پسر عمر از کدام کس است تو گفت از اهل عراق ام گفت انکس که عذر میدهد مرا ازین سوال میکند مرا از خون پشه و تحقیق قتل کردند پسر پیغمبر خدا را (د . ه . ل . م) و تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را (د . ه . م) میگفت حسن و حسین آن هر دو ریحان من اند از دنیا *

این ذکر فرمودن نبی است (د . ه . ل . م) برای علی

(ب ز) تو عزیز تر است بر من از فاطمه و فاطمه دوست

تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا

عمر قال حدثنا سفیان عن ابن ابي نجیح عن ابيه عن رجل قال سمعت علياً رضي الله عنه يقول خطبت الي رسول الله صلعم فاطمة عايتها السلام فزوجني فقالت يا رسول الله صلعم اذا احب اليك ام هي فقال هي احب الي منك وانت اعزالي منها*

ذکر قول النبی صلعم لعلي (ک. ه) ما سألت لنفسی شیاً الا وقد سألت لك

۱۳۹ — اباننا عبدالاعلی بن واصل بن عبدالاعلی قال حدثنا علی بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابي اسود عن یزید بن ابي زیاد عن سلیمان بن ابي عبدالله بن الحریب عن جده عن ابي رضی قال مررتك فعادني رسول الله صلعم فدخل علي

پسر ابي عمر گفت پسر ابي عمر حدیث کرد مارا سفیان از ابن ابي نجیح از پدر خود از مردی گفت آن مرد شنیدم علی را (ح. و) بر مدینه در کوفه می گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه) فاطمه را پس نکاح کرده داد انحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا (د. خ. ه) من دوست تو ام طرف تو یا ابن پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن *

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. ه) برای علی نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۴۰ — خبر داد مارا عبدالاعلی پسر واصل پسر عبدالاعلی گفت عبدالاعلی حدیث کرد مارا علی پسر ثابت گفت علی حدیث کرد مارا منصور پسر ابي اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابي عبدالله پسر حریب از جد خود از علی (خ. و) گفت مریض شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا (د. خ. ه) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرموده

و انا مضطجع فاتكى الى جنبى ثم سجانى بثوبه فلما رأنى
 قد هديت قام الى المسجد يضلې فلما قضى صلوته جاء فرفع
 الثوب عني و قال قم يا علي [فقد برأت فقامت كان] (ن -
 فقامت و قد برأت كانما) لم اشتك شيئاً قبل ذلك فقال ما سألت
 (بي شيئاً في ضلّاتي الا اعطاني و ما سألت لنفسي شيئاً الا قد
 سألتك لك * قال عبدالرحمن خالفة جعفر الاحمر فقال عن يزيد
 بن ابي زياد عن عبدالله بن الحارث عن علي *

۱۴۷ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال ابي علي (رض)
 قال رجعت وجعا شديدا فاتيت النبي صلعم فانامني في مكانة
 و قام يصاي و القى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد
 برئت لا باس عليك و ما دعوت الله لنفسي شيئاً الا دعوت

طرف پهلوئى من پستر پوشيد مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق
 راحت یافتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد
 نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای
 علی پس تحقیق نذرست شدی پس بر خامتم گویا که هیچ بیمار نبودم
 پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را
 مگر داد مرا و نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال
 کردم آنچه را برای تو * گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را جعفر
 احمر پس گفت جعفر از یزید پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرب از علي *
 ۱۴۷ - خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دیدار گفت مرا علي (رض) و
 گفت دردمند شدم درد سخت را پس آمدم نبی را (د . خ . م) پس
 خوابانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز میخواند و انداخت بر من
 طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علی پس تحقیق نذرست شدی
 نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم
 برای توبه * مثل این دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیبت لی ار قال اعطیت
الا انه قيل لي لاني بعدك *

ذکر ما خص به النبی صلعم لعلمی (ک . ۵)

۱۴۸ — انبایا احمد بن حرب قال حدثنا [قاسم] (ن -
ابن قاسم) و هو ابن یزید قال حدثنا ابی سفیان عن ابی اسحاق
عن ناجیة بن کعب الاسدی عن عابی رضه انه اتى رسول الله
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن تواریه قال اذهب
فوارى اباک و لا تحدثن حدیثا حتى تاتینی قال ففعلت ثم
اتیته فامرانی ان اغتسل و دعا لی بدعوات ما یسرینی ما علی
وجه الارض بشیوی منهن *

۱۴۹ — انبایا محمد بن المثنی عن ابی داؤد قال اخبرنی

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو •

این ذکر انچه است که خاص کرد با پنجهز نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا
قاسم و او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از ابی
اسحاق از ناجیه پسر کعب امسی از علی (خ - و) تحقیق شان اینست
که آمد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت علی تحقیق عم تو پدر
گمراه تحقیق مرد پس کدام کس پوشد او را گفت انحضرت برو پس پوش
پدر خود را و البته البته نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بیائی تو مرا
گفت علی مرتضی پس کردم پس آمد نزد انحضرت پس حکم کرد مرا
اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا بدعاهای نه خوش میکند مرا انچه که بر
روی زمین ست مقابله هیچ چیز از آنها •

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی از ابی داؤد که گفت مرا

شعبه قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي رضي قال
لما رجعت الى النبي صلعم قال لي كلمة ما احب الي بها الدنيا *

ذکر ما خص به علی من صرف اذی الحار و البود

۱۵۰ — اخبرنا محمد بن یحیی بن ایوب بن ابراهیم قال
حدثنا هاشم بن مخلد الثقفی عن ایوب بن ابراهیم قال حدثنا
محمد بن یحیی وهو جدي عن ابراهیم الصایغ عن ابي اسحاق
الهمدانی عن عبدالرحمن بن ابي لیلی ان علیا رضي خرج علينا
في حر شديد و عابه ثياب الشتاء و خرج علينا في الشتاء و عليه
ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما
رجع الى ابيعه قال يا ابيك ارايت ما صنع امير المؤمنين عم خرج

شعبه گفت شعبه خبر داد مارا فضیل ابو معاذ از شعبي از علی (خ . و)
گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبی (د . خ . ل . م) گفت مرا کلمه
نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنیا *

این ذکر آنچه که خاص شد بان چیز علی از گردانیدن باو

اذیت گرمی را و سردی را

۱۵۰ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر ایوب پسر ابراهیم گفت
محمد حدیث کرد مارا هاشم پسر مخلد ثقفی از ایوب پسر ابراهیم گفت
ایوب حدیث کرد مارا محمد پسر یحیی و او جد من است از ابراهیم صایغ
از ابي اسحاق همدانی از عبد الرحمن پسر ابي لیالی تحقیق علی (خ . و)
بیرون آمد بر ما در گرمی سخت و بر او پارچه های سرما بود و بیرون آمد
برابر ما در سرما و بر او پوشاک گرما بود پستری طلبید آب را پس نوشید
پستر مسح کرد و مالید عرق را از پیشانی خود پس هرگاه که رجوع کرد عبد
الرحمن طرف پدر خود گفت ای پدر من ایا دیدی چه کرد امیرالمؤمنین
بیرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه های گرما بود و بیرون آمد بر ما

علینا فی الشتاء و علیہ ثیاب الصیف و خرج علینا فی الصیف و علیہ ثیاب الشتاء فقال ابو لیلی هل تطیب و اخذ ید ابنه عبد الرحمن فاتی علیا رض فقال له علی رض ان النبی صاعم کان بعث الی و انا ارمد شدید الرمد فبزق فی عینی ثم قال افتح عینک ففتحتهما فما اشتکیتهما حتی الساعة و دعا لی فقال اللهم اذهب عنه الحر و البرد فما رجدت حرا ولا بردا حتی یومی هذا *

ذکر ما خفف بامیرالمومنین علی بن ابیطالب

(۴۰) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبدالله بن عمار قال حدثنا

قاسم الجرمي عن سفيان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و برو پارچه های سرما بود پس گفت ابو ایوب ای خوش طبعی میکنی و بگرفت دست پدر خون را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ و) پس گفت اورا علی (خ و) تحقیق نبی (د و خ و ل و م) بود که فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم پس آب دهن انداخت در هر دو چشم من پسر فرمود بکشا هر دو چشمان خود را پس کشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بارخدا دورکن از او گرمی را و سردی را پس نیافتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است •

این ذکر آنچه است که تخفیف کرده شده آنچه است بسبب

امیرالمومنین علی بن ابیطالب بزرگ کند ذات

اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبدالله پسر عمار گفت محمد حدیث

کرد ما را قاسم جرمی از سفیان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از

بن محمد بن خثیم عن محمد بن کعب القرظی عن محمد بن خثیم عن عمار بن یاسر رضی الله عنه قال كنت اذا و علي بن ابيطالت م رفیقین فی غزوة فلما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعماون في عين اهرم او في نخل لهم فقال لي علي يا ابا يقظان هل لك ان تأتي هؤلاء فتنظر كيف يعملون قال قلت ان شئت فجيئناهم فانظرنا الى عملهم ساعة ثم عشنا النوم فانطلقت انا و علي حتى اضطجعنا في ظل سور من النخلة في دقعات من التراب فنمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله و قد تترينا من تلك الدقعات التي نمنا عاينها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعابي رضی الله عنه يا ابا تراب لما

اصحاح از یزید پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر کعب قرظی از محمد پسر خثیم از عمار پسر یاسر (خ . م . و) گفت عمار بودند و علی پسر ابی طالب برو سلام هر دو رفیق در یک جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پیغمبر خدا (د . م . ل . م) و اقامت کرد در ان جنگ دیدیم مردم را از قبیلۀ بنی مدلج عمل و کار میکردند در چشمه که برای اوشان بود با در درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علی ای ابو يقظان ای برای تو هست اینکه ائی تو ان جماعت را پس نگاه کنی چگونه کار میکنند گفت عمار گفتم اگر خواهی تو نیز بدهی پس آمدیم ما اوشان را پس نظر کردیم طرف کار ایشان یک ساعت پستتر غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من و علی تا اینکه هراز شدیم در سایۀ دیوار از خرما و در تلوخ ها از ب تراب پس خوابیدم پس قسم خدا نه خیردار کرد ما را مگر پیغمبر خدا (د . م . ل . م) حرمت میداد ما را به پای مبارک خود و تحقیق خاک اوده شدیم از این کارها چنین کارها که خوابیده بودیم در او پس آنروز گفت پیغمبر خدا (د . م . ل . م) برای علی (خ . م . و) ای ابو تراب

وَأَيُّ (ن - یرى) مما عليه من التراب ثم قال الا احدثکم باشقی الناس قلذا بلی یا رسول الله قال احمر ثمود الذي عقر الذاقة و الذي يضربک یا عای علی هذه و وضع یدة علی ضربة حتى تبل منها هذه و اخذ بلحیته *

ذکر احدث (ن - آخر) الناس عهدا برسول صلعم

۱۵۳ — انبانا ابو الحسن علی بن حجر المرزى قال ابنانا

جریر عن المغيرة عن ام المومنین ام سلمة رض قالت ان احدث (ن - اقرب) الناس عهدا برسول الله صلعم عای *

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جریر عن

مغيرة عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رض والذي يخلف به ام

برای انکه دید ازان چیزی که برو بود از خاک پستق گرفت آگاه باش حدیث میکند شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت انحضرت سرخ رنگ نمود کسیکه که بوی کرد ماده شقر را و کسیکه خواهد زد ترا ای عای بر این جای و نهاد دست مبارک خود را بر ضربه تا اینکه تر خواهد شد ازان ضربه این و گرفت ریش او را •

این ذکر نوپ بردا تر (ن - آخر) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد مارا ابو الحسن علی پسر حجر مرزى گفت ابو

الحسن علی خبر داد مارا جریر از مغیره از ام مومنین ام سلمه (خه و) گفت ام سلمه تحقیق ذو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا (د • خه ل • ه •) علی است *

۱۵۴ — خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا

جریر از مغیره از ام موسى گفت ام موسى گفت ام سلمه (خه و) وانکس که پس می بود او را ام سلمه تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر

سلمه ان اقرب الناس عهدا برسول الله صلعم علي رضه قال لما كان غدوة قبض رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان ارمى في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طلوع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند رسول الله صلعم بومئذ في بيت عائشة و كنت في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناهن من وراء الباب فاكتب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يناجيه *

ذکر قول النبی صلعم لعلي رضه تقاتل ابي تاويل القران كما قاتلت ابي تنزيله

۱۵۵ — انبانا احمد بن شعيب قتل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گفتم هرگاه بود صبح وفات پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علي پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) مردم پرا بود که گمان ميکردم در حاجت گمان ميکردم او را که فرستاد آنحضرت او را پس شروع فرمود ميگفت آمد علي سه دفعه فرمود پس آمد علي پيش طلوع افتاب پس هرگاه اينکه آمد علي شناختيم تحقيق آنحضرت را طرف او حاجت است پس بيرون آمديم از خانه و بوديم نزديک پيغمبر خدا (د. خ. م) امروز در خانه عايشه پس بودم در آخر افکس که بيرون آمدم از خانه پستور نشستم در ديك تر آن زنان از سواء دروازه پس سرنگون كود علي (خ. و) بر آنحضرت پس بود آخر مردم تا آنحضرت وقت وفات پس شروع كرد که راز ميگفت آنحضرت را و سرگوشي ميکرد او را *

اين ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) برای علی (خ. و)
جنگ و قتل خواهد کرد علی بر تاويل قران چنانکه قتا کردم بر تنزيه او

۱۵۵ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

و محمد بن قدامة و اللفظ له عن حريث عن الأعمش عن اسمعيل بن رجاء عن ابيه عن ابي سعيد الخدري رضي قال كنا جلوسا نذتظر رسول الله صلعم فخرج الينا قد انقطع شسع اعلاه فرمى بها الي علي فقال ان منكم من يقاتل علي تاويل القوان كما قاتلت علي تنزيله فقال ابوبكر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا و لكن خاصف الذعل •

الترغيب في نصرة علي رضي

۱۵۶ — ابانا يوسف بن عيسى قال ابانا الفضل بن موسى قال حدثنا الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضي في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و انا ولي المومنين و من كذبت وليه فهذا

اسحاق پسر ابراهيم و محمد پسر قدامة و اعظ حديث برای اسحاق و محمد از حديث از اعمش از اسمعيل پسر رجاء از پدر او از ابي سعيد خدري است (ع. و) گفت بوديم ما نشسته انتظار ميگرددیم پيغمبر خدا (د. خ. م) پس بيرون آمد طرف ما تحقيق منقطع شد كداره كفش او پس انداخت او را طرف علي پس گفت تحقيق از شما آنكس است كه چنگ و قتل خواهد كرد بر تاويل قران چنانكه قتل كردم بر تنزيل قران پس گفت ابوبكر من پس فرمود نه پس گهت عمر من پس فرمود نه و ايكن دوزنده پاپوش •

ابن زكرفيت دمايين است در يارمی کردن علی (خ. و)

۱۵۶ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خبر داد مارا فضل پسر موسى گفت فضل حديث كرد مارا اعمش از ابي اسحاق از سعيد پسر وهب گفت سعيد گفت علي (خ. و) در مكان سوای مسجد قسم مي دهم بخدا آنكس را كه شنيد پيغمبر خدا را (د. خ. ل. م) روز غدیر خم و اين كلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و آنكس كه باشم دوست او پس اين است دوست او اي بار خدا دوست دار آنكس را كه دوست دارد

وايه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و
 اخذل من خذله قال سعيد فقام الي جنبى ستة و قال حارثة
 بن مضر بن قام من عندي ستة و قال زيد بن منبج قام عندي ستة
 و قال عمرو بن ذى مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه •
ذكر قول النبي صلعم لعمار تقتلك الفئة الباغية

۱۵۷ — انبانا عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الزهري
 قال حدثنا غندر عن شعبة قال سمعت خالد الخذاء يحدث عن
 سعيد بن ابي الحسن عن امه عن ام سلمة رضى ان رسول الله صلعم
 قال لعمار تقتلك الفئة الباغية و خالفه ابودارد قال حدثنا
 شعبة قال حدثنا ايوب و خالد عن الحسن عن امه عن ام

علي را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد علي را و يابى ده انكس را
 كه يارى دهد اورا و فرو گذار انكس را كه فرو گذاشت على را گفت سعيد
 پس ايستاده شد طرف پهلوى من شش نفر وگفت حارثه پسر مضر ايستاده
 شد برديك من شش مرد وگفت زيد پسر منبج ايستاده شد برديك من
 شش كس و گفت عمرو پسر ذى مري فرمود انحضرت دوست ميدارم انكس
 را كه دوست داشت علي را و دشمن دارم انكس را كه دشمن داشت اورا •

اين ذكر فرمودن نبى ست (د . خ . ل . ه .) براى عمار
 قتل خواهند كرد ترا گروه باغى

۱۵۷ — خير داد مارا عبدالله پسر محمد پسر عبدالرحمن زهري گفت
 عبدالله حديث كرد مارا غندر از شعبه شنيدم خالد الخذاء را حديث ميبرد
 از سعيد پسر ابي الحسن از مادر خود از ام سلمه (خ . و) تحقيق پيغمبر
 خدا (د . خ . ل . ه .) گفت بواى عمار قتل خواهد كرد ترا گروه باغيه •
 خلاف كره اورا ابوداؤد گفت حديث كرد مارا شعبه گفت حديث كرد
 مارا ايوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه (خ . و) تحقيق پيغمبر

هلمة رضه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *

قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن *

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع

قال حدثنا ابن عون عن الحسن عن ام سلمة رضه قالت

لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره

قالت فوالله ما نسيت و هو يقول اللهم ان الخير خير الاخرة

فاغفر الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله

الفئة الباغية *

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد

الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال

قالت ام الحسين قالت ام المومنين ام سلمة رضه ما نسيت يوم

خدا (۵۰ خ . ل . م) گفت براي عمار قتل خواهد کرد ترا گروه باغي •

گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرد اورا پسر عون از حسن •

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع

است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام

سلمه (۵۰ خ . و) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او يعني الحضرت

ميداد مردم را خشت و تحقيق غبار الوده شد موي ميداد الحضرت گفت

ام سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و الحضرت مي فرمود اي

بار خدا تحقيق خير و بهتري بهتري آخرة است پس بخش قبيله انصار و

مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سميه را قتل خواهد

کرد اورا گروه باغيه •

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد

پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا

پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المومنين ام سلمه

(۵۰ خ . و) نه فراموش کردم روز خندق را و الحضرت ميداد مردم را خشت

الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان
الخبر خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [عمار فقال]
(ن - عمار بن سمية و قال) تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبدالله

بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن
جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري
رضه ان (سول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية •

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شمیل عن

شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري رضه قال
حدثني من هو خير مني ابوقنادة ان (سول الله صلعم قال لعمار
يوشك يا بن سمية و مسح الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية •

و تحقیق غبار الوده شد سوی سینگ مبارک انحضرت او میفرمود ای بارخدا
تحقیق خیر و بهتری بهتری آخرت است پس نخش قبیلک انصار و مهاجرین
را و آمد عمار پس فرمود ای پسر سمیه قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه •

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

احمد پسر عبدالله پسر عبدالحکیم و محمد پسر ولید گفتند آن مرد
حدیث کرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حدیث کرد مارا
شعيب از خالد از عکرمه از ابي سعيد خدری (خ • و) تحقیق پیغمبر خدا
(د • خ • ل • م) گفت بوائے عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه •

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا

نصره پسر شمیل از شعبه از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدری
(خ • و) گفت ابو سعيد حدیث کرد مرا انکس که او بهتر است از من
ابو قنادة تحقیق پیغمبر خدا (د • خ • ل • م) گفت برای عمار شتاب
خواهد شد پسر سمیه و مسح کرد غبار را از سواو شاید که ترا قتل خواهند
کرد گروه باغی •

۱۹۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا

العوام عن الاسود بن معمر بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند معوية فاتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا قتلته فقال عبدالله بن عمر ليطيب احدكما ذمسا لصاحبه فاني سمعت رسول الله صلعم يقول تقتلك الفئة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالفه شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد *

۱۹۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال

اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جبي برأس عمار رضه فقال عبدالله بن عمر سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان گفت احمد حديث كرد مارا

يزيد گفت يزيد خبر داد مارا عوام از اسود پسر معمر از حنظله پسر خويلد گفت حنظله بودم نزديك معوية پس آمد اورا دو مرد خصومت ميكردند در سر عمار مي گفت هر يك از ان هر دو من قتل کرده ام اورا پس گفت عبدالله پسر عمرو هراينه خورش ميشود يكي شما هر دو از روي ذلت بروي صاحب خود پس تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . س) مي فرمود قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه * گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را شعبه گفت شعبه آن حديث را از عوام از مردی از حنظله پسر سويد *

۱۹۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنى گفت محمد پسر مثنى حديث

كرد مارا محمد گفت محمد خبر داد مارا شعبه از عوام پسر حوشب از مردی از قبيله بني شعبان از حنظله پسر سويد گفت آورده شد سر عمار (د . خ . و) پس گفت عبدالله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . س) ميگفت عمار قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه *

۱۴۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال
 اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد
 الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول
 تقتل عمارا الفئة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالفه ابو معوية
 فرواه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية
 قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد *

۱۴۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور
 الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن سفبان عن الاعمش عن عبد
 الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث قال اني لاسائر
 عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو
 سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الفئة الباغية قال عمرو يا

۱۴۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 شعيب گفت شعيب خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث
 كرد مارا جرير از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله
 شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي فرمود قتل خواهند كرد
 عمار را گروه باغيه . گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را ابو معويه
 پس روايت كرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر
 محمد گفت ابو معويه گفت او حديث كرد مارا اعمش از عبد الرحمن
 پسر ابي زياد *

۱۴۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو
 پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از سفبان از اعمش
 از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرث گفت عبد الله تحقيق من
 هراينه سير ميكردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معويه پس
 گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي گفت عمار
 قتل خواهند كرد او را گروه باغيه گفت عمرو اي معويه بشو چه ميگويد اين

معویة اسمع ما يقول هذا فعجذبه فقال نحن قتلناه انما قتله من
جاء به لایزال داحضا في تولک *

ذکر قول النبی صلعم تمرق مارقة من الناس ستبلی قتلهم اولی الطائفین بالحق

۱۶۶ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنی عبد الاعلی

قال حدثنا داود عن ابي نصره عن ابي سعید الخدری رضه ان
رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلی قتلهم ادنی
الطائفین *

۱۶۷ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس کشید معویہ آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست
قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطي خواهد ماند در گفتن خود •

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ه) خارج خواهد شد
شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی
خواهد شد قتل او شان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۶۶ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مرا

عبد الاعلی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا داود از ابي نصره از ابي
سعید خدری (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه) گفت خارج
خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل
او شان را بهتر دو گروه •

۱۶۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا ابو عوانه از قتاده از ابي
نصره از ابي سعید خدری (خ. و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر خدا

الخدری رضه قال قال رسول الله صلعم تكون فی امتی فرقتین
فیخرج من بینها مارقة بلی قتلهم اولهم بالحق *

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي
قال حدثنا يحيى قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد الخدری
رضه قال قال رسول الله صلعم تفترق امتی فرقتین تمرق بینهما
مارقة تقتلهم اولی الطائفتین بالحق *

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن سليمان
بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل
قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد رضه قال قال رسول صلعم
قال تمرق مارقة عند فرقه من الناس المسلمین تقتلها اولی
الطائفتین بالحق *

(د . خ . ل . م) خواهند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواهند
شد از درمیان آن هر دو گروه خوارج مبدلوی خواهند شد قتل ایشان را
ببهرتر آن دو فرقه که بحق است *

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
صبر پسر علي گفت حديث کرد مارا عون گفت عون حديث کرد مارا
يحيى گفت يحيى حديث کرده ابو نضرة از ابي سعيد خدری (خ . و)
گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خواهند شد امت
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خوارج قتل خواهند
کرد ایشان را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر سليمان پسر عبد الله پسر عمر گفت محمد حديث کرد مارا
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حديث کرد مارا ابو نضرة از
ابي سعيد (خ . و) گفت گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خارج
خواهند شد گروه خوارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهد کرد
آن خوارج را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۷۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلى قال حدثنا المقيم (ن - المعتمر) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدري (رض عن النبي صلعم انه ذكر اناسا من امته يخرجون في فرقة من الناس سيماهم التخالق (ن - التحليق) يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية هم من شر الخلق او من اشر الخلق تقتلهم ادنى الطائفتين الى الحق قال و قال كلمة اخرى قلت لرجل بيني و بينه ما هي قال قال ابو سعيد و انتم قتلتموهم يا اهل العراق *

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلى بن واصل عن عبد الاعلى قال حدثنا المحاضر بن الموزع قال حدثنا الاجلح عن حبيب انه سمع

۱۷۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث برد مارا معتمر گفت معتمر شنيدم پدر خود را گفت پدر من حديث كرد مارا ابو نصره از ابي سعيد خدري (خ و) از نبی (ع م) تحقيق الحصرت ذكر كرد چند مردم را از امت حود كه خارج خواهند شد در هنگام نراع از مردم نشاني اوشان سر تراشيدن است خارج خواهند شد از دين چندانكه خارج هي شود تير از كمان اوشان از بد خلق اند يا از بد ترين خلق اند نذل خواهند كرد اوشان را نزديك ترين دو مايفه كه طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه ديگر گفتم مردی را كه درميان من و درميان ابو سعيد بود چيست ان كلمه گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه را الحضره فرمود و شما نذل خواهد كرد شما اوشان را اي اهل عراق *

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل از عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا محاضر پسر موزع گفت محاضر حديث كرد مارا اجلح از حبيب حديث كرد اوشان را تحقيق او شنيد ضحاک مشرقی

الضحاک المشرقی یحدثهم و معه سعید بن جبیر و میمون بن
ابی شیب و ابو الذبیری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن
العرنی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن (سول الله صلعم فی
قوم ینخرجون من هذه الامة فذکر من صلوتهم و زکواتهم و صومهم
یمرقون من الاسلام كما یمرق السهم من الرمية لا یجاوز القران من
ترائیهم ینخرجون فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق)*

ذکر ما خص به امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
کرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — ابان بن یونس بن عبد الامین و الحرث بن مسکین

قرأة عالیه و انا اسمع واللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني یونس
عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سامة بن عبد الرحمن عن ابي

حدیث یکره اوشانرا و ههراه ضحاک سعید پسر جبیر و میمون پسر ابی
شیب و ابو الذبیری و ابو صالح و ذر همدانی و حسن عربی تحقیق او شدید
ابا سعید خدری را روایت میگرد از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) در قوم که
خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از نماز ارشان و زکوة
ارشان و روزة ارشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میگردد
تیر از کمان نندتچارز خواهند کرد قران از حالتوم ابشان خارج خواهند شد در
گروهی از مردم قبل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند.

این ذکر ان چیز است که خاص شد بان چیز امیر المؤمنین

سرانی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۲ — خبر داد مارا یونس پسر عبد الاعلی و حوث پسر مسکین

از روی خواندن برو و من می شنیدم و لفظ حدیث برای او از پسر وهب
گفت پسر وهب خبر داد مرا یونس از پسر شهاب گفت ابن شهاب خبر
داد مرا ابو سلمه پسر عبد الرحمن از ابی سعید خدری (خ. و) باحکام

سعيد الخديري رضه بيننا نحن عند رسول الله صلعم و هو يقمهم
 قسما اناه ذوالخويصرة و هو رجل من بني تهيم فقال يا رسول
 الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من يعدل اذا لم اعدل قد
 خبت و خسرت ان لم اكن اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن
 لي فيه اضرب عنقه قال [رسول الله صلعم دعه فان له اصحابا
 يحقر احدكم صلوته مع صلواتهم و صيامه مع صيامهم] (ن - ۵۵۵
 صلوته مع صلواته و صيامه مع صيامه) يقرون القرآن لا يجاوز تراقيهم
 يمرقون من الاسلام [كما يمرق] (ن - مروق) السهم من الرمية
 ينظر الى النصلة فلا يوجد فيه شئ ثم ينظر الى رصانه فلا يوجد
 فيه شئ ثم ينظر الى نضيه فلا يوجد فيه شئ و هو القدح

ما بوديم نؤديك پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) و انحضرت بخش مي
 فرمود حصه را آمد نزد انحضرت ذوالخويصرة و او مردی بود از قبيله تهيم
 پس گفت ان مرد ای پيغمبر خدا عدل کن در بخش کردن پس گفت
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) و کدام کس عدل خواهد کرد و قتيکه
 ده عدل خواهم کرد تحقيق بے بهره مابدي و حسران کني تو اگر نه باشم
 من که عدل کنم پس گفت عمر اي پيغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم
 کردن او را گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بگذار او را پس تحقيق برای او
 همراهان اند کم ميپندارد يکي از شما نماز خود را همراه ايشان و روزه خود
 را همراه روزه هاے ايشان خواهد خواند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چنانچه
 کردن ايشانرا بيرون خواهند گذاشت از اسلام چنانکه بيرون ميگذرد تيز از شکار
 نظر کرده ميشود طرف پيکان پس نه يافته ميشود در او چيزی پس نظر کرده
 مي شود طرف سوار او پس نيافته ميشود در او چيزی بسترنگاه کرده ميشود
 طرف نضيه او پس نيافته ميشود در او چيزی پيشي کرد و گذاشت سرگين را

ثم ينظر الى قدزة فلا يوجد فيه شئ من سبق الغرث و الدم اتيم
 (جل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدرور
 يخرجون على خير فرقة من الناس* قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -
 فاشهد) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي
 بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل
 فالتمس فوجد فاتي به حتى نظرت اليه على الذعت الذي
 نعت به رسول الله صلعم *

۱۷۳ — انبأنا محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا
 الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذکر اخر قالا حدثنا
 الاوزاعي عن الزهري عن ابي سامة و الضحاك عن ابي سعيد
 الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يقسم

و خون را نشانی اوشان مردی سیاه خواهد بود بکي هردو بازوی او مانند
 پستان زن یا مثل پارۀ گوشت حرکت خواهد کرد او خروج خواهد کرد بر
 بهتر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من
 شنیدم ابن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و شاهد باش
 که تحقیق علی پسر ابیطالب (خ . و) قتل کرد ایشان را و من همراه او
 بودم پس حکم کرد باین مرد پس بسته شد پس یافته شد پس آورده شد
 او را تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد سو صفت کردن پیغمبر خدا (د .
 خ . ل . م) چنین صفت که صفت کرده بود انحضرت *

۱۷۳ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث
 کرد مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیة بن ولید و ذکر
 کرد مرد دیگر گفت آن مرد حدیث کرد مارا اوزاعي از زهري از ابي سامه
 و ضحاك از ابي سعید خدري گهت ناگاه پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
 یک روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخدریصره که از خواجه

تسما انا ذر الخويصرة فقال يا رسول الله اعدل قال ويحك و
 من يعدل اذا ام اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن لي حتى
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا يحتقر احدكم
 صلواته مع صلواتهم و صيامه مع صيامهم يمرقون من الدين [كما
 يهرق] (ن - مروق) السهم من الرمية حتى ان احدكم ينظر
 الى نساءه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى رصافه فلا يجد فيه شيئا ثم
 ينظر الى نضبه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى قدرة فلا يجد فيه شيئا
 سبق الفرت و الدم يخرجون على خبر فرفة من الناس آيتهم رجل
 مخدج ازعج احدي يديه مثل ثدي المرأة او كما لبضعة تدور قال ابو
 سعيد رض اشهد سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد اني

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرمود انحضرت
 عذاب باد ترا و کدام کس عدل کند و قتیکه ده عدل کنم پس گفت عمر
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزنم گردن او را پس گفت برای
 عمر پیغمبر خدا (د . ح . ل . م) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویصره
 هم صحبت خواهد بود کم می پذیرد یکی شما نماز خود را همراه نماز
 او شان و روزه خود را همراه روزه خود او شان بیرون خواهد گذشت از دین
 چنانکه بیرون میخورد تیر از شکار تا اینکه تحقیق یکی شما می بیند طرف
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سوفا را او پس
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی
 یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را
 گذشت ان تیر سرگین را و خون را بیرون خواهد شد بر بهتر ورقه از مردم
 نشانی او شان سردی دقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانده
 پستان زن خواهد بود یا مانده پارگی گوشت حرکت خواهد کرد گفت او
 سعید (ح . و) شاهد باش شنیدم این را از پیغمبر خدا (د . ح . ل . م)

كنت مع علي ابن ابيطالب رضه حين قاتلهم فارس الى القتلي
فاتي به علي النعت الذي نعت رسول الله صلعم *

۱۷۴ — انبأنا الكارث بن مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن
ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الكارث عن بكر بن الاشج عن
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم
ان الحرورية اما خرجت على علي بن ابيطالب رضه فقالوا لا حكم
الا لله قال علي رضه كلمة حق ازديها باطل ان رسول الله صلعم
وصف اناسا ابي لا اعرف صفاتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق
بالسنتم لايحوز هذا منهم و اشار الى حلقه من ابغض خلق الله
البه منهم رجل اسود احدى يديه كابين شاة او حامة ثدي فلما

شاهد باش تحقيق من بوم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام رقتيكه قبل
کرد علي ارشان را پس فرستاد علي طرف کشنگان احدي را پس آورد
انكس ابر صنديكه كه صفت کرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) •

۱۷۴ — خبر داد مارا حرث پسر مسكين از روي خواندن برو و من
می شنيدم از پسر وهب گفت پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از
بكر پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيدالله پسر ابي نافع ازاد كرده شده
پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تحقيق حروريه هرگاه بيرون آمدند بر
پسر ابيطالب پس گفتند حروريه نيست حاتم مگر رواي خدا گفتم علي بر او
سلام كلامه حق است اراده كرده شده به او معني باطل تحقيق پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) صفت كرد مردم را تحقيق من نمي شناسم صفت
اوشان را دران گروه چنين گروه كه مي گويند كلامه حق را به زبان خود
به نچار مي كند اين كلامه از اينجا و اشارت كرد طرف خلق خود بغير
اوشان مرد است سياه قام يكي هر دو دست او مانند نرم گوشت بز يا مانند
سر پستان پس هرگاه مثل كبرن ارشان را علي گفت بدمرد پس ديده.

قائلهم علي رضه قال انظروا فانظروا فام يجدوا شيئا قال ارجعوا
والله ما كذبت ولا كذبت مرتين او ثلثا ثم وجدوه في خربة فاتوا
به حتى وضعوه بين يديه قال عبید الله انا حاضر ذلك من امرهم
و قول علي فيهم *

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن
سويد بن غفلة قال سمعت عليا رضه يقول اذا حدثتكم عن نفسي
فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من
السماء احب الي من ان اكذب علي رسول الله صلعم اقول عليه
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج
[قوم احداث] (ن - قوم في آخر الزمان احداث) الاسنان سفهاء

مردم پس نيافتند در اوشان چیزی را گفت علي مرتضی باز روید قسم
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم دو دفعه فرمود یا سه دفعه پس
یا فتند او را در ویرانه پس آوردند او را تا اینکه نهادند او را برومی حضرت
علي گفت عبد الله من حاضر ابن ماجرا بودم از حکم اوشان و فرمودن
علي مرتضی در ایشان *

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را محمد
پسر معاوية پسر يزيد گفت محمد حدیث کرد ما را علي پسر هشام از اعمش
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شديداً علي را برو سلام مي فرمود
و قتيکه حدیث کردم شما را از ذات خود پس تحقیق جنگ فریب است و
و قتيکه حدیث کردم شما را از پیغمبر خدا (د . ح . ل . م) پس هر ایده
اگر آفتم از آسمان بهتر است طرف من از اینکه دروغ گویم در پیغمبر خدا
(د . ح . ل . م) گویم بر آنحضرت آنچه را که نگفت پیغمبر خدا (د . ح . ل . م)
خ . ل . م) شنیدم پیغمبر خدا را (د . ح . ل . م) میگفت قوم در آخر

الاحلام يقواون من قول خير البرية يقرؤون القرآن لايجاوز ايم الله
 حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فان ادركتهم
 فاقتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة *

ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا
 عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي
 قال قال رسول الله صلعم يخرج قوم في اخر الزمان يقرؤون القرآن
 لايجاوز قراقيهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية
 قتالهم حق على كل مسلم * خالغه يوسف بن ابي اسحاق فادخل
 بين ابي اسحاق و بين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان *

زمان جوانان کم خوردان خواهند گفت از فرمودن بهتر خلق خوانند قران
 را نه تجاوز خواهند کرد ايمان اوشان حنجره و حلقوم اوشان را بيرون
 خواهد گذشت از دين چنانکه بيرون مي گذرد تير از نشانه پس اگر يابي
 تو اوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقيق که در کشتن اوشان ثواب
 است براي انکس که قتل کند اوشان را نزديک خدا روز قيامت *

ابن ذکر اختلاف علي ابي اسحاق است درين حديث

۱۷۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان و قاسم پسر زكريا گفت
 احمد و قاسم حديث کرد مارا عبد الله از اسرائيل از ابي اسحاق از سويد
 پسر غفلة از علي برو سلام گفت علي گفت پيغمبر خدا (د . ح . ل . م)
 بيرون خواهند آمد قوم در اخر زمان خواهند خواند قران نه تجاوز خواهد
 کرد چنبر کردن ايشان را بيرون خواهد گذشت از اسلام چنانکه ميگذرد
 تير از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلمان . خلاف کرده او را ابو يوسف
 پسر اسحاق پس داخل کرد در ميان ابي اسحاق و در ميان سويد پسر غفلة
 پسر عبد الرحمن پسر مروان را *

۱۷۷ — انبانا زکریا بن یحییٰ قال حدثنا محمد بن

العلاء قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق
عن ابي قیس الازدی عن سوید بن غفلة عن علي رض عن النبي
صلعم قال يخرج في اخر الزمان قوم یقرؤن القرآن لا یجاوزوا قلوبهم
[یخرجون من الدین كما یخرج] (ن - یمرقون من الدین
مروق) السهم من الرهبة فتألم حق علی کل مسلم *

۱۷۸ — اخباری احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن یحییٰ

الخزازی قال حدثنا محمد بن یحییٰ قال حدثنا اسرائیل عن ابراهیم بن
عبد الاعلی عن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علي الى الخوارج
فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله قال انه سیخرج قوم یتكلمون
بالحق لا یجاوزوا قلوبهم یخرجون من الحق كما یخرج السهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مارا

محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا ابراهیم پسر یوسف از پدر
خود از ابي اسحاق از ابي قیس از ابي از سوید پسر غفله از علي از ابي
برو سلام گفت آنحضرت بیرون خواهند آمد در اخر زمان قومی خواهند
خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چنانچه بگردن ایشان را خارج
خواهند شد از دین چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار کشتن ایشان حق
است بر هر مسلم *

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

احمد پسر یحییٰ از ابراهیم پسر عبد الاعلی از طارق پسر زیاد گفت زیاد
خارج شدیم همراه علي (خ و) طرف خوارج پس قتل کرد علي ایشان
را پسترو فرمود نظر کنید پس تحقیق نبی الله برو سلام فرمود تحقیق
شان ایست که خارج خواهد شد قوم کلام خواهند کرد به حق
به تجاوز خواهد کرد ان کلام حلقهای ایشان را بیرون خواهند گذشت از

الرمية صيماهم ان فبهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود
انكان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خير
الناس فبكيينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررتنا سجدوا
و خر علي رضه معذا ساجدا غير انه يتكلمون بكلمة الحق *

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرک قال حدثنا يحيى

بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة قال اخبرني ابو سليم البلخي قال
اخبرني ابي انه كان مع علي رضه يوم النهروان قال و كنت قبل
ذاك اصارع رجلا علي يده شيبى فقلت ما شان يدك قال اكلها
بعير فلما كان يوم النهروان وقتل علي الحرة فخرج علي قتلهم
حين لم يجد ذي الندي فطاف حتى وجده في ساقية فقال

حق چنانکه بیرون میگردد تیر از شکار نشانی اوشان ایست تحقیق در میان
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او موی های سیاه اگر
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زبونتر مردم را و اگر نبود او پس
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یافتیم ناقص را پس
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کننده سوای اینکه
تحقیق شان ایست که کلام میکردند آن فرقه بکلمه حق •

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا

یحیی پسر حماد گفت یحیی خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر
داد مرا ابو سلیم پسر سلیم گفت ابو سلیم خبر داد مرا پدر من تحقیق
او بود همراه علی (خه و) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بودم پیش این
کشتی می کردم مردی را و بر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل
کرد علی مرتضی فرقه حروریه را پس خارج شد علی بر کشتگان اوشان
وقتیکه نیافت ذی الندی را و طواف کرد تا اینکه یافت او را هر زمین پست

صدق الله عزوجل و باغ (سول الله صلعم و قال و في منكبیه ثلاث شعرات من حامة الندي ثواب من قتلهم) ن - قاتلهم *
 ۱۸۰ — ابانا علي بن المنذر قال حدثنا ابو الفضيل (ن - ابن فضيل قال حدثنا عاصم بن كليب الحرمي عن ابيه قال كنت عند علي رضي جالسا ان دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين ائذن لي ان انكلم فلم يلبث اليه و شغله ما هو فيه فجلس الي رجل فسأله ما خبرك فقال كنت معتمرا فلقيت عايشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضكم بما يسمون حرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا فسمي بذاك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعنى هلكتهم لو شاء

پس گفت راست گفتم جدا غمناک و بزرگ و رساند پیغمبر خدا (د. خ. ل. ۳۰) بر گفت آنحضرت و در شأن او سه مردی های اند از سر پستان ثواب است آنکس که بدل خواهد کرد آنها را •

۸۰ — خبر داد ما را علي پسر منذر گفت علي حدیث کرده ما را ابوالفضیل (ن - پسر فضیل) گفت حدیث کرد ما را عاصم پسر کلبه حرمی از پدر خود گفت پدر او بودم نزدیک علي (خ. و) شسته تاگاه داخل شد مردی و در او پارچه سفر بود و علي (ح. و) کلام میکرد مردمان را و آلام میکردند مردمان او را پس گفت ای ابوالمومنین ایها حکم میدهی مرا اینکه کلام کنم پس نه التفات فرمود علی طرف او مشغول داشت او را آن چیز که دزدان چیز بود پس گشت طرف مردی پس سوال کرد او را چیست حیرت تو پس گفت بودم عمره کننده پس ملاقات کردم حضرت عایشه را پس گفت عایشه آن گروه چاین که خارج شدند در زمین شما چرا نام نهادند آنها را حروریه گفتیم خارج شدند هر مکان که نام نهادند آن مکان حرور پس نام نهادند حروریه بسبب این پس گفت عایشه خوشی باد آنکس را که حاضر شد هلاک کردن او شان را اگر خواهد

ابن ابیطالب رضه لاخبركم خبرهم فجئت اسأله عن خبرهم فلما فرغ علي رضه قال اين المستاذن فقص عليه كما قص علينا قال اني دخلت على رسول الله صلعم و ليس عنده احد غير عايشة ام المؤمنين فقال لي كيف انت يا علي و قوم كذا و كذا قلت الله و رسوله اعلم ثم اشار بيده و قال قوم يخرجون من المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فيهم رجل مخدج كان يده تدي انشدكم بالله اخبركم به قالوا نعم قال انشدكم بالله اخبركم انه فيهم قالوا نعم فاتيتموني و اخبرتموني انه ليس فيهم فحلفت لكم بالله انه فيهم فاتيتموني به تسحبونه كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و رسوله *

پسر ابیطالب (خ و) هر بیده خبر کند شما را خبر اوشان را پس آمدم که سوال کنم حضرت علی را از خبر اوشان پس هرگاه فارغ شد علی (خ و) گفت کجا است طلب اذن کننده پس قصه کرد بر او چنانکه قصه کرد بر ما گفت علی مرتضی تحقیق من داخل شدم نزدیک پیغمبر خدا (د و خ ل و) و نبود نزدیک او کسی سواء عایشه مادر مومنین پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستی تو ای علی و قوم چوین و چندان است گفتم خدا و رسول او دانا تو است پسر اشارت فرمود بدست خود و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قران را نه تجاوز خواهد کرد قران چنانکه بیرون کردن ایشان را یعنی دانه نخواهد بخشید بیرون خواهند گذشت از دین چنانکه بیرون می گذد تیر از شکار در ایشان موردی خواهد بود نقص گویا که دست او پستان است قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را باین گفتند مردم اری گفت قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را که تحقیق ان مورد در میان اوشان است گفتند اری پس آمدید شما مرا و خبر دادید شما مرا که تحقیق او بیست در میان اوشان پس قسم خوردم برای شما بخدا که تحقیق او در میان ایشان هست پس آوردید شما او را میکشیدید او را چنانکه وصف کردم برای شما گفتند مردم اری گفت علی راست فرمود خدا و رسول او *

۱۸۱ — انبانا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن
الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رض قال لما
كان بيوم النهروان لقي الخوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح
فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذا الثدي فطلبوه فلم يجدوه فقال
علي رض ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في رعدة
من الارض عايه ناس من القتلى فاذا رجل على يده مثل سبلات
المنور فكبر علي رض و الناس و اعجبهم ذلك *

۱۸۲ — انبانا عبدالاعلى بن واصل بن عبدالاعلى قال حدثنا
الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن
كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي ءه بمقنطرة الديرجان فقال
انه قد ذكر ابي خارجة يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالثدي

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث كرد مارا
ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خ و) گفت
علي هرگاه شد روز جنگ نهروان كه نام شهريست پس نه دفع شده تا
اينكه سفته شدند به نيزه ها پس كشته شدند تمام گفت علي (خ و)
طلب كديد و بچوئيد صاحب پستان را پس طلب كردند مردم او را پس
نيافتند او را پس گفت علي (خ و) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بچوئيد
او را پس جستند او را پس يافتند او را در زمين پست بر او مردم بودند
از كشتگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند مویها بر روت گریه
هستند پس تكبير گفتند مردم و در تعجب آورد ايشانرا اين امره

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبدالاعلى گفت
عبد الاعلى حديث كرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي
از سلمه پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب كرد مارا علي بر او
سلام به يك دير جان پس گفت علي مرتضى تحقيق شان اينست كه ذكر
كرده شد مرا فرقه خارجه كه بيرون مي آيند از طرف مشرق و درميان

فقاتاهم فقالت الحوروية بعضهم لبعض لا تعلمهم تكلمهم فردوكم
 كما ردكم يوم حرورا فنهي (ن - فشجر) بعضهم بعضا بالرماح فقال
 رجل من اصحاب علي رضه اقطعوا العوالي والعوالي الرماح فداروا
 واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا او ثلاثة عشر
 رجلا فقال على التمسوا المتخدج و ذلك في يوم شات فقالوا لا نقدر
 عليه فركب علي عام بغلة النبي صلعم الشهباء فاتي وهداة من
 الارض فقال التمسوا في هواء فاخرج فقال ما كذبت و لا كذبت
 فقال اعملوا و لا تفكروا او لا اني اخاف ان تتكلموا لاخبرتكم بما
 قضى الله لكم على لسانه يعنى النبي صلعم و لقد شهدنا أناس
 من اليمن فقالوا كيف يا امير المومنين قال كان هو اهم بغية *

ایشان صاحب پستان است پس جنگ کرد علی رضه اوشانرا پس گفت
 بعض حورویه بعض را نمدانی تو اصحاب علی را کلام میکنی اوشانرا
 پس رد خواهند کرد شما را چنانکه رد کرده بود شما را روز جنگ حرورا
 پس قصد کردند بعض را به بعض نیزه ها پس گفت مردی از اصحاب
 علی (خ. و) مگذارید نیزه ها را و معنی عوالی نیزه ها است پس دور
 کردند و سرنجام دور کردند و کشته شد از یاران علی دوازده یا سیزده
 مرد پس گفت علی بچوئید ناقص را و این ماجرا در روز سرما بود پس
 گفتند مردم نه قادر می شویم بر او پس سوار شد علی بر او سلام سفید
 رنگ خچر نبی (د. خ. ل. م) را که نام او شهباء بود پس آمد پست
 زمین را پس گفت بچوئید در آن گروه مرده پس خارج کرده شد پس
 گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل کنید و نه ترک کنید
 عمل را اگر نه تحقیق من خوف کنم بر اینکه ترک خواهید کرد عمل را
 هرآنکه خیر کنم شما را بان چیز که حکم کرد خدا برای شما بر زبان او
 یعنی نبی (د. خ. ل. م) و هرآنکه تحقیق حاضر شدند ما را مردم از
 یمن پس گفتند چه حال است ای امیر المومنین فرمود علی بود آن
 امر مقصود قر از روی حاجت *

۱۸۳ — انبانا العباس بن عبدالعظیم قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا عبد الملك بن ابي سايمان عن سلمة بن كهيل قال حدثنا زيد بن وهب انه كان في الجيش الذین كانوا مع علي رض ساروا الى الخوارج فقال علي يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صاعم يقول سيخرج قوم من امتي يقرؤن القرآن ليس قرأتكم الى قراتهم بشيى و لا صلواتكم الى صلواتهم بشيى و لا صيامكم الى صيامهم بشيى يقرؤن القرآن يحسبون انه لهم ر هو عليهم و لا يجاوز قراتهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية لو يعلمون الجيش الذين يصيبونهم ما قضى الله لهم على لسان نبيهم لا يتكلمون العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عضد

۱۸۳ — خبر داد مارا عباس پسر عبد العظيم گفت عباس. حديث کرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حديث کرد مارا عبد الملك پسر ابي سلمان از سلمه پسر كهيل گفت سلمه حديث کرد مارا وهب تحقيق او بود در لشکر چنين لشکر که بودند همراه علي (خ و) سير کردند طرف خوارج پس گفت علي (خ و) اي مردمان تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا (د و خ و ل و م) مي فرمود شتاب است که خارج خواهد شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نيست قراوت شما طرف قراوت اوشان بچيزي و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچيزي و نه روزه شما طرف روزه اوشان بچيزي خواهند خواند قرآن را گمان خواهد کرد تحقيق آن برمي نفع اوشان است و آن ضرر است در اوشان و نه تجاوز خواهد کرد خواندن اوشان چنبر گردن اوشان را بيرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه بيرون مي گذرد تير از شکار اگر خواهند دانست لشکر چنين لشکر که جنگ خواهد کرد خارجيان را چه حکم کرد خدا براي اوشان بر زبان نبي اوشان هر ابده ترک کنند عمل را و نشان آن اينست تحقيق درميان ايشان موديت براي او بازو است و نيست براي او دست

و ليس له ذراع على رأس عضده مثل حامة الثدي للمرأة عليه شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء يخلفونكم في ذرايكم و اموالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء القوم فانهم قد سفكوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا على اسم الله قال سلمة قنزلي زيد بن وهب منزلا حتى مررنا على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبد الله بن وهب الراسبي فقال لهم القوا الرماح و سارا سيوفكم من جفونها فاني اخاف ان يناشدوكم كما ناشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا السيوف و شجرهم الناس يعني برماحهم فقتل بعضهم على بعض و ما أصيب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كره التمسوا فيهم المخدج فلم يجدوه فقام علي رضي بنفسه حتى اتا ناسا

بر سر بازری او مانند سر پستان است برای زن بر او صویها اند سفید پس میروند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و ترک میدهند آن امت مسلمانانرا خواهند افدای در ذریات شما و در مال های شما قسم خدا است تحقیق من هرآنکه آمیدم می دارم اینکه مانند آن گروه پس تحقیق ایشان تحقیق ریختند خون حرام را و ناراج کردند در مواشی مردم پس میروند بر نام خدا گفت سلمه پس نازل کرد مرا رید پسر وهب منویل را تا اینکه گذسدم بر پل و بر خوارج آن روز عبد الله پسر وهب راسبی بود پس گفت عبد الله برای او دیدم ازین نیزه های را و بر کشید شمشیرهای حرد را از پیام های آنها پس تحقیق من حرف میکنم اینکه قسم خواهد داد شمارا چنانکه قسم دادند شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای جنگ پس دور کردند نیزه های خود را و کشیدند تیغهای را و سفندند ایشان مردم عالی مرتضی یعنی به نیزه های ایشان پس نقل کرده شد ایشان بر بعضی و ده ریخته شد از مردم علی آن روز مگر دو مرد گفت عالی بزورگردد ذات اورا بچونیده در میان ایشان ناقص را پس نیافتند

فقال بعضهم عليّ بعض قال جرّدهم فوجدوه مما يابى الأرض فكبر عليّ
رضه ثم قال صدق الله و يبلغ رسوله عنهم فقام اليه عبدة الساماني
فقال يا اميرالمؤمنين و الله الذي لا اله الا هو لسمعت هذا
الحديث من رسول الله صلعم قال و الله الذي لا اله الا هو
لسمعت من رسول الله صلعم حتى استخلفه ثلثا و هو يحلفاء *
ع ۱۸۱ — اخبرنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا ابن ابي عدي عن
ابن عون عن محمد بن عبدة قال قال علي رضي لولا ان تبطروا
انباكم ما وعد الله الذين يقتلونهم علي لسان محمد صلعم قلت
انك سمعت من رسول الله صلعم قال اي و رب الكعبة اي و رب
الكعبة اي و رب الكعبة *

مردم اورا پس ايسفاده شد علي (خ. و) به ذات خود قا اينكه آمد مردم
كشنگار با بعض اوشان بر بعض بود فرمود بكشيد اوشان را پس يافتند مردم
آن ناقص را ازان چيز كه منصل بود زمين را پس تكبير گفت علي
(خ. و) پسر گفت راست فرمود خدا و رسانيدن پيغمبر بر او سلام
پس ايسفاده شد طرف او عبدة ساماني پس گفت اي اميرالمؤمنين
قسم خدا است چنين خدا كه نيست معبود بحق مگر او شيدى تو ان
حديث را از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنين خدا
كه نيست معبود بحق مگر او هرآنكه شيدم من اين حديث را از پيغمبر
خدا (د. خ. ل. م) قا اينكه طلب قسم كرد عبدة علي مرتضي را سه
دعه و او قسم مى خورد براى عبدة •

ع ۱۸۲ — گفت قتيبة پسر سعيد حديث كرد ما را پسر ابي عدي از پسر
عون ار محمد پسر عبدة گفت محمد گفت علي (خ. و) اگر نه اينكه بخور
كنيد شما خير دهم شما را انچيز كه وعده كرد خدا ان مردمان را كه قتل
خواهند كرد ان خوارچ را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو
شيدى ان حديث را از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علي اي قسم
پروردگار كهبه است اي قسم پروردگار كهبه است اي قسم پروردگار كهبه است •

۱۸۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلماني قال لما كان جئت أصيب أصحاب النهروان قال علي رضي الله عنه فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخرج اليد او مئذون اليد او مؤذن اليد فابتغينا فوجدناه فدللناه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة معناه لحدثتكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن ولي قتل هؤلاء فلت اذنت سمعته من رسول الله صلعم قال اي رب الكعبة ثلثا *

۱۸۶ — انبانا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابو مالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث كورد مارا معتمر پسر سليمان از عون گفت عون حديث كورد مارا محمد پسر سيرين سلماني گفت محمد هوگاه بود كه آمدم تا برسم صاحب هاي نهروان را گفت علي (خ و) بجزئيد او را درميان اوشان پس تحقيق اوشان اگروستند از قوم چنين كه فرمود آنها را پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس تحقيق درميان اوشان مرد بيست ناقص دست يا ناقص دست پس جستيم او را پس يافتيم او را پس دلالت كدايديم علي را بر او پس هوگاه ديد حضرت علي او را گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگروستند فخر كديد شما پسترد كور كور كلمه را معني او هراينه حديث كنم شما را بان چيز كه فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) براي آنكس كه نزديك شد كشتن آن گروه را گفتيم تو شنيدى تو آن حديث را از پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت علي رضي الله عنه قسم پورردگار كعبه است سه دفعه فرمود اين كلمه را *

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد بن محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم عن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمر بن قيس عن المنهال بن عمرو عن ذر بن جعفر بن جيش انه سمع عليا رضي بقول ابي قباب بن الغنّة لولا انما قوتل اهل النهروان لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضي الله عز وجل على لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصرا لصلاتهم عارفا بالهدى الذي نحن عليه*

ذکر مناظره عبد الله بن عباس رضه الحرورية و احتجاجه عليهم فيما انكروا على علي بن ابي طالب رضه

۱۸۷ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبدالرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

کرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از منهال پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جيش تحقيق اور شديد علي را (خ و) ميگفت من قبه يعني حافظ چشمه فتنه ام اگر نه بودمى به كشته مى شدند اهل نهروان اگر به تحقيق من خوف كنم اياكه نرك حواهدد كرد عمل را هرايدد خبر كدم شما را با چيزكه حكم كرد خداى غالب و بزرگ در زبان نبي شما (د و خ و س) براى آنكس كه فتل كرد اوشان را در حاليكه بيداده بون نماز اوشان را شناسنده بود به هدايت اوشان چدين هدايت كه ما بر او ايم *

امین ذکر مناظره و بحث کردن عبد الله بن عباس است
فرقه حروریه را و تحت آوردن عبد الله بن عباس (خ و) در آن
چیز که انکار کردند ایشان علی پسر ابیطالب را (خ و)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مارا

حدثني عبد الله بن عباس رضي قال لما خرجت الحروب و اعتزلوا في دار و كانوا ستة الاف فقلت لعلي عمه يا امير المؤمنين ابرو بالصلوة لعلي اكلم هؤلاء القوم قال ابي اخافهم عليك قلت كلا فلبست و ترجلت و دخلت عليهم في دار نصف النهار وهم ياكلون فقالوا مرحباك يا ابن عباس فما جاء بك قلت لهم اقبلكم من عند اصحاب النبي صلعم و المهاجرين و الانصار و من عند ابن عم رسول الله صلعم و صهرة الذي انزل فيهم القران و هم اعلم بتدوياه منكم و ليس فيكم رجل منهم لا يبلغكم ما يقولون و يبلغهم ما تقولون فانتحا لي نفر منهم قلت هاتوا ما تنقمون علي اصحاب رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احديهن

عبد الله پسر عباس (خ . و) گفت هرگاه خارج شد فرقه حوریه و جمع شدند در مکانی و بودند شش هزار مردم پس گفتم علی را در او سلام ای امیر المؤمنین سرد کن نماز را بعدی نماز ظهر بدیر حران شاید که من کلام کم انگروه را گفت علی رضه تحقیق من خوف می‌کنم اوشان را از قتل بر تو گفتم نه چنان پس جامه پوشیدم و شانه کردم موی را و داخل شدم بر اوشان در مکانی نصف رز و اوشان می خوردند طعام را پس گفتم خوشی باد ترا ای ابن عباس پس چه چیز آورد فرا گفتم برای اوشان آمدم نزد شما از نزد صاحب هاله نبی (د . خ . ل . م) و از نزد شجرت کدخدگان و یاری کدخدگان و از نزد پسر عم رسول خدا (ن . خ . ل . م) داماد آنحضرت چنین که نازل کرده شد در اوشان قرآن و اوشان دانایان بنابر قرآن از شما و نیست در شما مردی از اوشان هر اینه رسادم شما را آنچه که می گویند اوشان و رسادم اوشان را آنچه می گویند شما پس جدا شدند برای من جدا بعد از اوشان گفتم بیارید چه اعتراض میکنند بر اصحاب پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و بر پسر عم او گفتم آن مردم سه اعتراض اذن گفتم چه اذن آنها گفتم اما یکی از آنها پس تحقیق علی مرتضی

فانه حکم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لله ما شان الرجال والحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قاتل و لم يسم و لم يغتم فان كانوا كفارا فقد حل سببهم وان كانوا مومنين فما حل سببهم ولا قتالهم قلت هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا محي نفسه من امير المومنين فان لم يكن امير المومنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شئ غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و سنة نبويه صلعم ما يرد قواكم اترجعون قالوا نعم قلت اما قواكم حكم الرجال في امر الله فاني (ن - فانا) اقرأ عليكم كتاب الله عز وجل انه قد هير الله حكمه الى الرجال في شئ ثمنه ربع درهم فامر الله

حکم کرد مردمان را در حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ نیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است و حکم است گفتم این اعتراض یکی است گفتند آن مردم و اما دویم اعتراض پس تحقیق عالی فعل کرد و نه بدی کرد و نه قاراج کرد پس اگر بودند آن مردم کافران پس تحقیق حلال شد بدی ارشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان پس نه حلال شد بدی ارشان و نه کشان ارشان گفتم این اعتراض دو اند پس چیست اعتراض سوم پس گفتند هو خود ذات خود را از امیر المومنین پس اگر نیست امیر المومنین پس او امیر کافران است گفتم ای ایزد شما چیزی است سویی این سه اعتراض گفتند انها کدایت میکند ما را این گفتم برای ارشان اگر بخوانم بر شما از کتاب خدای غالب و بزرگ و سنة نبوی او (د - خ - ل - س) آنچه نیز که رد کند قول شما را ای باز خواهید گشت گفتند ارے گفتم اما قول شما حکم کرد عالی مردمان را در حکم خدا پس تحقیق من می خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ تحقیق زبان نیست که تحقیق گرداید خدا حکم خود را در چیزیکه قیمت

عروجل ان يحكموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين
 امنوا لا تقتلوا الصبد و انتم حرم و من قتله منكم متعمدا فجزاء
 مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم
 الله تعالى ان صيرة الى الرجال يحكمون فيه لو شاء احكم فيه
 فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات
 البين و حقن دمائهم افضل ام في ارنب قالوا بل هذا افضل و
 في المرأة و زوجها و ان خفتن شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهله
 و حكما من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فنشدتكم
 بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من
 حكمهم في بضع امرأة اخرجت من هذه قالوا نعم قلتم و اما

اوربع درهم است پس حکم کرد خدای غالب و بزرگ ایفکه حکم کنند در
 ان چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسابیکه ایمان آورده ده قتل کنیز
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکس که قتل کرد صید را پس
 دراو جزاء ان مثل انچیز است که دتل کرد از چهار پایه حکم کند باو
 جزاء دو صاحب عدل از شما تا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی
 ایفکه گردانید اورا طرف مردمان حکم کنند دراو اگر می خواست خدا
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح
 کردن درمیان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های اوشان بهتر است
 یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردانید خدا
 حکم را در زن و زوج او اگر داید شما ناساز کاری و خلاف درمیان مرد
 و زن پس برانگیزانید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر
 اراده دارند باصلاح اوردن کار زوجین ساز کاری افکند خدا درمیان زن و
 شوهر تا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ایا حکم مردمان در صلاح
 درمیان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان
 در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوارج اری گفتیم اما قول شما

قواکم قائل و لم یسب و لم یغتم افتسبون امکم عایشة تستحلون
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قاتم اذا نستحل
 منها ما نستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قاتم لیست باهنا
 فقد کفرتم لان الله تعالی یقول النبی اذلی بالمومنین من
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضالالتین فاتوا منها بمخرج
 اخرجت من هذه قالوا نعم و اما قواکم مکی نفسہ من اہل
 المومنین فانا اتبکم بمن ترضون فشهد ان نبی الله صلعم یوم
 الحدیبیة صالح المشرکین فقل لعلي رضه اکتب یا علي هذا ما
 صالح علیه محمد رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک
 رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبدالله فقال رسول الله صلعم

قتل کرد و نه بندی کرد و ده تاراج ایا پس بندی خواهید کرده مادر خود
 عایشه را و حلال میدارید از او آنچه که حلال میدارید از غیر او و حال
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گفت حلال میداریم
 از او آنچه که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر
 خواهید گفت نیست عایشه رضه مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مومنان از ذات
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو
 گمراهی هستید پس بیارید ازان جواب را ایا بیرون امدم ازین سوال
 گفتند اری و اما گفتن شما محو کرد ذات خود را از امیر المومنین پس
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاعدی میدهم
 تحقیق نبی خدا (د . خ . ل . م) روز حدیبیه صالح کرد کافران را پس
 گفت انحضرت برای علي (خ . و) ندویس ای علي این آنچه است که
 صالح کرد برو محمد پیغمبر خدا پس هرگاه نوشت علي مرتضی گفتند کفار
 که اگر دانیم ما که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم ترا پس

اهج يا علي رسول الله اللهم انك تعلم اني رسولك امح يا علي
 و اكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله - و الله رسول الله
 صلعم خبر من علي و قد صحى نفسه و لم يكن صحوة ذلك صحواً
 من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و
 خرج سائرهم فقتلوا على ضلالتهم قتلهم المهاجرون و الانصار *
ذكر الاخبار المؤيدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن
 صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحاق
 عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحاق (ن - قيس)
 قال قلت لعلي رضي الله عنه انك و بين ابن اكلة الاكباد حكما

بفويس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - م) صحو
 کن ای علی لفظ رسول الله را ای بار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق
 پیغمبر تو ام صحو کن ای علی و ندویس این آنچه است که صالح کرد
 بر او محمد پسر عبد الله و قسم خدا است هر آنکه پیغمبر خدا (د - خ -
 سه) بهتر است از علی و حال آنکه تحقیق صحو کرد انحضرت ذات
 خون را و نبود این صحو از نبوة ابا خارج شدم از این اعراض گفتند ای
 پس رجوع کرد از آن خوارج دو هزار و خارج شدند باقی او شان پس قتل
 کرده شدند بر کمرهای خود قتل کردند او را فرقه مهاجرون و انصار *

این که خبرهای تأیید کننده است . برای آنچه بزرگتر مقدم شد وصف او
 ۱۸۸ — حدیثی است از ابو معویه صالح گفت ابو معویه حدیث کرد
 ما را عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث کرد ما را عمرو پسر
 هاشم جشنی از محمد پسر اسحاق از محمد پسر کعب قرظی از علقمه پسر
 اسحاق (ن - قیس) گفت علقمه گفتم علی را (خ - و) ای میکدی میان
 خود و میان پسر خوزیده جگرها حکم را گفت حضرت علی تحقیق من

قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم يوم الحديبية فكتبت هذا ما صالح عليه محمد رسول الله [فقالوا لو نعلم] (ن - فقال سهيل لو علمنا) انه رسول الله ما قاتلناه امحها فقلت هو و الله رسول الله و ان رغم انفك لا و الله لا امحوها فقال لي رسول الله صلعم انني مكانها فاريته فمحاها و قال اما لك مثلها ستاتيها مضطهدا *

۱۸۹ — اباننا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثني و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت البراء رض قال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن بشار اهل مكة كتب علي كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله فقال المشركون لا تكتب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم فرويسندگ پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) روز حديبيه پس نوشتم اين انچيز است كه صالح كرد بران محمد پيغمبر خدا پس [گفتند اگر دانيم] (ن - گفت سهيل اگر ميدانستم) كه تحقيق او پيغمبر خدا است نه جنگ كنيم او را محو كن ان لفظ را پس گفتم انحضرت قسم خدا است پيغمبر خدا است و اگر خاك الود شود يعني تو قسم خدا است نه محو خواهيم كرد ان لفظ را پس گفتم مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بنما مرا مكان ان لفظ را پس نمايديم الحضررت را پس محو فرمود آنرا و فرمود اما تحقيق براي قسمت مثل ان شتاب است كه خراهي كرد همين كار را مغلوبا و مقهورا *

۱۸۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر مثني و محمد پسر يسار گفتند ان هر دو حديث كرد مارا شعبه از ابي اسحاق گفت شنيدم براء را (خ . و) گفت هرگاه صالح كرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) مردم حديبيه را و گفت پسر يسار اهل مكة را نوشت علي كتاب را درميان ايشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت شركت كندگان مذوييس محمد رسول الله اگر بودي تو پيغمبر خدا نه

نقاتلك فقال لعابي رض أممكه فقال ما انا بالذي اسكوه فمحاها
 رسول الله صلعم بيده فصالحهم على ان يدخل هو واصحابه ثلاثة
 ايام و لا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسألته و قال ابن بشار فسأله
 ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه *

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان ارهاوي قال حدثنا عبيد الله
 بن موسى قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء بن
 عازب رض قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فاتى
 اهل مكة ان يدعوه ان يدخل مكة حتى قاضاهم (ن - واصلهم)
 على ان يقيم (ن - يقيموا) بها ثلاثة ايام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ مي كرديم ترا پس گفتم انحضرت علي را (خ . و) محو کن لفظ
 رسول الله را پس گفتم علي مرتضى من نه آنکس ام که محو کنم ان لفظ
 واپس محو کرد انرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) به دست مبارک
 خود پس صلح کرد انحضرت مشرکان را برايدکه داخل شود انحضرت و
 اصحاب او مکه را سه روز و نه داخل شوند انرا مگر به كيسه های ساز
 جنگ پس سوال کردم انحضرت را (و گفتم ابن بشار راوی سوال کردند
 مشرکان انحضرت را) چیست جلبان السلاح گفتم انحضرت كيسه ها است
 بالچيز که درو است *

۱۹۰ — حديث کرد مارا احمد پسر سليمان ارهاوي گفتم احمد حديث
 کرد مارا عبيد الله پسر موسى گفتم عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از
 ابي اسحاق از براء پسر عازب (خ . و) گفتم عهده کرد پيغمبر خدا
 (د . خ . ل . م) در ماه ذي قعدة پس آمد اهل مکه را ايدکه بگذارند انحضرت
 را ايدکه داخل شود انحضرت مکه را تا ايدکه حکم کرد انحضرت اوشان را
 برايدکه قايم شود انحضرت مکه را سه روز پس هرگاه نوشتند مسلمة انان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو نعلم انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن انت محمد بن عبدالله قال اذا رسول الله و اذا محمد بن عبدالله و قال لعلي اُسمع رسول الله قال لا والله لا اصحو ابدا فاخذ رسول الله صلعم الكتاب فمحاها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان (رسول الله) (بن عبدالله) و كتب هذا ما قضى عليه محمد بن عبدالله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القراب و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه ولا يمنع احدا من اصحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجل اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فايخرج عنا فقد مضى

کذاب را نوشدند این آنچه است که حکم کرد بر او محمد رسول الله گفتند نه اقرار میکنم نه رسول الله اگر دادیم که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه منع کنیم تو را چیزی را و لکن تو محمد پسر عبد الله هستی گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبد الله ام و گفت انحضرت علي را محو کن لفظ رسول الله را گفت علي (خ و) قسم خداست نه محو خواهیم کرد انرا همیشه پس گرفت پیغمبر خدا (د و خ و ل و م) کذاب را پس محو کرد او را و نه خوب بود اینکه به نویسند انحضرت پس نوشت مکان (رسول الله) (پسر عبد الله) را و نوشت این آنچه است که حکم کرد بر او محمد پسر عبد الله اینکه نه داخل شود انحضرت مکه را به ساز جنگ . مگر نه شمشیر در پیام و اینکه نه خارج شود کسی از اهل مکه . به کسی اگر اراده کند انکس اینکه تابع شود انکس را و نه منع کند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده کند انکس اینکه قیام نماید در مکه پس هرگاه داخل شد انحضرت مکه را و گذشت مدت سه روز آمدند کنار نزد علي بر او سلام پس گفتند بگو صاحب خود

الاجل فخرج (سول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي ياعم ياعم فتأراها (ن - فاخذ بيدها) عاي رض فاخذها بيده فقال لفاطمة عابها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاختم فيها عاي و زيد و جعفر رضى الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و قال زيد ابنة خي فقصي بها (سول الله صلعم لخالتها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي رض انت مني و انا دنك و قال لجعفر اشبهت خالتي و خلتي و قال لزيد انت اخوانا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال انها بنت اخي من الرضاعة * قال ابو عبد الرحمن خالفه يحيى بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بايد که خارج شود از میان ما پس تحقیق گذشت مدت پس بیرون آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس نابع شد الحضرت را دختر حمزة ندا میکرد ای عمو ای عمو پس رسیدند او را علی (خ . و) پس گرفت او را علی مرخصی به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را بر او سلام فرودیک نمت دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آنها پس مذاقشه کرد دران دختر علی و زيد و جعفر (خ . و) پس گفت علی من گرفتم او را و این دختر عمو من است و گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زینر من است و گفت زيد دختر برادر منست پس حکم کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) بان دختر که او برای خاله اوست و فرمود خاله به درنه مادر است پستور گت برای علی (خ . و) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را مشانه هستي نو پیدایش مرا و خوی مرا و گفت برای زيد تو برادر ما هستي پس گفت علی مرخصی ایا زوج دهی کدی دختر حمزة را پس فرمود الحضرت تحقیق او دختر برادر من است از شیر دهی • گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن - دبت را يحيى بن ادم قزويني اخرا من

ابی اسحاق عن هانی بن هانی و هبیره بن مریم عن علی رض *
 ۱۹۱ — انبانا محمد بن عبد الله بن المبارک قال حدثنا یحیی
 هو ابن ادم قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن هانی بن
 هانی و هبیره بن مریم عن علی رض انهم اختصموا فی ابنة
 حمزة فقضى بها رسول الله صلعم اخطاها و قال ان اخطاها ام
 قلت یا رسول الله الا تزوجها قال انها لا یحل ای انها ابنة اخي
 من الرضاعة قال و قال ای انت مني و انا منك و قال لزيد
 انت اخونا و مولانا و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخرا
 الكتاب و صلى الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین *

حدیث را پس روایت کرد یحیی از اسرائیل از ابي اسحاق از هانی پسر
 هانی و هبیره پسر مریم از علی (ح . و) *

۱۹۱ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الله پسر مبارک گفت محمد
 حدیث کرد مارا یحیی و او پسر آدم است گفت یحیی حدیث کرد مارا
 اسرائیل از ابي اسحاق از هانی پسر هانی و هبیره پسر مریم از علی (ح . و)
 تحقیق ایشان مذاقشه کردند در دختر حمزه پس حکم کرد باو پیغمبر خدا
 (ح . ل . م) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفتم ای
 پیغمبر خدا آیا زوج نمیکنی فرمود تحقیق او ده حلال است مرا تحقیق
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا تو از
 منست و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما
 هستی و گفت برای جعفر مشایه شدی تو پیدایش مرا و خوی مرا •
 این احز کتاب است و درود قریسد بر سوادار ما و مالک ما که نام
 پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام •

تم الكتاب بعون الموفق الوهاب

